

d

امام و امامت در تکوین و تشریع

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-
امام و امامت در تکوین و تشریع /
طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لبالمیزان، 1389.
290 ص.

ISBN: 978-964-2609-32-1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه به صورت زیرنویس.
1- امامت.

1389 8 الف 12 ط/ BP223

297/45

کتابخانه ملی ایران
2227350

امام و امامت در تکوین و تشریع اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول
پرديس/معنوي
تاریخ انتشار: 1390
شکيبا

قیمت: 3500 تومان
فرهنگي الميزان
شمارگان: 3000 نسخه
فرهنگي الميزان

طرح جلد: گروه فرهنگي الميزان صحافي: دي
کليه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است
مراکز پخش:

1- گروه فرهنگي الميزان

تلفن: 0311 - 7854814

2- دفتر انتشارات لبالميزان

همراه: 09131048582

فهرست مطالب

9	مقدمه
11	مقدمه‌ی مؤلف
22	متن روایت
27	جلسه‌ی اول معنی امام در قرآن
31	جایگاه امامت در قرآن
36	ابراهیم ♦ و تاریخ‌سازی
40	امامت؛ مژده‌ی بزرگ
45	جلسه‌ی دوم امامت و وحی فعل خیر
47	تفکیک مقام امامت از مقام نبوت
53	مقام تکوینی امام
	جلسه‌ی سوم مقام امام فوق انتخاب
61	مردم
62	امام و ملکوت اشیاء
70	ضرورت وجود امام
73	نقطه‌ی امید
	جلسه‌ی چهارم برکات و جود امام و
77	ضرورت آن
81	امام؛ زمام دین
88	امام؛ عامل نجات از تحریف
92	برکات حاکمیت امام معصوم
	جلسه‌ی پنجم امام؛ عامل جهت‌دهی به
99	اسلام و مسلمین
102	نزدیکی به عصمت امام ♦

- جلسه‌ی ششم امام؛ عالی‌ترین آرمان 117**
 فرهنگ امامت و امید به آینده 119
 برکات نظر به حاکمیت معصوم 121
 امام و هدایت از مهالک 128
 امانت‌دار رفیق 132
جلسه‌ی هفتم امام و جواب‌گویی به 137
تمام ابعاد انسانی 137
 نیاز بشر به حجت خدا 139
 برکات امام 146
 امام؛ عامل نجات جامعه از نفاق .. 154
جلسه‌ی هشتم جایگاه مقام موهبی امام 159
 امام؛ یگانه‌ی روزگاران 163
 امام و علم غیر اکتسابی 169
جلسه‌ی نهم امام و جواب‌گویی به 177
عالی‌ترین نیاز در نظام احسن 177
 غیر اعتباری‌بودن امامت 186
جلسه‌ی دهم امام؛ مظهر هدایت کامل 195
الهی 195
 آفات غفلت از خدای هادی و ربّ قادر 195
 هدایت‌گری امامان^{علیهم‌السلام} بر اساس حقیقت
 قرآن 203
 کامل‌ترین یگانگی بین رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و
 امامان^{علیهم‌السلام} 205
جلسه‌ی یازدهم امام و علم لدنی .. 213
 ضرورت وجود امام 216
 کشف راز یا نفی راز؟ 218
 پیامبران و امامان و تجهیزات خاص 222
 علمی فوق علم زمانه 226
جلسه‌ی دوازدهم خصوصیات رهبران الهی 231
 تاریخ بدون حاکمیت امام 231
 جایگاه علم امام 236

239	 امام و توانايي هاي خاص
	جلسه ي سيزدهم رهبران الهي و
245	 توانايي هاي خاص
249	 ظرائف توحيد تشيع
256	 الطاف خاص الهي در زمان غيبت
263	 حديث طارق
281	 اهل البيت و زمان شناسي
283	 تا مقام شهادت و فنا
285	 مهم ترين برکت در شناخت اهل البيت
288	 اهل البيت و وقت شناسي
291	 بهترين عمل
293	 نقش روح زمانه
316	 برکات شناخت روح زمانه
321	 معجزه ي بزرگ رعايت حق
328	 ماوراء تلاش ها
334	 راز تأخير پيروزي
338	 از کجا شروع کنيم؟
342	 آفات غفلت از حق اهل البيت

مقدمه

باسمه تعالی

1- سلسله مباحث «جایگاه حقیقت نوری امام در هستی» در صدد است تا نظرها را متوجه حقیقت بزرگی بنماید که خداوند برای هدایت بشریت اراده کرده است و به جایگاه قدسی امام نظر دارد، جایگاهی که امام از آن جایگاه انسان‌ها و جامعه را مدیریت می‌کند، آن هم مدیریتی که تکوین و تشریع در آن هماهنگ است و اعتباریاتش ریشه در حقایق دارد.

2- باید به‌خوبی روشن شود که «خداشناسی واقعی» وقتی محقق می‌شود که انسان‌ها بتوانند در آینه‌ی تمام‌نمای جمال انسان‌های کامل، با «الله» مانوس شوند و این موضوع ابتدا در کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل بیت^{علیهم‌السلام}» مورد بحث قرار گرفت و در این سلسله مباحث سعی شده با وسعت بیشتری مورد مذاقه قرار گیرد.

3- روایت مربوط به حقیقت نوری اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} طوری است که نمی‌توان با هر عقلی با آن روبه‌رو شد و لذا یا عده‌ای از کنار آن می‌گذرند و یا خیلی

سطحي با آن برخورد مي‌کنند و در نتيجه بشريت از معارف و رازهاي بزرگي محروم مي‌شود. در اين سلسله مباحث سعي شده حداقل عظمت موضوع تبدين گردد و به معارف عاليه‌اي که توجه به اين روايات در پي دارد توجه شود.

4- مباحث در سه جلد تنظيم شده و بهتر است به ترتيبی که تنظيم شده، يعني ابتدا کتاب «حقيقت نوري اهل البيت^{علیهم‌السلام}»، سپس کتاب «امام و مقام تعليم به ملائکه» و پس از آن کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریع» مطالعه گردد. در عين حال هرکدام مي‌تواند جداگانه مورد مطالعه قرار گيرد زيرا هر کدام از مباحث به روايت يا روايات خاصي نظر دارد که وجهي از حقيقت آسماني مقام امام را مطرح مي‌کند و سعي شده تا با دقت بر روي روايات مورد بحث، نکات ظريفي از موضوع امامت در هستي تبدين گردد و در نتيجه إن شاء الله سؤالات اساسي عزيزان در اين موضوع جواب داده شود.

اميد است خوانندگان محترم با توجه به نکته‌ي اخير يعني کسب معارف عاليه‌اي که قواعد عالم قدس را تبدين مي‌کند، با کتاب‌ها مأنوس گردند و بيش از پيش تصوري صحيح از تمدن اسلامي به معنای واقعي آن که مقدمه‌ي ظهور حاکميت امام معصوم^{علیه‌السلام} و اتحاد عالم تشریع با عالم تکوین است به دست آورند.

گروه فرهنگي الميزان

مقدمه ي مؤلف

باسمه تعالي

1— امامت مطرح در اعتقاد شيعه
رويكرد دي است به حقيقتي آسماني كه در
صدد است تمدن زميني را مطابق نظم
آسماني بسازد و امام شيعيان آن چنان
حضور ي در عالم هستي دارد كه نه تنها
چنين امري را ممكن مي سازد، بلكه آن
را ضروري مي داند، زيرا موجب شكوفايي
سرمايه ي دروني تكتك افراد امت مي گردد
تا جايي كه شخصيت افراد انعكاسي از
شخصيت امام خود خواهد شد.

2— چشم برداشتن از نقش حضور تكويني
وا سطه ي فيض عالم بر امور ت شرعي
بشري، فاجعه ي بزرگي است كه هنوز بشر
به آن فاجعه واقف نشده و به همين جهت
راز شكست هاي خود را در جاي ديگري
جستجو مي كند در حالي كه بعد از شكست
ماركسيسم و ليبراليسم ز مان آن فرا
رسيده تا به كمك سخنان ي كه اما مان
شيعه در راستاي امر امامت فرموده اند،
بشریت متذكر راز شكست هایش بشود.

3— بشریت در طول تاريخ نسبت به
مدیریت صحیح جامعه ي خود ناکام مانده
و علت آن ناکامي غفلتي است كه از

توانایی خدادادی انبیاء و امامان دارد و فکر کرده بدون آن‌ها می‌تواند امور جامعه را بگذراند، در حالی که بشر باید به این شعور برسد که «همان خدایی که برای او شریعت آورده مدیرانی نیز برای امور اجتماع پرورانده است تا مطابق شریعت الهی بشریت را جلو ببرند» و انسان‌ها به واقع در دو امر مهم نبوت و امامت به خود واگذاشته نشده‌اند.

4- آنچه باید در روایات مربوط به امامت دنبال شود، توجه به جهت باطنی مقام اهل بیت^{علیهم‌السلام} است. بسیار فرق است که با این نوع روایات به‌طور سطحی برخورد شود یا این که سعی کنیم از همان سطح عالی که روایات مطرح شده به آن‌ها توجه شود، یعنی به جای آن که مطلب را آن قدر پایین بیاوریم که چیزی از آن نماند، دستان را به آن بدهیم و بالا برویم تا حقیقت جدیدی از معارف الهی بر قلب ما منکشف شود و لازمی چنین برخوردی همت مضاعف است.

5 - نظر به وسعت حضور امامان در هستی نه تنها عامل نمایش راه گسترده‌ای است که انسان‌ها می‌توانند طی کنند بلکه موجب می‌شود تا روشن شود اما مان از چه افقی بشریت را هدایت می‌نمایند و چرا شیعه معتقد است مقام هدایت‌گری امامان فوق مرگ آن‌ها همواره فعال است و در هیچ حالی از صحنه زندگی بشر خارج نیست.

6 - خداشناسي واقعي وقتي محقق مي‌شود که انسان‌ها بتوانند در آينه‌ي تمام نمای جمال انسان‌هاي کامل با «الله» مأنوس شوند و راه‌یافتن به چنین نگاهی را با نظر به آیات تامل‌ي الهي پيدا کنند وگرنه در بیراهه‌ها به دنبال خدا مي‌گردیم و همچون وهابي‌ها با خدای ذهني و انتزاعي زندگي مي‌کنیم که هیچ‌گونه تجلي بر قلب ما نخواهد داشت.

7 - شیطان که نتوانست در جمال خلیفه‌الله، اسمای الهي را بنگرد و از آن طریق در تجلیات جامع اسماء به خدا سجده کند، بهانه آورد که مي‌خواهد فقط به خدا سجده نماید ولي از درگاه انس با خدا محروم شد. هرکس با نظر به خود نتواند وجه الله را در جمال امامان معصوم علیهم‌السلام بیابد، راه شیطان را طی خواهد کرد و حقیقتاً از انس با خدا محروم خواهد شد. آري، وقتي راز رجیم‌بودن شیطان معلوم شود، راه ارتباط با خلفای الهي نمایان مي‌گردد.

8 - مدیریت جامعه بر اساس فرهنگ امامت موجب مي‌شود تا ذهن افراد جامعه گرفتار انواع نظریه‌ها و سلیقه‌ها که عامل غفلت از یگانگی در مقصد و مقصود مي‌باشد، نگردد.

9 - وقتي فهمیدیم امام، امینی رفیق و پدری شفیق و ناصحي مشفق است، مي‌فهمیم خداوند برای سرپرستی بشریت هدیه‌ي بزرگی را تدارک دیده تا شرایط

عالي‌ترین شکل زندگی در زمین فراهم گردد.

10- در صورتی مدیران با جان انسان‌ها دم سازند که از غیر خدا مستغنی باشند و با انسی کامل به خداوند خدمت به مردم را ادامه‌ی عشق‌بازی با خدا بدانند و در آن صورت اگر سنگ جفایی از طرف مردم به آن‌ها برسد از آن‌جایی که جهان را منور به دوست می‌بینند، می‌دانند باید از سر رحمت از بی‌وفایی‌ها بگذرند و دل‌خوش باشند به دولتی که راه آسمان را به سوی بشر گشوده است.

11- مدیریت و هدایت جهان بشری با فرهنگ امامت، ریشه در نوری دارد که از خداوند جدا شده است، قسمتی از آن، نور محمد ﷺ گشت و قسمت دیگر آن، نور علی ﷺ شد و هدایت‌گری همه‌ی انبیاء و اولیاء ریشه در این دو نور دارد و هر جا تاریخ بشریت از این دو نور جدا شد، گرفتار ظلمات مدیران زمینی گشت. این است که نباید یک لحظه از مدیریت قدسی امام معصوم چشم برداشت که در آن صورت ظلمات را غلیظ‌تر کرده‌ایم و از سعادت خود دور خواهیم ماند و شب ظلمانی ما به صبح نمی‌انجامد.

12- باید متوجه بود که رسیدن به درجه‌ای که مقام نوری اهل بیت ﷺ در آن تصدیق شود، غیر از معرفتی است که روش‌های کلامی در صدد ارائه‌ی آن هستند تا حقانیت ائمه ﷺ را برای مخالفان

ثابت کنند. البته این در روش کلامی در جای خود کار پسنديده‌اي است، و لی فراموش نکنیم امام شناسی راه دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می‌کند.

13- آنچه در این کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد، تأکید بر این موضوع است که امامت یک حقیقت نفس‌الامری در عالم وجود است و نه یک حادثه‌ي تاریخی صرف. و به جهت حقیقت نفس‌الامری آن است که زندگی یک ملت را معنی می‌بخشد و مدیریت می‌کند. در راستای توجه به چنین جایگاهی برای امامت، گفته می‌شود «غفلت از سرمایه‌ي امامت آسمانی، غفلت از اسلام است».

14- تأکید بر مقام غیبی رسول خدا ﷺ و ائمه‌ي هدی ﷺ که توسط رسول خدا ﷺ و سایر ائمه‌ ﷺ تبیین می‌گردد به این منظور است که اسرار بلند عالم غیب بر ما گشوده شود و متوجه جهان یگانه‌اي باشیم که در مدیریت آن، روح‌هاي بلند مرتبه‌اي نقش دارند و می‌توان به مدد آن‌ها عالی‌ترین شکل زندگی را برای خود رقم زد تا برکات زمین و آسمان به عالی‌ترین شکل آن بروز کنند، چیزی که حضرت رضا در روایتی که در پیش دارید بر آن تأکید می‌نمایند.

15- تأکید بر مقام قدسی اهل‌البیت ﷺ موجب می‌شود تا جامعه از سطحی‌نگری‌هایی یابد و حیطه‌ي اندیشه‌ي خود را عالم قدس و معنویت قرار دهد، عالمی که همسنگی کاملی با حقیقت انسان یا

نفس ناطقه‌ی او دارد و متذکر مرا تب وجودی نفس ناطقه‌ی اوست، و موجب رفع حجاب بین انسان و عالم معنا می‌گردد.

16- گفته شده مقام اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} مرز بین امکان و وجوب است، تا از این طریق شئونات عالم الوهیت از یک طرف و شئونات انسان کامل از طرف دیگر تبیین شود و افقی که انسان می‌تواند به سوی آن سلوک نماید معلوم گردد و روشن شود چگونه ایمان به ولایت انسان‌های کامل، دنیایی از شور و شغف ب‌ندگی را به همراه دارد، به‌خصوص وقتی چنین کسانی امامت و مدیریت جامعه را به عهده داشته باشند.

17- نتیجه‌ی عدم آگاهی از ساختار سلسله مراتب طولی جهان هستی، همین زندگی است که بشر امروز با آن روبه‌روست، در حالی که آگاهی از سلسله مراتب طولی عالم هستی که انسان کامل به عنوان واسطه‌ی فیض در رأس آن قرار دارد، ما را به دنیایی دیگر رهنمون می‌شود که به جای اهدافی کوتاه‌بینانه و سلطه بر عالم و آدم، متوجه سلطه بر نفس امّاره می‌شویم و گرفتار اموری که ربطی به هدف حیاتمان ندارد، نخواهیم شد.

18- در جامعه‌ای که نظرها به مدیریت امام معصوم یعنی واسطه‌ی فیض الهی معطوف شد، و پای ارادت به او در میان است، رابطه‌ی نفس ناطقه‌ی انسان با نور امام معصوم، رابطه‌ی نوری خواهد بود و

انسان تحت تأثیر آن نور برتر قرار می‌گیرد و مرتبه‌ي وجودي‌اش شدیدتر می‌شود و این است معني منورشدن به نور عصمت امام که براي طالبان ولایت ائمه‌^{علیهم‌السلام} محقق می‌گردد و در آن راستا قدم‌هاي نفس ناطقه در مسیر بالفعل‌شدن فطرت شروع می‌شود.

19- در تفکیک بین مقام نبوت و امامت در پیامبران ابراهیمی‌^{علیهم‌السلام}، متوجه می‌شویم با ختم نبوت، امامت به عنوان یک ضرورت تاریخي و مقامي که بر ملکوت اشیاء احاطه دارد، ادامه می‌یابد و در کنار تبیین و اجرای شریعت، تصرفات تکوینی مقام امامت همچنان نیاز بشریت است تا جهان بشري بدون روح نباشد.

20- سیره‌ي ائمه‌^{علیهم‌السلام} همیشه اتحاد بین امت اسلامی بوده و نهایت تلاش را می‌نمودند تا مسلمانان در هر گروهی که هستند مقابل یکدیگر قرار نگیرند. در همین راستا ملاحظه می‌کنید امام صادق‌^{علیه‌السلام} چهار هزار دانشمند را از جهان اسلام اعم از شیعه و سنی در کنار خود جهت اخذ معارف اسلامی جمع می‌پروراندند. حضرت رضا‌^{علیه‌السلام} نیز با توجه به همین سیره در خطبه‌اي که در پیش رو دارید جایگاه امامت را تبیین می‌کنند و در واقع یک بحث عالمانه‌اي را پیش می‌کشند که از مبادي عقاید شیعه است، بدون آن که بخواهند موضوع را به تعرض و دشمنی در مجموعه‌ي امت اسلامی تبدیل کنند. زیرا به تعبیر مقام معظم رهبري «حفظ‌الله»: «ایمان

به مبادی خود و اصول و عقائد خود، چیز بسیار خوب و پسندیده‌ای است؛ پافشاری بر آن هم خوب است؛ اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه با تعرض و دشمنی و عداوت، تجاوز کند. برادرانی که در مجموعه‌ی امت اسلامی هستند، احترام یکدیگر را حفظ کنند؛ عقاید خودشان را هم می‌خواهند حفظ کنند، حفظ کنند؛ اما احترام به دیگران، حدود دیگران، حقوق دیگران و حرمت افکار و عقاید آن‌ها را نگه دارند و بحث و مجادله را برای مجالس علمی بگذارند. علما و اهل فن، می‌خواهند بنشینند مباحثات مذهبی کنند، بکنند؛ اما مباحثه‌ی مذهبی عالمانه و در محفل علمی، با بدگویی به یکدیگر در علن، در سطح افکار عمومی، در مخاطبه‌ی با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل علمی ندارند، فرق می‌کند».¹

در این کتاب سعی شده است با توجه به رهنمود مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» موضوع امامت مطرح شود تا در عین تبیین عقیده‌ی شیعه در مورد امامت جایی برای تعرض و دشمنی بین شیعه و سنی باقی نماند و با شرح سخنان حضرت رضا ♦ در مورد جایگاه امامت جهان اسلام به فکر فرو رود که چگونه اسلام و مسلمانی را ادامه دهد تا وعده‌ی رسول خدا ﷺ محقق شود که فرمودند: «أَلَا سَلامٌ یَعْلُو وَ لَا

يُغلي عليه»² اسلام همچنان به برتري مي‌رود و هيچ ديني بر آن برتر نمي‌شود. و نيز جوانان شيعه متوجه باشند عقیده به حضور امام معصوم در مديريت جامعه عقیده‌اي بسيار گرانقدرتر از آن است که بتوان ساده از کنار آن گذشت و تصور شود اتحاد بين شيعه و سني به معني هم عرض دانستن اندیشه‌ي تشيع با اندیشه‌ي اهل سنت است که در آن صورت از اهميت عمود خيمه‌ي نظام اسلامي يعني ولايت فقيه به شدت کاسته مي‌شود و اين خطري است که دشمنان انقلاب اسلامي مترصد ايجاد آن مي‌باشند، چون به اين نتيجه رسيده‌اند که با بودن ولايت فقيه هرگونه برنامه‌اي جهت سرنگوني نظام اسلامي خنثي خواهد شد.

21- دشمنان نظام جمهوري اسلامي سال‌ها است سعي دارند با تئوري‌هاي به ظاهر علمي و با نظريه‌پردازي‌هاي خطرناک، نظام اسلامي را فاقد مبناي قابل اعتماد معرفي کنند و اگر ما نتوانيم جايگاه ولايت فقيه را در سخنان امامان معصوم عليهم‌السلام درست معرفي کنيم عملاً با دست خود بهانه به دست دشمن خود داده‌ايم. برخي تحت عنوان «اصلاحات سياسي» سعي دارند چنين القاء کنند که «جمهوري اسلامي» مردم‌سالاري نيست و همانند رژيم پهلوي یک حکومت مطلقه است که از

توسعه‌ی سیاسی به دور می‌باشد.³ فرهنگ سیاسی شیعه را فرهنگ تابعیت معرفی می‌کنند تا نتیجه بگیرند آن فرهنگ استبدادپذیر و دموکراسی‌گریز است، ولی مقام امام و امامت را معرفی نمی‌نمایند تا معلوم شود تبعیت از امام معصوم عین پیروی از عقل برتری است که انسان و جامعه را به شکوفایی می‌کشانند در حالی‌که استبداد عامل سرکوبی عقل و فطرت است.

در تئوری «اصلاحات سیاسی»، جامعه‌ی مدنی کعبه‌ی مقصود به حساب می‌آید و نیروهای مذهبی، مخالفان آن معرفی می‌گردند و این طور ابقاء می‌شود که رهبران مذهبی مخالف جامعه‌ی نهادمندانند و تلاش می‌کنند با توده‌ای کردن جامعه به مقاصد خود برسند و تأکید رهبران به جامعه‌ی مدینه‌النبی⁴ را ادامه‌ی همان دیکتاتوری می‌دانند.

در نظریه‌پردازی اصلاحات سیاسی اظهار می‌شود رهبری مذهبی با جامعه‌ی توده‌ای پیوند خورده و جامعه‌ی ایده آل را تنها جامعه‌ی سکولار معرفی می‌نمایند و نه جوامع دینی با آرمان‌های خاص خود. حضور توده‌های میلیونی جهت مشارکت در سرنوشت خود را شیوه‌ای پوپولیستی

3 - به کتاب‌های حسین بشیریه تحت عناوین «جامعه‌شناسی سیاسی» و «موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران» و «دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران» یا به کتاب «عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌یافتگی ایران» از محمود سریع‌القلم رجوع فرمایید.

می‌خوانند و آن را شبه دموکراسی و دموکراسی صوری می‌دانند و تنها جبهه‌ی اصلاحات را مظهر همه‌ی خوبی‌های تاریخ ایران به حساب می‌آورند، زیرا نظریه‌پردازان آن جبهه متن مردم را که در قالب ساکنان روستاها، شهرهای کوچک و طبقات پایین شهرهای بزرگ به سر می‌برند «توده» می‌نامند و توجه به آن‌ها را «پوپولیسم» می‌خوانند و تنها طبقات متوسط به بالا شهروند محسوب می‌شوند و از نظر آن‌ها دموکراسی زمانی حاصل می‌شود که در تصمیم‌گیری‌ها آرمان‌های طبقات بالا مد نظر قرار گیرد و عملاً اعضای جبهه‌ی اصلاحات گونه‌ای از قیّم‌مآبی برای خود قائل‌اند، و به این صورت نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی می‌نمایند و این‌جاست که ضرورت طرح امامت آن‌طور که امام رضا ♦ معرفي می‌نمایند صدچندان می‌شود تا روشن شود نظام اسلامی به کدام عقل رجوع دارد و با چه مبنایی می‌خواهد خود را شکل دهد.

امید است با دقت کامل در سلسله مباحثی که نظر به جایگاه اشرافی امام دارد، بتوانید از برکات امامت که عهد الهی است با بندگان خاص، بهره‌مند گشته و از نفس‌آواره آزاد و به نفس مطمئنه که نمونه‌ی عینی آن اما مان معصوم‌اند، نایل گردید که گفت:

ما کشته‌ی نفسیم و از ما به قیامت که بسا وقت برآید چرا نفس نکشتم
طاهرزاده

متن روایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

◆ قَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ كُنَّا مَعَ الرِّضَا بِمَرْوَ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ بِهَا فَأَذَارَ النَّاسُ بَيْنَهُمْ أَمْرَ الْإِمَامَةِ فَذَكَرُوا كَثْرَةَ الْاِخْتِلَافِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الرِّضَا ◆ فَأَعْلَمْتُهُ بِمَا خَافَ النَّاسُ فِيهِ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ ◆ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خِدَعُوا عَنْ أَذْيَانِهِمْ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ ✕ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَيِّنٌ فِيهِ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْحُدُودُ وَ الْأَحْكَامُ وَ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَا قَالَ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمرِهِ ✕ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ أَمْرَ الْإِمَامَةِ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمُضْ ✕ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا ◆ غَلَمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا وَ قَدْ بَيَّنَّهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنْ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ بِهَا

إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ♦ بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ
مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ
بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ وَ إِذْ ابْتَلَى
إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ الْخَلِيلُ سُرُورًا بِهَا
وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا نَبَالَ عَنْهُ يَ الظَّالِمِينَ
فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهَا اللَّهُ
بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّةِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ
فَقَالَ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ
كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ. وَ جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ
إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا
عَابِدِينَ فَلَمْ تَزَلْ تَرِثْهَا ذُرِّيَّتُهُ ♦ بَعْضُ عَنْ
بَعْضٍ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ اللَّهُ
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ
هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَكَانَتْ لَهُمْ خَاصَّةً
فَقَلَّذَهَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمَا ♦ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ
الْأَصْفِيَاءُ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ
ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ قَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَ
الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ
الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنَّا نَمُوتُ
لَا تَعْلَمُونَ عَلَى رَسْمٍ مَا جَرَى وَ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ فِي
وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَاتَبَّى بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ
فَمِنْ أَتَيْنَ يَخْتَارُ هَذِهِ الْجُهَالُ الْإِمَامَةَ
بِآرَائِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ مَنزِلَةٌ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ
الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِهِ ﷺ
وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ♦ وَ خِلَافَةُ الْحَسَنِ وَ
الْحُسَيْنِ ♦ إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامَ الدِّينِ وَ نِظَامِ
الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ
الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ الدَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي
بِالْإِمَامِ تِمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ
الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَقِيءِ وَ الصَّدَقَاتِ
وَ إِمضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعُ الثُّغُورِ وَ

الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحَلِّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هُوَ بِالْأَفْقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا الْأَيْدِي الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الطَّالِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَابَاتِ الدُّجَى وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى-
 الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْخَارِ لِمَنْ اضْطَلَى وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ قَارَقَهُ فَهَالِكُ الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرُّوضَةُ الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَ الْوَلَدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ كَالْأُمِّ الْبَرَّةِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الدَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَرَّرٌ مِنَ الْغُدُوبِ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ مَوْسُومٌ بِالْجِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُتَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتْ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَصَرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ وَ فَحَمَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَتِ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّيَّتِهِ أَوْ يُنَعَتُ بِكَيْفِيَّتِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ أَوْ يُغْذِي غِذَاهُ وَ أَنْيَ وَ هُوَ بِحَيْثُ

النَّجْمُ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَابِلِينَ وَ وَصَفَ
الْوَاصِفِينَ أَيْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ
آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَذَبْتُهُمْ وَاللَّهُ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتُهُمْ
الْأَبَاطِيلُ إِذْ ارْتَقَوْا مُرْتَقَى صَعْبًا وَ مَنَزَلًا
دَحْضًا زَلَّتْ بِهِمْ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ إِذْ
رَامُوا إِقَامَةَ إِمَامٍ بِآرَائِهِمْ وَ كَيْفَ لَهُمْ
بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ
لَا يَمَكُرُ مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ لَا يُعَمَّرُ فِيهِ بِنَسَبٍ- وَ لَا
يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فَالْبَيْتُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذَّرْوَةُ
مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِثْرَةُ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ شَرَفُ الْأَشْرَافِ
وَ الْفَرْعُ عَنْ عَبْدِ مَنَافٍ نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ
الْجِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْأَمْرِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مُسْتَحَقٌّ
لِلرَّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ
لِعِبَادِ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ ﷺ يُوَفَّقُهُمُ
اللَّهُ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ
حِكْمَتِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ يَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ
عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ أ
فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا
يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ- وَ
قَالَ تَعَالَى فِي قِصَّةِ طَالُوتَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ
عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ
يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ قَالَ فِي قِصَّةِ دَاوُدَ ♦
وَ قَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ
الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ وَ
أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا
لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا. وَ
قَالَ فِي الْأَثِمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِثْرَتِهِ وَ
ذُرِّيَّتِهِ- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ إِلَى قَوْلِهِ سَعِيرًا وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا
اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِنَذَلِكَ وَ
أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْذَابِيْعَ الْحِكْمَةِ وَ أَطْلَقَ عَلَى
لِسَانِهِ فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ
غَيْرَ صَوَابٍ فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدِّدٌ مُؤَيَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ
الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً

عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ فَهَلْ يَقْدِرُونَ
عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارُهُمْ
بِهَذِهِ الصِّفَةِ¹

جلسه ي اول معني امام در قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در موضوع مقام نوري اهل البيت^{علیهم السلام} و شناخت ائمه^{علیهم السلام} به نورانیت، روایت مشهوري از حضرت امام رضا^{علیه السلام} ♦ در کتاب تحف العقول هست که حضرت در آن روایت جایگاه امام و امامت را روشن می‌کنند. این روایت از روایاتی است که در مجامع علمی شیعه با دقت مورد بحث قرار می‌گیرد. موضوع از این قرار بوده که جناب عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید ما با حضرت رضا^{علیه السلام} ♦ در شهر مَرُو بودیم، با جمعی از دوستان به مسجد جامع آن شهر رفتیم، بحث در مورد امامت در بین افراد با اختلاف نظرهای فراوان رد و بدل می‌شد. او می‌گوید: «فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الرَّضَا^{علیه السلام}» به محضر مولایم امام رضا^{علیه السلام} ♦ داخل شدم «فَأَعْلَمْتُهُ بِمَا خَاصَّ النَّاسَ فِيهِ» به حضرت از جریاناتی که مردم در آن فرو رفته بودند خبر دادم، «فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ» حضرت تبسمی کردند سپس فرمودند: «يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ

جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُذُوا عَنْ أَذْيَانِهِمْ» ای عبدالعزیز این مردم در این امر نادانند و نسبت به دین خود فریب خورده‌اند. سپس شروع می‌کنند نکات مهمی در رابطه با مقام امام بفرمایند، ابتدا جایگاه امامت در عالم را با استناد به آیات قرآن نشان می‌دهند، سپس روشن می‌کنند که این جایگاه جایگاهی نیست که مردم بتوانند با اندیشه‌ی خود در مورد آن بحث کنند و بخواهند نظر دهند که چه کسی امام است و چه کسی امام نیست. وقتی جایگاه امام از نظر قرآن در هستی روشن شد معلوم می‌شود نقص کار مردم از کجاست. به همین جهت فرمودند: مردم را نسبت به دینشان فریب داده‌اند و دینی را به مردم معرفی کرده‌اند که با دین الهی تفاوت دارد.

می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهٗ ۚ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبَيَّانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْجُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمِلًا» خداوند پیامبرش را قبض روح نفرمود مگر این‌که دینش را کامل کرد و قرآن را نازل فرمود که همه‌ی حقایق در آن هست و جایگاه همه چیز را برای بشریت روشن فرموده، حلال و حرام و حدود و احکام آنچه را مردم نیاز داشتند در آن کامل کرد. بعد از طرح چنین قرآنی پیامبرش را قبض کرد و او را از بین مردم برد. «فَقَالَ مَا قَرَّطْنَا

فَرِيَ الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»¹ خداوند در قرآن فرمود: ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکردیم. حضرت دارند با برهان قرآنی روشن می‌کنند که ذهن‌ها باید به کجا برود و اندیشه‌ها به چه موضوعاتی باید معطوف گردد. مبنی بر این که نه قبض روح رسول خدا ﷺ اتفاقی بود و اگر مدتی بیشتر می‌ماند بر حجم قرآن افزوده می‌شد و نه خود قرآن نسبت به کامل‌شدن خود ساکت است. «وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَهِيَ آخِرُ عُمْرِهِ ﷺ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً»² در آخر عمر رسول خدا ﷺ در حجة الوداع بعد از واقعه‌ی غدیر خم آیه نازل فرمود: امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام برای شما دین باشد. چون دیگر نقص و نقیصه‌ای ندارد. «وَأَمُرُ الْإِمَامَةِ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ» با توجه به این که این آیه بعد از طرح امامت علی‌**❖** نازل شد و در آن آیه می‌فرماید: دین شما را در این روز کامل کردم، پس امر امامت از کمال دین است و دین با امامت کامل می‌شود. «وَلَمْ يَمُضْ ﷺ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيّاً **❖** عَلِماً وَ إِمَاماً» و پیامبر خدا رحلت نمود تا این که معالم دین

1 - سوره‌ی انعام، آیه‌ی 38.

2 - سوره‌ی مائده، آیه‌ی 3.

و نشانه‌های دین و دینداری را برای امتش روشن کرد و راهی را که آن‌ها بتوانند به سوی خدا بروند واضح نمود و در حالی امت را رها کرد که امیرالمؤمنین ♦ را به عنوان شاخص و امام برای آن‌ها نصب کرد. «وَمَا تَزَكُ شَيْئًا مِّمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا وَقَدْ بَيَّنَّهُ» هیچ چیزی را که امت نیاز داشتند رها نکرد مگر این که برای مردم روشن نمود تا مردم در راه دینداری سرگردان نمانند.

پس اگر کسی بگوید مردم در بعضی از قسمت‌های زندگی مثل امامت که اهمیت اساسی برای مردم دارد به خودشان واگذاشته شدند در واقع مدعی است کتاب خدا کاملاً مطالب مورد نیاز مردم را به آن‌ها نداده است در حالی که خداوند می‌فرماید: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» در این کتاب هیچ چیزی را کم نگذاشته‌ایم. بنابراین اگر به قرآن رجوع کنیم باید همه‌ی آنچه را در امور فردی و اجتماعی نیاز داریم در آن بیابیم و اگر در بین مردم نسبت به امامت اختلاف هست یا باید قرآن موضوع را روشن نکرده باشد و یا مردم آن طور که شایسته است به قرآن رجوع نکرده‌اند. با توجه به این که همه‌ی مسلمانان قبول دارند قرآن کتاب راهنمای کاملی است پس مردم باید در امر امامت، خود را ملامت کنند که چرا موضوع را از قرآن نگرفته‌اند. حضرت می‌فرماید: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُكْمِلْ

دینَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ» اگر کسی تصور کند خداوند دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده و کسی که کتاب خدا را رد کند کافر است. با این مقدمه شروع می‌کنند جایگاه امامت را روشن نمایند که مگر امامت چیزی است که مردم بتوانند آن را تشخیص دهند؟ «هَلْ يَعْرِفُونَ قَدَرُ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنْ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ» مگر مقام و حقیقت امامت چیزی است که مردم بتوانند جایگاه آن را بشناسند تا برایشان جایز باشد که او را انتخاب کنند؟ مگر خداوندی که در کتاب خود همه‌ی نیازهای جامع‌ه‌ی اسلامی را مطرح کرده، امامت را مطرح نفرموده تا کسی بخواهد به آن بپردازد؟

جایگاه امامت در قرآن

حضرت امام رضا ♦ با استناد به قرآن مقام متعالی امامت را تبیین می‌کنند تا معلوم شود چرا امامت بالاتر از تشخیص مردم است و خداوند باید آن را معرفی نماید، می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ♦ بَعْدَ النَّبُوءَةِ وَ الْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً» امامت در قرآن مسئله‌ای است که خداوند مخصوص حضرت ابراهیم ♦ قرار داد ولی بعد از این که ایشان نبی و خلیل بودند در مرتبه‌ی سوم «وَ فَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا» و به جهت برتری و فضیلتی که امامت نسبت به

نبوت و خُلَّت دارد «وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ» و نام حضرت ابراهیم ♦ را از طریق جعل مقام امامت برای آن حضرت بالا برد و برتر کرد. «فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ» وَ إِذِ ابْتُلِيَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» خداوند عزَّ وَ جَلَّ در قرآن فرمود: آنگاه که پروردگار ابراهیم او را به صورت‌های گوناگون امتحان کرد و ابراهیم ♦ از تمام آن امتحانات موفق بیرون آمد، فرمود من تو را امام قرار دادم. پس معلوم است که مقام امامت غیر از مقام نبوت است و بعد از امتحانات خاص به حضرت ابراهیم ♦ داده شد.

حضرت ابراهیم ♦ نبی بودند و در مسیر مسئولیت‌های نبوت وارد امتحانات متعددی گشتند و معلوم شد حضرت ماوراء نبوت، ظرفیت نقش‌آفرینی دیگری را نیز در تاریخ دارند که باید به توانایی خاصی که همان امامت باشد مجهز شوند و بر این اساس خداوند به حضرت خبر دادند «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» من تو را برای مردم امام قرار دادم، یعنی تو خودت چنین مقامی را کسب نکردی من برای تو جعل نمودم و قرار دادم. مثل وقتی که رئیس اداره، فلان کارمند را به جهت توانایی بیشتری که دارد، مسئولیت حساس‌تری می‌دهد و در ازاء آن مسئولیت قدرت و توانایی بیشتری به او می‌دهد.

این که می‌فرمایند: اما مت را برای حضرت «جعل» کردیم یعنی حضرت ابراهیم ♦ علاوه بر نقش نبوت می‌توانند نقش دیگری نیز داشته باشند، نبوتی که قرآن در موردش می‌فرماید: «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»⁴ و ما پیامبران را جز بشارت‌گر و هشداردهنده نمی‌فرستیم. برای حضرت ابراهیم ♦ بعد از نبوت، با خلیل‌شدن یک مقام خاص پیش آمد. همان‌طور که حضرت خضر ♦ دارای مقام خاصی بودند که ربطی به پیغمبری نداشت و حضرت موسی ♦ با اینکه نبی هستند آن مقام را ندارند⁵ حضرت ابراهیم ♦ نیز علاوه بر نبوت به مقام

4 - سوره انعام، آیه 48.

5 - حضرت صادق ♦ می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَ قَبِضَ يَدَهُ قَالَ لَهُ - يَا إِبْرَاهِيمُ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بحار الانوار، ج 25، ص 205) حق تعالی ابراهیم را به مقام عبودیت برگزید قبل از اینکه او را به مقام نبوت برگزیند و او را برگزید برای نبوت و پیامبری قبل از اینکه او را به مقام خلّت برساند و او را به مقام خلّت رسانید قبل از اینکه او را امام قرار دهد و پس از اینکه مقامات عالیه در حیطه قدرت او در آمد و به آن مقامات نائل شد حق تعالی فرمود ای ابراهیم تو را امام قرار دادم.

در مقام خلّت، حقیقت در سراسر وجود انسان تخلّل می‌یابد، و این، بیان مقام خلیل الهی است. و در آن مقام از من و ما اثری نمی‌ماند زیرا ما موجودیم و جز ما همه موجودند، ما جز وجود نیستیم و جز وجود را نداریم و جز وجود را نمی‌یابیم و جز وجود را نمی‌بینیم.

«اما مت» نایل شدند. ظاهراً یک نقش تاریخی و تاریخ‌سازی را خداوند در حضرت ابراهیم ♦ به وجود آورد که در اثر آن، حضرت مهاجرت کردند و از بابل به اورشلیم آمدند و تمدن یکتاپرستی را از یک طرف در اورشلیم پایه گذاری کردند و از طرف دیگر جناب هاجر و حضرت اسماعیل را به منطقه‌ی جزیره‌العرب آوردند و در مکه جای دادند و پایگاه یکتاپرستی را در آن سرزمین به پا کردند.⁶

6 - حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در باره‌ی «غدير» می‌فرمایند: «ولایتی که در حدیث غدير است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام معنوی... مسئله، مسئله حکومت است، مسئله، مسئله سیاست است، ... این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز عید غدير برای حضرت امیر ثابت شد. ... آنکه خدای تبارک و تعالی جعل کرد و دنبالش هم برای ائمه هدی جعل شده است، حکومت است؛ ... اگر گذاشته بودند که حضرت امیر- سلام الله علیه- حکومتی را که می‌خواهد بپا کند، تمام انحرافات از بین می‌رفت و محیط یک محیط صحیح و سالم می‌شد که آن وقت مجال برای همه اشخاص که دارای افکار هستند، عرفا که دارای افکار هستند، حکما که دارای افکار هستند، فقها، همه برای آنها مجال هم پیدا بشود... زنده نگه داشتن این عید نه برای این است که چراغانی بشود و قاصیده خوانی بشود و مداحی بشود، اینها خوب است، اما مسئله این نیست. مسئله این است که به ما یاد بدهند که چطور باید تبعیت کنیم، به ما یاد بدهند که غدير منحصر به آن زمان نیست، غدير در همه اعصار باید باشد و روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است باید روش ملت‌ها و دست‌اندرکاران باشد. قضیه غدير، قضیه جعل حکومت است، این است که قابل نصب است و الا مقامات معنوی قابل نصب نیست یک چیزی نیست.» (صحیفه‌ی امام، ج 20، ص 112).

فعالیت حضرت ابراهیم ♦ را با حضرت نوح ♦ مقایسه کنید، تلاش حضرت نوح ♦ در نهد و پنجاه سال نبوت در همین حد است که توحید از صحنه زمین خارج نشود، چون در آن زمان تمام جهان را کفر گرفته بود، می‌خواهند توحید بماند و یاد خدا باقی باشد. با این‌که ایشان پیامبر اولوالعزم‌اند و برای همه مردم جهان پیام آورده‌اند ولی در آن زمان طولانی برنام‌های ایشان بسیار محدود بود زیرا زمینه فراهم نبود، آنچنان شرایط سخت بود که آن تعداد اندک از موحدین هم در حال انقراض بودند و لذا طوفان آمد و همه‌ی دنیای شرک را از بین برد. این‌ها نشان می‌دهد جریان حضرت ابراهیم ♦ با حضرت نوح ♦ تفاوت دارد و حضرت ابراهیم ♦ به جهت مقام امامت به صورتی دیگر عمل می‌کنند و عرصه را برای ادامه‌ی حاکمیت کفر و شرک تنگ نمی‌نمایند. از آیات قرآن چنین برمی‌آید که پیامبران قبل از حضرت ابراهیم ♦ در عین مخالفت با شرک و بتپرستی اجازه‌ی جهاد علیه مخالفین خود را نداشتند و جامعه‌ی آلوده به شرک را ترک می‌کردند تا خداوند با بلا و یا طوفان مشرکین را نابود کند. حضرت نوح ♦ در مقابل مشرکین که ایشان را در ساختن کشتی در خشکی استهزاء می‌کردند می‌فرماید: «...إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا

فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»⁷ اگر ما را مسخره می‌کنید ما هم شما را به همان شکل مسخره خواهیم کرد. ولی حضرت ابراهیم ♦ به بتخانه حمله می‌کنند و آن‌ها را خرد می‌نمایند.

ابراهیم ♦ و تاریخ‌سازی

قضیه به این شکل است که حرکت حضرت ابراهیم ♦ منجر به ایجاد پایگاه‌های توحیدی در نقطه‌های حساس تمدن‌خیز زمین شد. زیرا از یک طرف نوعی آمادگی جهت تاریخ‌سازی در عالم به‌وجود آمده بود و از طرف دیگر خداوند این آمادگی را در ابراهیم ♦ ملاحظه فرمود تا در نتیجه توانایی تاریخ‌سازی را در آن حضرت قرار دهد. بحث بر سر آن است که این چه توانایی و چه مأموریتی است که با ابراهیم ♦ شروع می‌شود؟⁸ به عنوان حرکت دینی خاصی که غیر از پیامبری است. امتحاناتی که حضرت پشت سر گذاشتند چه

7 - سوره ی هود، آیه 38.

8 - اگر مقام امامت در پیامبران قبل از ابراهیم ♦ بود خداوند با توجه به اهمیت موضوع آن را ذکر می‌فرمود، همان‌طور که در مورد حضرت ابراهیم ♦ و ذریه‌ی آن حضرت مثل حضرت اسماعیل و اسحاق علیهم‌السلام ذکر کرد. استناد بعضی از عزیزان به آیه‌ی 84 سوره ی انعام در مورد امامت حضرت نوح ♦ نمی‌تواند دلیل مطمئنی باشد مبنی بر آن‌که هدایتی که در آیه به حضرت نوح نسبت داده منظور امامت است، زیرا بحثی در آیات مذکور از امامت در میان نیست تا گفته شود چون هدایتی که در مورد حضرت اسحاق و یعقوب مطرح شده منظور امامت است پس هدایت حضرت نوح ♦ نیز از همان سنخ است.

خصوصياتي داشت که منجر به جعل امامت در حضرت شد؟ حضرت تمام بتخانه را ويران کردند و مشرکان بدترين برخورد ممکن را با ايشان کردند، او را با منجنیق به هوا پرتاب نموده و در انبوه آتش انداختند ولي حضرت یک قدم از مواضع توحیدي خود کوتاه نیامدند. بعد خداوند فرمود اسماعیل ♦ را با آن همه خوبی و ایمان ذبح کن. در حالی که قبلاً او را در سرزمینی ساکن کرده بود که امکان زراعت نداشت، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»⁹ تا وسعت اراده و توکل حضرت معلوم شود. توسعه‌ای را خداوند به حضرت ابراهیم ♦ پیشنهاد می‌کند که بسیار پر زحمت است و بنا است کار بزرگی انجام شود که لازمی آن حضور در چنین سرزمینی است تا تاریخ در جهتی خاص قرار گیرد و حرکت توحیدي خاصی ظهور کند. چون همیشه تاریخ را توحید جلو می‌برد و بت‌شکنی شاخه‌ی توحید ابراهیمی است که در انقلاب اسلامی ظهور کرد و معادلات جهان را در فرهنگ امامت به هم زد.

وقتی معنی تاریخ‌سازی روشن شود معنی امامت روشن می‌شود و در آن صورت امامت با نبوت مخلوط نمی‌گردد و می‌فهمیم چرا حضرت امام رضا ♦ سعی دارند موضوع رسالت و امامت را از نبوت جدا کنند، اگر چه در شخص پیامبر خدا ﷺ این دو مقام جمع باشد. امامت مقامی است غیر

از مقام تشریع و تعیین احکام الهی. حضرت ابراهیم ♦ قبل از این که امام باشند وظیفه‌ی تشریع و تعیین حدود الهی را به عهده داشتند ولی در راستای امامتی که داشتند تاریخ‌سازی با ایشان شروع شد و با انبیاء بعدی که همگی فرزندان حضرت ابراهیم ♦ بودند ادامه یافت، آن‌ها علاوه بر مقام نبوتشان دارای مقام امامت نیز بودند. انبیاء قبلی تذکرات خدا را به بشر می‌رساندند و انبیاء ابراهیمی علاوه بر آن، حرکت‌های توحیدی تاریخ را مدیریت می‌کردند.

وقتی تفاوت نبوت و امامت روشن شد می‌توانیم مسئولیت نبوت حضرت محمد ﷺ را از امامت آن حضرت تفکیک کنیم تا معلوم شود جنبه‌ی نبوت حضرت کدام است و جنبه‌ی امامت حضرت کدام و در آن صورت انتظارمان از امامان مشخص می‌شود و این که کدام وجه از حرکت حضرت محمد ﷺ را در امامان نیز می‌توانیم تعقیب کنیم. و ائمه‌ی ما از چه جهت مورد مدد الهی هستند و اگر در کنار امامان وارد صحنه بشویم از چه جهت می‌توانیم از مدهای الهی بهره‌مند گردیم و تاریخ‌سازی را شروع کنیم، آن نوع تاریخی که اجازه‌ی حاکمیت به غیر از امام معصوم به کسی نمی‌دهد.

بعد از آن‌که حضرت ابراهیم ♦ از خدا شنیدند «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» من تو را امام مردم قرار دادم «قَالَ

الْخَلِيلُ سُوراً بِهَا» حضرت در حالی که از این مدد الهی خیلی نشاط پیدا کرده بودند عرض کردند: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ لَا يَنْزَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» آیا این امامت به ذریه‌ی من هم تعلق می‌گیرد؟ خداوند فرمود: به آن عده از ذریه‌ی تو تعلق می‌گیرد که ظالم نیستند. ملاحظه بفرمائید حضرت ابراهیم $\times$ موضوع تعلق به ذریه را در مورد نبوت مطرح نکردند. قبلاً که خداوند ایشان را به نبوت برگزید نگفتند نبوت به ذریه‌ی من تعلق می‌گیرد یا نه؟ چون نبوت ارأئه‌ی احکام موضوعاتی است که خداوند برای آن که بشر وظایف خود را در دنیا بدانند مطرح می‌شود، اما این‌که جامعه در شرایطی قرار گیرد که احکام الهی در آن عمل شود و احکام الهی در تاریخ و زندگی بشر جاری گردد و جوامع انسانی را تحت تأثیر قرار بدهد، با امامت ممکن است و حضرت ابراهیم $\blacklozenge$ برای آن که نبوتشان بستر عملی به خود بگیرد از خداوند تقاضا کردند که فرزندان‌شان به مدد امامت مفتخر شوند. حضرت نوح $\blacklozenge$ به قوم خود می‌گفتند مزاحم ما نشوید تا ما دینداریمان را بکنیم و آن‌ها نمی‌گذاشتند. حالا حضرت ابراهیم $\blacklozenge$ با مجهز شدن به نور امامت مسئولیت دیگری دارند و آن این که باید تمام مناسبات جهانی تحت تأثیر دین الهی انجام شود.

امامت؛ مژده‌ی بزرگ

روحیه‌ی بت‌شکنی حضرت ابراهیم ♦ نشان داد که می‌تواند امامت را تحمل کند و حضرت ابراهیم ♦ نیز متوجه شدند طرح موضوع امامت مژده‌ی بزرگی جهت بقای دینداری و همه‌گیر شدن آن است. روحیه‌ی امامت باعث می‌شود که دینداران طلبکار نظام‌های کفر باشند و به جای آن که در جای متهم بنشینند، در جای مدعی قرار گیرند. در راستای روحیه‌ی امامت است که مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» می‌فرمایند: ما در مورد زنان در مقابل فرهنگ غرب مدعی هستیم نه متهم، آن‌ها به عنوان مدعی می‌گویند: چرا شما مثل ما با زنان خود برخورد نمی‌کنید؟ ایشان می‌فرمایند: ما باید مدعی باشیم که چرا شما با کارهایتان نظام خانواده را از بین بردید و زنان را از مسئولیت مادری به عروسک‌های خیابانی تبدیل کردید؟ این همان روحیه‌ی امامت است که نظام کفر را بدهکار می‌کند و نه طلبکار و به همین جهت متوکل می‌گوید: «وَيُحْكُمُ قَدْ أَغْيَانِي أُمْرُ ابْنِ الرُّضَا»¹⁰ وای بر شما ابن الرضا (امام هادی ♦) مرا خسته و درمانده کرده است. با این‌که به ظاهر امام هادی مستقیماً با متوکل درگیر نمی‌شدند ولی فرهنگی را متذکر بودند که جایی برای حاکمیت امثال متوکل باقی نمی‌گذاشت.

حضرت ابراهيم ♦ متوجه شدند خداوند با طرح امامت اراده کرده است دين خود را در قله‌ي زندگي بشر قرار دهد و خبر از ظهور اراده‌اي خاص در ميان است تا موحدان، مدعي جهان کفر باشند و هرگز با کفر کنار نيايند. اگر ملاحظه مي‌کنيد وهابي‌ها با آمريکا کنار مي‌آيند چون اسلامشان، اسلام بي‌امامت است. اکثر کشورها به ما شيعيان مي‌گويند شما چه کار به آمريکا داريد، شما برويد دينداري خودتان را بکنيد. توهيني که آخوندهاي سعودي به شيعه مي‌کنند اين است که شما با دخالت‌هايتان در دنيا آبروي اسلام را برده ايد. اسلام يک دين سالم و بي‌سياست بود شما چهره‌ي اسلام را لکه‌دار کرديد، مردم مي‌خواهند در مراسم حج عبادت کنند و شما نمي‌گذاريد. شما آمديد مکه را هم خراب کرديد و در مراسم حج شعار مرگ بر آمريکا مي‌دهيد. در صورتي که اسلام امامتي، اسلامي است که مي‌خواهد حضور حکم خدا را در تمام مناسبات جامعه تثبيت کند. حضرت ابراهيم ♦ چون متوجه‌ي اين مسئله بودند تقاضا کردند اين روحيه در نسلشان ادامه پيدا کند.

حضرت رضا ♦ در ادامه‌ي روايت مي‌فرمايند: «فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ» خداوند با طرح قسمت آخر آيه که فرمود: عهد من به ظالمين نمي‌رسد، امامت را براي هر انسان ظالمي باطل

کرد و آن مقام را مخصوص پاکان و برگزیدگان گرداند. پس هر شخص و شخصیتی که ذریه‌ی ابراهیم ♦ باشد و از هیچ جهت آلوده به ظلم نباشد امام است، چون می‌فرماید که باید ظالم نباشد. یعنی هیچ جنبه‌ی ظلمی نداشته باشد که همان مقام عصمت است. حرف این‌جا است که می‌فرمایند: «وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ» امامت را در نخبگان پاکدامن قرار داد. حرف حضرت در این قسمت تمام نشده است، ابتدا امامت را تبیین می‌کنند بعد می‌فرمایند آیا این امامت چیزی است که می‌توان در رابطه با آن گفت مردم خودشان آن را انتخاب کنند؟ و آیا چیزی است که بتوان آن را از تاریخ حذف کرد و به حضور و ضرورت آن توجه نذمود؟ یعنی امامت نه آنچنان است که بتوان آن را نادیده گرفت و به موضوع امامت ذریه‌ی حضرت ابراهیم ♦ نظر نکرد و نه آنچنان است که بتوان هرکسی را به عنوان امام پذیرفت. حضرت پس از آن، جایگاه و نقش امامت را روشن می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که اگر ما مسلمانان بهره‌ی کامل را از دین و دینداری نمی‌بریم به جهت این است که نتوانستیم مسیر دینداریمان را در راستای امامت قرار بدهیم. این فرمایشات، یک بحث علمی عمیق معرفتی و سلوکی است.

خدایا به حقیقت ذوات مقدس اهل البیت^{علیهم‌السلام} مدهایی را که منجر به عاقبت

به خيري و اصلاح امور در همه ي زواياي
فردى و اجتماعي مي شود به ما عنايت
بفرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ي دوم امامت و وحی فعل خیر

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع امامت به نحوی که در اعتقاد شیعه مطرح می‌باشد رویکردی است به یک حقیقت آسمانی که می‌خواهد تمدن زمینی را مطابق نظم آسمانی بسازد. امام شیعیان چنان حضوری در عالم هستی دارد که نه تنها سرمایه‌های درونی شیعیان را به شکوفایی لازم می‌کشانند بلکه جایگاه مدیریت اجتماعی را به بشریت نشان می‌دهد. تا آن جایی که افراد جامعه شخصیت خود را انعکاسی از شخصیت امام خود می‌دانند. حضرت رضا ♦ وقتی امامت را مطرح می‌کنند معتقدند اسلام با طرح جایگاه امامت حقیقت خود را درست نشان می‌دهد و روشن می‌شود اسلام با توجه به کدام واقعیات است که اهدافی آنچنان بلند برای خود ترسیم کرده است.

ابتدا باید بر این نکته تأکید شود که امامت یک مسئله‌ی تاریخی نیست که فکر کنیم حادثه‌ای در زمانی پیش آمده و امامت مطابق آن حادثه تعیین شده و

حالا هم آن حادثه گذشته است. برعکس، باید متوجه بود امامت در شیعه یک حقیقت نفس الامری در عالم وجود است که همواره زندگی یک ملت را با نور خود معنی می‌بخشد و بزرگی یک ملت به این است که معلوم کند امامش چه جایگاه و خصوصياتی دارد. اینجا است که ائمه علیهم‌السلام به حکم وظیفه و مأموریتی که دارند متذکر می‌شوند خداوند برای بشریت سرمایه‌ای بزرگ قرار داده تا زندگی زمینی خود را به آسمان معنویت متصل گردانند و از بهره‌های وجودی حقیقتِ واسطه‌ی فیض بهره‌مند گردند. در این صورت می‌توان گفت: غفلت از سرمایه‌ی امامتِ آسمانی، به واقع غفلت از اسلام است.

حضرت رضا ♦ ابتدا روشن فرمودند امامت یک حقیقت قرآنی است و قرآنی که می‌فرماید در آن کتاب هیچ چیزی کم گذاشته نشده است، هرگز مسئله‌ی مهم امامت را که بشریت به شدت به آن نیاز دارد، بی‌جواب نمی‌گذارد. حضرت به آیات مربوط به واقعه‌ی غدیر اشاره کردند و سپس فرمودند اگر کسی بگوید خداوند تکلیف ما را نسبت به امامت تعیین نکرده در واقع معتقد است خداوند مسئله‌ای آن‌چنان مهم و ضروری را در قرآن روشن ننموده و این تهمت به قرآن است و تهمت به قرآن، کفر به قرآن است و کفر به قرآن، یک نوع کفر به خدا است.

ابتدا باب بحث را به آن صورت باز کردند و بعد یک قدم جلوتر آمدند و موضوع امامت حضرت ابراهیم ♦ را طرح فرمودند که خداوند امامت حضرت را در مرحله سوم و بعد از نبوت و خَلَّت قرار داد و در آن حالت فرمودند: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» من تو را برای مردم امام قرار دادم و حضرت ابراهیم ♦ هم که متوجه بودند این یک مقام خاص غیر اکتسابی است و لازمه حضور دین در نظام اجتماعی بشر میباشد، از خدا خواستند آن را در ذریه شان ادامه دهد تا دین خدا بدون سرپرست نماند، آن هم سرپرستی خاص یعنی «امام».

تفکیک مقام امامت از مقام نبوت

مستحضر هستید که بعضی از کمالات را انسان‌ها باید با اختیار خود به دست آورند مثل اعتقاد به خدا و معاد و فضائل اخلاقی، ولی بعضی از کمالات مثل نبوت و امامت موهبی است و خدا به جهت مأموریت خاص پیامبر و امام این کمال را برای عده‌ای خاص جعل می‌کند و قرار می‌دهد. حضرت ابراهیم ♦ با توجه به این که می‌دانند امامت مقامی نیست که به تلاش و زحمت فرزندان شان مربوط باشد، تقاضا می‌کنند تا از طرف خداوند به فرزندان شان داده شود، ایشان چون متوجه جایگاه چنین مقامی هستند و این که این مقام جز در نسل ایشان در

بقیه‌ی انسان‌ها جایگاهی ندارد، چنین تقاضایی کردند و خداوند هم بدون آن‌که آن را رد کند آن را مقید فرمود به این که باید آن ذریه در هیچ بُعدی ظالم نباشند «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» که بحث آن به عرض رسید. حضرت رضا ♦ با توجه به همین نکته می‌فرمایند: «فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ» پس این آیه امامت هر ظالمی را تا قیامت باطل نمود و آن را در برگزیدگانی خاص قرار داد. اولاً: امامت را برای ادامه‌ی تاریخ توحید، نسل به نسل در عده‌ی خاص قرار داد و آن را منحصر به حضرت ابراهیم ♦ نکرد بلکه ذریه‌ی آن حضرت نیز حامل چنین مقام و مأموریتی هستند. ثانیاً: فرزندان از آن حضرت را که از هرگونه ظلمی پاک باشند منور به مقام امام نمود. مشکلی که ما در بین خود داریم و اهل سنت بیشتر از ما در آن موضوع مشکل دارند، عدم تفکیک بین مقام نبوت و مقام امامت است. در جلسه‌ی قبل روشن شد شواهد، گویای آن است که در مقام امامت به یک نوع مدیریت جهانی و یک شخصیت اجرایی خاص جهت اهداف دینی نظر شده است، خواه آن امام، پیغمبر باشد خواه نباشد. ما شیعیان طوری نظر به حضرت محمد ﷺ داریم که گویا دارای مقام امامت نیستند - با این‌که از ذریه‌ی ابراهیم ♦ می‌باشند و از هر ظلمی پاک هستند - و بیشتر بر صفاتی تأکید داریم که مربوط به نبوت حضرت

است و به جایگاه تاریخی و نقش تاریخ سازی حضرت که مربوط به امامت حضرت است کمتر نظر می‌کنیم. در حالی که در مورد حضرت ابراهیم ♦ روشن شد که این دو مقام قابل تفکیک‌اند و با این که امامت یک نور خاص الهی است و بشری نیست، اما مقامی است غیر از مقام نبوت و امکان داشت حضرت ابراهیم ♦ تا آخر عمر نبی باشند ولی امام نباشند، همان‌طور که می‌شود کسی امام باشد ولی نبی نباشد و این نکته‌ای است که اهل سنت از آن غفلت می‌ورزند، در حالی که با اندک تأمل در آیات قرآن می‌توان آن را مورد توجه قرار داد. مسلم تفکیک مقام نبوت از مقام امامت در حرکات و سکنات رسول خدا ﷺ کار مشکلی است ولی با توجه به مقامی که امیرالمؤمنین ♦ داشتند که آن مقام حتماً نبوت نیست، می‌توان فهمید کمالات خاصی که در ائمه علیهم‌السلام هست مربوط به مقام امامت است.¹

نور نبوت و امامت در وجود مقدس پیامبر ﷺ آنچنان در هم تنیده شده که جدائی آن دو مشکل است ولی می‌توان از اهل سنت سؤال کرد که طبق آیات قرآن

1 - علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در تفسیر المیزان در ذیل آیه‌ی 59 سوره‌ی نساء بحث جامعی در رابطه با تشریع دین توسط خدا و رسول ﷺ می‌فرمایند و روشن می‌کنند در عین این که جایگاه اولی‌المرجاء جایگاه تبیین و اجرای دین است ولی جایگاه تشریع نمی‌باشد.

با این که پیامبر اسلام ﷺ علاوه بر نبوت، امامت هم داشتند، از کجا می‌توان نظر به مقام امامت حضرت انداخت تا اگر بنا است نبوت رسول خدا ﷺ به خودشان ختم شود بتوان امامت ایشان را بعد از رحلتشان دنبال کنیم؟ امامتی که طبق آیات الهی با جعل الهی واقع می‌شود و اکتسابی نیست و مخصوص عده‌ای خاص از ذرّیه‌ی حضرت ابراهیم ♦ است. آیا غفلت از این مسئله، غفلت از مسئله‌ی مهمی در امت اسلامی نیست که با تدبّر در قرآن به‌خوبی می‌توان آن را روشن کرد؟ آیا امامت مسئله‌ای است مثل نماینده‌ی کلاس که بتوان با اعتبار و انتخاب جمعی از دانش‌آموزان برای یک فرد جعل نمود؟ با توجه به اینکه آیات قرآن تأکید دارد امامت مقامی است که بعد از نبوت حضرت ابراهیم ♦ برای آن حضرت جعل شده، معلوم می‌شود مسئله‌ی با اهمیتی است، هرچند خداوند با آیه‌ی «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»² نیز روشن کرد که لازم نیست هر امامی حتماً پیامبر باشد ولی باید در عین ذرّیه‌ی ابراهیم بودن، در مقام عصمت و طهارت قرار داشته باشد.

لازم است جایگاه مقام امامت در شیعه و سنی نهادینه شود تا معلوم شود جهت‌گیری امت اسلامی باید به کدام سمت و سو باشد و امامت جامعه را باید در جعل الهی جستجو کرد نه در انتخاب

افراد جامعه. وقتی خداوند می‌فرماید: من امامت را جعل کردم به این معنی است که من شروع کننده بودم و ربطی به انتخاب آن فرد ندارد که تصمیم بگیرد امام بشود یا نشود. هر چند مثل همه مقامات معنوی باید با اعمال خاص، آن مقام را حفظ کرد. با توجه به نکات فوق است که حضرت رضا ♦ در توصیف جایگاه امامت می‌فرمایند: «ثُمَّ أَكْرَمَهَا اللَّهُ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّةِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ» پس خداوند امامت را به این صورت گرامی داشت که در نسلی از پاکان و برگزیدگان قرار داد.

هنوز این سؤال باقی است که امامت چه خصوصیتی دارد که باید در نسل ابراهیم ♦ ادامه یابد؟ از طرز سؤال حضرت ابراهیم ♦ هم معلوم است که حضرت چیزی می‌دانستند که به جهت آن صرفاً عرض نکردند آیا آن امامت ادامه می‌یابد یا نه؟ عرض کردند آیا در ذریه من ادامه می‌یابد یا نه؟ محی الدین بن عربی در فصوص الحکم بابی را در مورد حضرت مهدی علیه السلام باز می‌کند که قابل توجه است، مبنی بر این که برای پذیرش نور رسول خدا صلی الله علیه و آله باید کاملاً شرایط فراهم باشد. و لذا مهدی امت علاوه بر این که باید در قلب و عقل با رسول خدا صلی الله علیه و آله هماهنگ باشد، باید از نظر زمینه‌ی جسمی و گِل نیز بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که می‌خواهد نور رسول خدا صلی الله علیه و آله را کامل بپذیرد و ادامه دهد، یکسانی

وجود داشته باشد. پس باید مهدی امت از جهت جسمی نیز از نسل رسول خدا ﷺ باشد تا شرایط پذیرش و انتقال به طور کامل فراهم شود. شاید براساس این قاعده است که حضرت ابراهیم ♦ متوجه اند باید نور امامت در ذریه آن حضرت قرار گیرد، زیرا در منظر خود فرزندان حضرت اسحاق و اسماعیل را می‌دیدند که تنها آنها می‌توانند به طور کامل این نور را بگیرند و به جهان بشری منتقل کنند که از جهت قلبی و قالبی و گِل با حضرت ابراهیم ♦ یکسان اند. محی‌الدین می‌گوید: عرفا از جهت قلبی به رسول خدا ﷺ نزدیک‌اند و فقه فقها از نظر قالب شریعت به رسول الله ﷺ نزدیک است³ و سادات عادی از نظر گِل و حضرت مهدی ﷺ از همه جهت به رسول خدا ﷺ نزدیک می‌باشند و لذا باید مهدی ﷺ از فرزند فاطمه (ع) باشد. این نکته را از آن جهت عرض کردم که گویا تأکید حضرت ابراهیم ♦ بر روی «ذریه» نکاتی در بر دارد و قابلیت را در تمام ابعاد مد نظر می‌آورد. بنابراین حرف، موضوع نسل اندر نسل بودن امامان نه تنها ایراد ندارد، بلکه زمینه قبول بیشتر را متذکر می‌شود و نظر دارد به علت های اعدادی

3 - این که می‌فرماید: «فقه فقها از نظر قالب شریعت به رسول خدا ﷺ نزدیک است» چون شخص فقیه محدود به فقه نیست، بلکه دارای همه مراتب ایمان است ولی فقه آنها نظر به قالب شریعت دارد.

قضیه و نقش تکوینی آن‌ها، که فقط این ذریه می‌توانند امامت را حمل کنند.

مقام تکوینی امام

در هر صورت تأکید حضرت رضا ♦ که می‌فرمایند خداوند امامت را با قرارداددن در ذریه‌ی اهل صفا و پاکی عظیم شمرد، قابل توجه است و به این آیه اشاره می‌کنند که: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»⁴ خداوند فرمود: و ما به ابراهیم، اسحاق را دادیم و یعقوب را به عنوان نواده‌ی ابراهیم ♦ مزید بر آن کردیم و همه‌ی آن‌ها از صالحین بودند. حضرت رضا ♦ موضوع صالح بودن فرزندان ابراهیم ♦ را پیش می‌کشند که شرط امامت است و لذا خداوند در مورد آن‌ها می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»⁵ و ما آن‌ها را امام قرار دادیم، به امر ما هدایت می‌کنند و فعل خیر و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را به آن‌ها و وحی کردیم. ملاحظه می‌فرمائید که بعد از نام بردن حضرت اسحاق و یعقوب علیه السلام به عنوان فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام، موضوع امامت آن‌ها را به میان می‌آورند و این‌که این

4 - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 72.

5 - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 73.

امامت داراي خصوصيات و نشانه هاي خاصي است. خصوصيات آنها صالح بودن و عابد بودن و وحي فعل خير و وحي اقامه ي نماز و ايتاء زکات است. مي فرمايد: «جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» آنها را امام قرار داديم که به امر الهي هدايت کنند. اين ويژگي از خصوصيات بسيار مهم در مورد مقام امامت است و بيشتر نظر به جنبه ي تکويني آنها دارد تا جنبه ي تشريعي. زيرا «امر» در قرآن يک نوع تصرف تکويني است که در موردش مي فرمايد: «إِثْمًا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»⁶ همانا «امر» خدا اين است که چون چيزي را اراده کند، بگويد بشو و مي شود. وقتي مي گويد امامان به «امر» هدايت مي کنند يعني قدرتي به آنها داده شده که به هنگام هدايت افراد، وقتي اراده کنند شخصي هدايت بشود، مي شود. اين نوع هدايت، مثل هدايت در نبوت نيست که تشريعي باشد، بلکه يک نوع تصرف قلبي در هدايت افراد است، چيزي که بحمدالله شيعه به نور ائمه عليهم السلام از آن بهره ها برده و اين چنين در طول تاريخ و امروز در دنيا درخشيده است، همين که شما امروز به امامي معصوم نظر داريد، با توجه به چنين هدايتي - يعني هدايت به امر - امام در جان شما تصرف تکويني مي کنند. با توجه به ابتدائي آيه اي که امام رضا عليه السلام مطرح مي کنند معلوم مي شود چرا

خداوند در وصف حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام به عنوان فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و رابطه‌ی بین امامت آن‌ها و هدایت به «امر» را پیش می‌کشد تا انسان‌ها متوجه شوند جایگاه امامتی که در ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام قرار داده شده کجا است. و نقش تکوینی آن در تصرف قلب‌ها چه اندازه است و به این دلیل باید «امر» در «هدایت به امر» را به صورت هدایت تشریعی ندانست چون آن را مختص مقام امام کرده در حالی که هدایت تشریعی مربوط به نبی است و مختص به امام نیست. علاوه بر آن، ادامه‌ی آیه نیز کمک می‌کند تا معلوم شود آن هدایت یک نوع هدایت خاصی است، زیرا در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» ما فعلی خیرات را به آن‌ها وحی کردیم، که این مقام فوق تشریع است چون نفرمود به آن‌ها وحی کردیم که فعل خیر انجام دهند، فرمود: خود فعل خیر را به آن‌ها وحی کردیم، یعنی فعل آن‌ها وحی الهی است، نه این‌که به آن‌ها وحی شد که فعل خیر انجام دهند.

یک وقت بنده به شما می‌گویم راست بگو و راست‌گفتن را به شما توصیه می‌کنم و شما با اختیار و انتخاب خود راست‌گفتن را می‌پذیرید و عمل می‌کنید، ولی یک وقت در قلب شما تصرف می‌کنم تا شخصیت شما عین راست‌گفتن شود و فعل

راست گفتن را به شما می‌دهم. در قرآن می‌فرماید: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِدَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»⁷ و پروردگار تو به زنبور عسل و حی کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست می‌کنند خانه‌هایی برای خود درست کن. این نوع وحی، وحی تکوینی یا وحی فعل است، یعنی به زنبور عسل نگفتند که خودت تشخیص بده و انتخاب کن که مثلاً در کندوها عسل بگذاری یا نه، بلکه فعل زنبور عسل، وحی خدا است، به همین معنی فعل امام، وحی خدا است. توجه داشته باشید چنین مقامی را از خود مان به امام نسبت نمی‌دهیم، ظاهر آیه چنین است و بهترین برخورد با آیه این است که آن را با ظاهرش معنی کنیم و اگر ظاهرش جوابگو نبود تأویلش کنیم یا چیزی را در تقدیر بگیریم. صریح و ظاهر آیه این است که: «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» به اما مان فعل خیر را وحی کردیم، بر همین اساس وقتی می‌فرماید: فعلی اقامه‌ی نماز را به امام وحی کردیم، امام عین نماز می‌شود. ممکن است بفرمائید این باعث می‌شود ائمه علیهم‌السلام یک شخصیت جدایی از بقیه‌ی افراد داشته باشند، حقیقتاً هم همین‌طور است، و از آن جهت که نمونه‌ی کاملاند چه اشکال دارد جدا از دیگران باشند، و از آن جهت هم که بشرند مثل

دیگران زندگی کنند؟ مگر پیامبر خدا ﷺ از یک جهت نمی‌فرمایند: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»⁸ من بشری هستم مثل شما و از جهت دیگر می‌فرمایند: «يُوحَى إِلَيَّ» مگر این که به من وحی می‌رسد؟ این که پیامبر خدا ﷺ مثل ما است، نصف آیه است، نصف آیه است، نصف دیگر آیه این است که در مقامی است غیر از مقامی که ما می‌توانیم باشیم.

دو نفر از علمای بزرگ نجف نشسته بودند بحث می‌کردند - بحث عالمانه‌ی دو مجتهد - آن یکی به دیگری گفت: من نفهمیدم، آن آقای هم که چای می‌داد گفت من هم نفهمیدم. آیا آن نفهمیدن با این نفهمیدن یک اندازه است؟ یک کلمه می‌گوئیم پیامبر ﷺ بشری مثل ما هستند ولی آیا این بشربودن با آن بشربودنی که هیچ جهت‌گیری به سوی حقیقتِ وحی الهی ندارد مساوی است؟ آیا این که می‌فرماید پیامبر ﷺ مثل ما بشر است، به معنی تأیید مکتب لیبرالیسم است؟ در مکتب لیبرالیسم همه‌ی انسان‌ها مساویند از طرفی همه محترم‌اند، پس همه‌ی فکرها محترم است. یعنی پست‌ترین فکر با عالی‌ترین فکر هر دو محترم‌اند! این که به شما می‌گویند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»⁹ هرکدام از شما که با تقواتر است گرامی‌تر است، می‌خواهند شما در دام آن مکتب نیفتید. حرف

8 - سوره‌ی کهف، آیه‌ی 110.
9 - سوره‌ی حجرات، آیه‌ی 13.

لیبرالیدسم این است؛ شما که می‌گوئید خدا هست، چیز بدی نیست مثل این است که بگوئید بادمجان خوشمزه است. او هم که می‌گوید خدا نیست چیز بدی نیست، مثل این است که بگوید بادمجان خوشمزه نیست، هر دو فکر محترم است. در حالی که این حرف صحیح نیست حقیقتاً عالم بر مدار حقایق می‌چرخد و اگر پیامبر و امام جنبه‌ای بشری دارند، که دارند، جنبه‌ای خاص دارند که فوق بشر است و در این رابطه امام، عین نماز است. و نماز هرکس با نماز امام مقایسه می‌شود.

بر اساس جایگاه خاص مقام امام است که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» طهارت مطرح شده در سوره‌ی احزاب را طهارت تکوینی می‌دانند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»¹⁰ خداوند اراده کرده فقط از شما اهل البیت هرگونه آلودگی را بردارد و شما را در طهارتی خاص قرار دهد. چون طبق آیه خداوند به اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} طهارتی خاص داده، غیر از طهارت تشریعی که برای همه اراده کرده است. این طهارت، طهارت تکوینی است، مثل طهارت ملائکه. هر چند از جهت نفس ناطقه خودشان باید عبادت و شبزنده‌داری کنند تا این طهارت را حفظ نمایند.

حضرت امام رضا ♦ روی امامت به عنوان یک مسئله‌ی خاص تأکید دارند که دارای خصوصیات خاص به خودش می‌باشد و خداوند در آخر آیه‌ی مربوط به امامت حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب می‌فرماید: «وَكَاثُوا لَنَا عَابِدِينَ» و آن‌ها برای ما عبادت می‌کردند. یعنی در عهد الست نشان دادند عین بندگی هستند و در همین رابطه از روزی که به دنیا آمدند از طرف خداوند در یک مواظبت خاص قرار داشتند تا بتوانند امامت خود را حفظ کنند. حضرت در ادامه می‌فرمایند: «فَلَمْ تَزَلْ تَرْثُهَا ذُرِّيَّتُهُ ♦ بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنًا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ ✕ فَقَالَ اللَّهُ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» نسل حضرت ابراهیم ♦ آن مقام را پیوسته و قرن به قرن از یکدیگر ارث بردند، تا نوبت به پیامبر اسلام ✕ رسید، پس خداوند فرمود: سزاوارترین مردم به ابراهیم این پیامبر و آن‌هایی هستند که به او ایمان آوردند. با توجه به این امر سؤال این است، آن‌هایی که به ابراهیم ♦ نزدیک‌اند کدام باید امام باشند، جز آن‌هایی که در عین ایمان به رسول خدا، از ذریه‌ی او می‌باشند؟ به همین جهت حضرت ♦ در ادامه فرمودند: «فَكَانَتْ لَهُمْ خَاصَّةً» پس امامت را مخصوص فرزندان رسول خدا ✕ قرار داد و در آن رابطه «فَقُلَّذَهَا النَّبِيُّ ✕ عَلِيًّا ♦» رسول

خدا ﷻ عهد امامت را به عهده‌ی علی ♦
گذارَد.

حضرت امام رضا ♦ جای امامت را مشخص کردند و سیرش را روشن نمودند تا روشن شود امامت چیز ساده‌ای نیست که بشود از زندگی بشر بیرون برود و باز بشر به سلامت زندگی کند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بعداً روشن می‌شود آن کسی که باید به ما فرمان بدهد باید تمام دل ما را برده باشد و قطب جان ما باشد تا در نظام احسن، زیباترین شکل ارتباط ولای و ولای برقرار گردد. ولایت یعنی عشق و ولایت یعنی فرمانروایی. زیباترین شکل دستور دادن، دستور دادن کسی است که جان ما در گرو او باشد و همه‌ی خوبی‌های هستی در نزد او، تا با توجه به همه‌ی خوبی‌ها دستور دهد. خداوند چنین دنیایی خلق کرده است و براساس حکمتش عالی‌ترین شکل تحقق هر چیزی را محقق نموده است. در نظام اجتماعی وقتی ولایت و ولایت متحد باشد عالی‌ترین شکل زندگی اجتماعی محقق شده و حتماً چنین چیزی را خداوند برای بشر اراده کرده است.

خداوند به حقیقت امیرالمؤمنین ♦
شرایطی را فراهم نماید که ولایت و
ولایت در حاکمیت حضرت صاحب الامر، **ع**
هر چه سریع‌تر ظهور یابد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه سوم مقام امام فوق انتخاب مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در رابطه با شخصیت و مقام امام از منظر حضرت رضا ♦ بود. حضرت ابتدا ما را متوجه آیاتی از قرآن کردند که روشن می‌کند جایگاه امامت غیر از جایگاه نبوت است و بر همین اساس بعد از مقام نبوت و خلّت بود که حضرت ابراهیم ♦ مفتخر به مقام امامت شدند. تلاش شد مشخص شود امامت چه خصوصیات دارد که به عنوان یک کمال خاص، جدای از نبوت و جدای از خلّت مطرح است، که عرض شد در عین آن‌که سخت می‌توان خصوصیات نبوت را از امامت جدا کرد ولی با مقایسه‌ی شخصیت حضرت ابراهیم ♦ و پیامبران ابراهیمی ﷺ با پیامبران قبلی تا حدی این کار ممکن است و این مقایسه منجر می‌شود تا ما مثل اهل سنت، پیامبر اسلام را فقط در حدّ پیامبری، محدود ندانیم و بتوانیم

امامت جهان اسلام را از ایشان و از آن‌هایی که در مقام امامت جهان اسلام باید باشند، تفکیک کنیم. در حالی که روشن شد حقیقتاً پیامبر اسلام ﷺ هم نبی هستند و هم امام.

امام و ملکوت اشیاء

حضرت امام رضا ♦ با طرح «هدایت به امر» و «وَحْيِ فَعْل خیر» که مخصوص مقام امام است، ذهن‌ها را متوجه جایگاه اختصاصی امامت کردند مبني بر این که امام با «هدایت به امر» مقام تصرف در ملکوت عالم را دارد، زیرا خداوند می‌فرماید: «أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»¹ «امر» خدا آن است که چون چیزی را اراده کند همانند آن است که بگوید بشو، و می‌شود. سپس در ادامه می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»² بلند مرتبه است خدایی که ملکوت هر چیزی در قبضه اوست. یعنی این که خداوند با یک اراده هر چیزی را که خواست ایجاد می‌کند به جهت آن است که ملکوت اشیاء را در قبضه خود دارد. حال طبق آیه 73 سوره انبیاء که حضرت امام رضا ♦ به آن استناد کردند، مقام امام به اذن خدا، همان مقام هدایت به امر و تصرف در ملکوت اشیاء است و ائمه ﷺ با تصرف

1 - سوره یس، آیه 82 .

2 - سوره یس، آیه 83 .

در ملکوت انسان‌ها هدایت خاصی را در آن‌ها موجب می‌شوند، این توانایی غیر از نبوت است که موجب تشریع شرع الهی است. پیامبران ابراهیمی^{علیهم‌السلام} از نظر نبی‌بودن شریعت الهی را ابلاغ می‌کنند و احکام الهی را به بشریت می‌رسانند و از نظر امامت علاوه بر تصرفات ملکوتی، مدیریت امور جامعه‌ی بشری را به عهده دارند.

إن شاء الله باید جامعه‌مان به شعور و بصیرتی برسد که بتواند جایگاه امامت را از زاویه‌ای که قرآن مطرح می‌کند بفهمد تا بداند از طریق امامان تا کجا می‌توان جلو رفت و معلوم شود چرا شیعه اصرار بر حاکمیت ائمه^{علیهم‌السلام} دارد. در ابتدا سخن امام رضا ♦ این نیست که بگویند من امام هستم، ابتدا نظرها را به جایگاه امامت در قرآن جلب می‌کنند تا اولاً: روشن شود امامت مقامی است غیر از مقام پیامبری و مقام امامت از حضرت ابراهیم ♦ شروع شده و در ذریه‌ی آن حضرت به نحو خاصی ادامه یافته است. ثانیاً: امامت در مقام «هدایت به امر و اَوْحِیْنَا إِلَیْهِمْ فَعَلُوا الْخَیْرَاتِ» مورد بحث است.

امام بعد از طرح آن معنی از امامت نظرها را به آیه‌ی 68 سوره‌ی آل عمران جلب کردند که می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لََّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هَٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا» نزدیکترین افراد به ابراهیم کسانی‌اند که از او

پیروی کنند و این پیامبر و آن‌هایی که به این پیامبر ایمان آوردند از نزدیکترین افراد به ابراهیم هستند. حال می‌فرمایند: «فَكَانَتْ لَهُمْ خَاصَّةٌ فَقُلَّدَهَا النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا» با توجه به آن آیه که امامت برای پیامبر اسلام و آن‌هایی که در عین مسلمان‌بودن ذریه‌ی ابراهیم هستند مخصوص شده است، رسول خدا ﷺ آن را بر عهده‌ی علیؑ گذاشتند. دقت فرمودید که «هَذَا النَّبِيُّ» را در آیه آورد تا رسول خدا ﷺ را در نزدیکی به ابراهیمؑ مخصوص بگرداند و متذکر ذریه بودن آن حضرت نسبت به حضرت ابراهیمؑ باشد و گرنه با آوردن «وَالَّذِينَ آمَنُوا» نیاز نبود که پیامبر اسلام ﷺ را به طور جداگانه ذکر کند. چون در رابطه با جایگاه پیامبر خدا ﷺ از نظر نزدیکی روحی و روحانی به ابراهیمؑ بحثی نیست که نیاز باشد جدا ذکر شود مگر این‌که از جهتی دیگر نیز آن حضرت به ابراهیمؑ نزدیکانند که همان ذریه بودن است و در همین راستا حضرت رضاؑ می‌فرمایند: «فَقُلَّدَهَا النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا» رسول خدا ﷺ امامت را به عهده‌ی علیؑ گذاردند زیرا آن حضرت نیز همان خصوصیات ذریه‌بودن برای حضرت ابراهیمؑ را داشتند. «فَمَصَّارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَوْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ» پس امامت در نسل برگزیده‌ی علیؑ قرار گرفت، آن‌هایی که خداوند به آن‌ها علم و ایمان عطا کرد. معلوم

است خداوند نسل خاصی را برای امامت برگزید که آن باید از ذریه‌ی علی ♦ باشد و به همین جهت ملاحظه می‌کنید چگونه امامت با حسابی دقیق در فرزندان علی ♦ ادامه می‌یابد و هیچ‌کدام جهت آن امر خطیر ناتوانی از خود نشان ندادند.

راستی چرا حضرت ابراهیم ♦ ادامه‌ی امامت را در ذریه‌ی خود تقاضا کرد؟ چرا نفرمود آیا این مقام در خلفاء من ادامه می‌یابد یا نه؟ به نظر می‌رسد او می‌دید که فرزندان علی ♦ اینچنین زیبا امامت را جلو می‌برند. آیا جا ندارد از اهل سنت در رابطه با موضوع امامت ذریه‌ی ابراهیم ♦ سؤال کنیم، امامتی که جدای از نبوت انبیاء است، در عین این که باید در مقام عصمت و طهارت باشد، چون می‌فرماید: «لَا يَنْزَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» امامت به عنوان عهد الهی به ظالمین نمی‌رسد. عجیب است که فضا طوری شده که شیعه به جای طلب‌کاربودن بدهکار است که چرا بر امامت اهل البیت ﷺ تأکید دارد با این‌که اهل‌البیت ﷺ هم ذریه‌ی حضرت ابراهیم ♦ هستند و هم در مقام طهارت کامل می‌باشند. آیا این امر یک امر اتفاقی است که حضرت ابراهیم ♦ امامت را برای ذریه‌ی خود می‌خواهد و از آن طرف خداوند آن را برای ذریه‌ی ایشان که هیچ ظلمی نداشته باشند جعل می‌فرماید و بعد خداوند در قرآن از عصمت اهل

البیت پیامبر^ص خبر می‌دهد؟ بسیار جایی تأسف است که شیعه اینقدر در ارائه‌ی مبانی فکری خود ساکت شده که مسلمانان از عظمت آن فکر آگاهی لازم را ندارند و در فضای رقابت بین شیعه و سنی طرح موضوعاتی اینچنین بزرگ به حاشیه رفته است. ابتدا ما موظفیم به نور امام رضا **♦** جایگاه معرفتی تشیع را بشناسیم تا اولاً: خرافه‌گرا نشویم. ثانیاً: نسبت به تفکر شیعه سستی به خرج ندهیم. این روشن است که اگر اندیشه‌های ظریف و متعالی را درست نشناسیم آن را با خرافات مخلوط کرده و چهره‌ی نازیبایی از آن ارائه می‌دهیم.

حضرت امام رضا **♦** در ادامه‌ی روایت در وصف ذریه‌ی علی **♦** فرمودند: «الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ» آن‌ها کسانی‌اند که خداوند به آن‌ها علم و ایمان عطا کرده است. یعنی آن‌ها را به بصیرت خاصی در راستای علم و ایمان مجهز کرده تا در تاریخ‌سازی و هدایت ملوکوتی به زیباترین شکل عمل کنند. سپس یک شاهد قرآنی دقیقی را از آیه‌ی 56 سوره‌ی روم می‌آورند و می‌فرمایند «وَذَلِكَ قَوْلُهُ» و این همان قول خدا است که می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» روز قیامت کفار نمی‌دانند که چقدر در دنیا بودند. چون وقتی وارد عالم بی‌زمان شدند زمان

دنیا چیزی به حساب نمی‌آید. هرکس چیزی می‌گوید عده‌ای می‌گویند فکر می‌کنیم یک روز یا نصف روز. قرآن می‌فرماید: آن‌هایی که به آن‌ها علم داده شده می‌گویند شما در آن حدی که در کتاب الهی مقرر شده بود که تا روز قیامت مبعوث شوید، مانند. این حکایت از شعور خاص آن‌ها دارد که در شرایط بی‌زمان، از زمان دنیا چگونه سخن بگویند. قیامت بی‌نهایت است و دنیا در مقابل بی‌نهایت، چیزی به حساب نمی‌آید. چون وقتی بی‌نهایت مطرح است اگر چیزی کنارش باشد یا بی‌نهایت، دیگر بی‌نهایت نیست یا آن چیز، چیزی نیست که مانع بی‌نهایت بودن آن بی‌نهایت شود. با این دید دنیا در مقابل قیامت که بی‌نهایت است چیزی نمی‌تواند باشد. ذهن ما چون نمی‌تواند بی‌نهایت را بفهمد دنیا را در کنار آن قرار می‌دهد و برای آن زمان قائل می‌شویم و می‌گوئیم دو روز، یک روز، یک ساعت. قرآن می‌فرماید: بعضی‌ها از سر عادت و سهل‌انگاری می‌گویند: «لَيُثَنَّا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»³ یک روز یا قسمتی از یک روز در دنیا بودیم، ولی آن‌هایی که علم به آن‌ها داده شده سخن دیگری دارند، که آن‌ها همان ائمه علیهم‌السلام هستند با سخنان فوق العاده‌ای که حکایت از حضور آن‌ها در ماوراء زمان دارد و دنیا و قیامت را یک بودن می‌دانند با چهره‌های مختلف و

جهت هدفی خاص. مثل این که شما در قیامت هستید با موقف‌های مختلف، این‌طور نیست که تقدم و تأخر مواقف با زمان تعیین شود، در آن جا سیر احوالات روحانی در میان است و به نفس ناطقه‌ی انسان مربوط است و نه به پدیده‌های مادی و حرکات و زمان مادی. در دنیا است که وقتی زمین به دور خودش حرکت کرد ما می‌گوئیم یک روز. در حالی که اگر از مرتبه‌ای بالاتر بنگریم چیزی در عالم خارج واقع نشد، فقط نسبت وضعی زمین با خورشید تغییر کرده، یک روز و دو روز کو؟ زمین یک دور به دور خورشید می‌گردد می‌گوئیم یک سال. کو یک سال؟ نسبت مکانی زمین با خورشید تغییر کرد و به سر جای اولش برگشت، حقیقت مستقلاً به نام زمان نداریم. زمان‌ها چهره‌های مختلف یک حرکت است که آن نیز تغییر نسبت است، بدون آن که تغییری در مرتبه‌ی وجود در میان باشد، همه‌ی تحولات در عالم ماده صورت‌های مختلف یک مرتبه از وجوداند.

آن‌هایی که بصیرت دارند در جواب سؤالی که از آن‌ها پرسیده می‌شود چقدر در زمین بودید، موضوع را می‌برند در ساحتی دیگر و می‌گویند: «لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ» در کتاب الهی مقرر بود که شما انسان‌ها مرحله‌ای در دنیا توقف داشته باشید برای این که به این بعث وارد شوید «فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكُمْ كُنُوزٌ لَا تَعْلَمُونَ» و این همان روزی است که باید مبعوث می‌شدید اما شما

نمی‌دانستید برای چه در دنیا بودید. حضرت رضا ♦ در توصیف امامانی که خداوند علم و ایمان به آن‌ها داده این شخصیت‌ها را با چنین فهم و منطقی معرفی می‌کنند. سپس در ادامه می‌فرمایند: «عَلَى رَسْمِ مَا جَرَى وَ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ» جریان امامت براساس آن چیزی که خداوند در فرزندانش ابراهیم ♦ قرار داده، همین طور ادامه پیدا می‌کند تا روز قیامت، زیرا پیامبری بعد از حضرت محمد ﷺ نخواهد بود. حضرت با طرح این نکته ذهن‌ها را متوجه جریانی در تاریخ می‌کنند که با این خصوصیات عهده‌دار امامت انسان‌ها باید باشند، امامت انسان‌های بصیری که دنیا و قیامت را با زاویه‌ی دیدگری می‌بینند. حال نتیجه‌گیری می‌کنند که «فَمَنْ أَيْدُنَ يَخْتَارُ هَذِهِ الْجُحَالُ الْإِمَامَةَ بِآرَائِهِمْ» چطور این امامت را این آدم‌های نادان می‌خواهند با نظر خودشان انتخاب کنند؟ چیزی که خداوند تا قیامت برای بشر انتخاب کرده و مصداق‌های آن را معلوم نموده است. اگر تا این‌جا مطلب خوب روشن شود فراز بعدی جای خودش را باز خواهد کرد که حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ مَنزَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِهِ» امامت منزلت انبیاء و ارث اوصیاء می‌باشد، امامت جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا ﷺ

است. تا در بستر شریعت الهی، مدیریت جهانی به کمک واسطه‌های فیض آسمانی انجام گیرد.

ضرورت وجود امام

دو چیز در جهان امروز به فراموشی سپرده شده، یکی این که بشر از خود سؤال نمی‌کند آیا در نظام احسن الهی مدیریتی که بر اساس آن قدسی‌ترین انسان در جهان حکم براند نیاز هست یا نه؟ و دیگر این که آیا خداوند چنین نیازی را جواب داده یا نه؟ چطور نظام احسن بدن باید طوری باشد که دو چشم در آن باشد و خدا نیز آن نیاز را بدون کم و زیاد برآورده کرده است؟ آیا می‌شود جهان بشری نیاز به مدیریت انسان کامل داشته باشد و خدا جواب ندهد؟ وقتی خداوند شریعت را با آن همه دقایق به بشریت می‌دهد، نمی‌شود که شریعت بیاید ولی مدیریتی مطابق روح شریعت به بشریت داده نشود. نمی‌شود پیغمبری بیاید و شریعتی آنچنان همه جانبه ارائه دهد ولی مدیریت جهان که باید براساس آن شریعت و در ارتباط با عالم غیب عملی گردد، تعطیل گردد. چون این یک نوع بخل ورزیدن به نیاز بشر است که از ساحت ربوبی به دور است و یک نمونه هم نداریم که بشر بدون شریعت و مدیریت الهی اموراتش به سامان رسیده باشد. شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند که یونس بن یعقوب روایت

کرده: در محضر امام صادق ♦ شرفیاب
 بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت
 وارد شد به او عرض کرد، من مردی هستم
 دارای علم کلام و علم فقه و عالم به
 احکام دین و آمده‌ام با اصحاب تو
 مناظره کنم. پس از صحبت‌هایی که رد و
 بدل شد حضرت به مرد شامی فرمودند: با
 این جوان نوری یعنی هشام بن حکم گفتگو
 کن. گفت: حاضر، پس مرد شامی به هشام
 گفت: در باره امامت این مرد، یعنی
 حضرت صادق ♦ با من گفتگو کن. هشام
 چنان خشمناک شد که بر خود بلرزید،
 آنگاه رو به شامی کرد و گفت: ای مرد
 بگو بدانم آیا خدای تو برای بندگان
 خیر اندیش‌تر است یا خودشان برای خود؟
 شامی گفت: بلکه پروردگار من خیر
 اندیش‌تر است. هشام گفت: در مقام خیر
 اندیشی برای بندگان در باره‌ی دین‌شان
 چه کرده است؟ شامی گفت: ایشان را
 تکلیف فرموده و برای آنان در باره‌ی
 آنچه به ایشان تکلیف کرده برهان و
 دلیل برپاداشته و بدین وسیله شبهات
 ایشان را برطرف ساخته است. هشام گفت:
 آن دلیل و برهانی که برای ایشان به
 پا داشته چیست؟ شامی گفت: رسول خدا ﷺ
 است. هشام گفت: بعد از رسول خدا
 کیست؟ شامی گفت: کتاب خدا و سنت.
 هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت در
 باره‌ی آنچه ما در آن اختلاف داریم به
 ما سود می‌بخشد به طوری که اختلاف را
 از میان ما بردارد و اتفاق در میان
 ما برقرار سازد؟ شامی گفت: آری. هشام

گفت: پس چرا ما و تو اختلاف کرده ایم و تو از شام به نزد ما آمده ای و گمان می‌کنی که به رأی خویش عمل کردن، راه دین است، در حالی که ما در يك رأی نیستیم و نتوانسته ایم در يك رأی باشیم؟ مرد شامی خاموش شد و در فکر فرو رفت. امام صادق ♦ به او فرمود: چرا سخن نمی‌گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم ما اختلاف نداریم، به دروغ سخن گفته‌ام، و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان برمی‌دارد بیهوده سخن گفته‌ام، زیرا کتاب و سنت از نظر مدلول و مفهوم توجیهاتی مختلف دارند، ولی من همانند همین پرسش‌ها را از او می‌کنم. حضرت فرمودند: از او بپرس. پس آن مرد شامی به هشام گفت: چه کسی خیرا ندیش تر برای مردم است، خدای ایشان یا خودشان؟ هشام گفت: خدای ایشان. شامی گفت: آیا خداوند برای ایشان کسی را برپا داشته که ایشان را متحد گرداند و اختلاف را از میان‌شان بردارد و حق را از برای آنان از باطل آشکار کند؟ هشام گفت: آری. شامی گفت: آن کیست؟ هشام گفت: اما در آغاز شریعت آن کس رسول خدا ﷺ بوده، و اما پس از رسول خدا ﷺ دیگری است. شامی گفت: آن کس دیگر که در حجت جانشین پیغمبر است کیست؟ هشام گفت: در این زمان یا پیش از آن؟ شامی گفت: در این زمان؟ هشام گفت: این کسی که نشسته است - یعنی امام صادق ♦ - کسی که مردم از اطراف جهان به سویش رهسپار گردند و

از روی دانشی که به ارث از پدر و جدش به او رسیده از خبرهای آسمانی ما را آگاه می‌کند. شامی گفت: من از کجا می‌توانم این حقیقت را بدانم؟ هشام گفت: هر چه می‌خواهی از او بپرس. شامی گفت: جای عذری برای من باقی نگذاشتی و بر من است که از او بپرسم. حضرت امام صادق ♦ فرمودند: ای مرد شامی من زحمت پرسش کردن را برای تو آسان می‌کنم و به تو خبر می‌دهم از جریان آمدنت و سفری که کردی. و ریز، ریز سفرش را بیان فرمودند. مرد شامی گفت: همه را راست گفتید و به حضرت ایمان آورد.⁴

نقطه‌ی امید

ملاحظه می‌فرمائید که در کنار شریعت الهی یک مدیریت آسمانی نیاز است که از هر خطایی مصون باشد. اگر امروز به مردم دنیا بگوئیم آیا بهتر است یک دانشمند با فکر و اندیشه‌ی خود جهان را مدیریت کند یا کسی که معصوم است و هیچ خطایی ندارد و از همه‌ی ابعاد بشریت آگاه است و قواعد و سنن عالم را می‌شناسد؟ حتماً خواهند گفت آن دومی را می‌خواهیم ولی مشکلشان آن است که تصور می‌کنند چنین افرادی وجود ندارند چون به حکمت الهی و نظام احسن باور ندارند. ابتدا باید اعتقاد به حکمت الهی و نظام احسن در نظام آموزشی ما

4 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج2، ص 194.

نهادینه شود تا نظر ها به مدیریت «انسان کامل» معطوف گردد. بحث ما نیز بیشتر برای این است که جایگاه انسان کامل را که مدیریت جهان را خداوند به عهده‌ی او گذارده بشناسیم تا نقطه‌های امید جای خود را پیدا کنند و معلوم شود جهت اصلاح بشر به کدام سو باید نظر کرد. حضرت رضا ♦ فرمودند: امامت خلافت خدا و رسول خدا ﷺ «وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ♦ وَ خِلَافَةُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ» جریانی است که نمونه‌های آن را در تاریخ گذشته دیده‌اید. با شهادت امام حسین ♦ ائمه‌ؑ چهره‌ی دیگری از امامت را ظهور دادند و مایه‌های فرهنگی امت اسلام را که سخت توسط امویان آسیب دیده بود ترمیم کردند. تا آنجایی که در زمان حضرت صادق ♦ جهان اسلام به‌کلی تحت تأثیر مکتب امام صادق ♦ است و به جهت حضور فعال امامت است که خلیفه‌ی عباسی امام کاظم ♦ را به زندان می‌افکند به امید آن که از نفوذ فرهنگی ائمه‌ؑ بکاهد که چون موفق به آن کار نشدند به امام رضا ♦ رجوع کردند تا به بهانه‌ی ولیعهدی آن حضرت به خود مشروعیت دهند که البته مدیریت خاص حضرت رضا ♦ مانع سوء استفاده از آن حضرت شد. حرکت و مدیریت خاص ائمه‌ؑ کار را به غیبت حضرت صاحب الامرؑ کشاند و ما هم‌اکنون در زمان غیبت آن حضرت و با مدیریت خاصی که اقتضای غیبت امام است کار را

جلو می‌بریم تا إن شاء الله زمینه‌ای فراهم شود و امام زمان (ع) در زمان غیبت خود مدیریتی اعمال فرمایند که جهانی شدن نهضت حضرت ذهن‌ها را به خود جلب کند و آمادگی‌ها به کمال خود برسد.

از خود سؤال کنید چرا از یک مرحله‌ای به بعد ائمه (ع) اصرار دارند وقت مدیریت سیاسی اجرائی آن‌ها فرا نرسیده است؟ با این که اصحاب ایشان اشکال می‌کردند چرا نمی‌آید انقلاب کنید؟ باز امام می‌فرمودند وقتش نرسیده است. بعد مدیریت مرحله‌ی سوم فرا رسید و میدان مدیریت امام جواد (ع) تا امام عسکری (ع) به شدت با مشکل روبرو شد و منجر به غیبت امام عصر (ع) گشت، و این خود یک نوع مدیریت است تا در شرایط خود ظهور پیدا بکند.

حضرت امام رضا (ع) امامت را مقامی می‌دانند که مربوط به افراد خاصی است با خصوصیات که فرمودند و لذا در ادامه می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَ زَمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ» امام، زمام و عنان دین و عامل نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است که جای بحث دارد.

خداوند به حقیقت انوار خاصی که از طریق ائمه (ع) به جهان بشری مرحمت می‌فرماید ما را از معرفت و اطاعت و تبعیت این خانواده محروم نگرداند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

جلسه ی چهارم برکات وجود امام و ضرورت آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همان طور که مستحضرید حضرت امام رضا ♦ ذهن ها را در موضوع امامت متوجه مقامی کرد ند که فوق العاده متعالی است، تا اولاً: افق شخصیت انسان ها به یک الگوی متعالی نظر کند، ثانیاً: معلوم شود که خداوند برای راهنمایی بشر نمونه هایی را پرورانده که هیچ ضعف و نقصی در شخصیت آن ها نیست و از نظر کمال انسانی در فعلیت محض قرار دارند. قرآن می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»¹ در روز قیامت هر امتی را با امامش می خوانیم. یعنی شخصیت هر کسی در امام و الگو و تمنا و غایت عینی او ارزیابی می شود، در قیامتی که محل نمایش شخصیت حقیقی هر انسان است به این شکل شخصیت هرکس ظهور می کند. حال یک وقت مردم امامی را که خدا

برایشان قرار داده است انتخاب می‌کنند و الگویی شخصیتی خود را آن امام قرار می‌دهند و یکوقت فرد عادی را به عنوان غایت شخصیت خود می‌پذیرند و سعی می‌کنند شکل زندگی خود را با او منطبق کنند، در این صورت خود را در مرتبه‌ای متعالی‌تر از آن چه هستند قرار نداده‌اند و ثمره‌ای از زندگی زمینی خود نخواهند برد.

وقتی پذیرفتیم خداوند علاوه بر نبوت و شریعت، امامت را هم به بشریت داده تا هم‌همه‌ی زمینه‌های بلوغ او را فراهم کند، دیگر غایت شخصیت خود را یک انسان عادی انتخاب نمی‌کنیم. زیرا در نظام احسن که خداوند حکیم خلق کرده آنچه که بهترین است خلق شده است و بهترین شرایط هدایت بشر آن است که علاوه بر مکتبی متعالی، نمونه‌های متعالی که نمونه‌ی فعلیت‌یافته‌ی آن مکتب است، دائماً مدّ نظر باشد. زیرا در شخصیت پیامبر ﷺ بیشتر جنبه‌ی نبوت است که می‌درخشد و نوبت به نظر به جنبه‌ی امامت آن حضرت نمی‌رسد و ظهور نبوت اجازه به ظهور امامت و «هدایت به امر» نمی‌دهد. 23 سال فعالیت برای طرح شریعت اسلام فرصت زیادی نیست که برای وجود مقدس پیامبر اسلام ﷺ امکان داشته باشد نمونه‌های عملی زوایای اسلام را نشان دهند و چیزی را فروگذار نکنند. بر این اساس است که می‌گوئیم در نظام احسن حتماً بشر نیاز دارد که

نهایی‌ترین شکل هدایت برایش محقق بشود.

نهایی‌ترین شکل هدایت آن است که شریعت به عنوان راه کار الهی در جمال انسان کامل صورت عملی و کاربردی به خود بگیرد وگرنه در همان حد نظری متوقف می‌شود و در همه‌ی مناسبات زندگی مسلمانان جریان نمی‌یابد. نمونه‌ی آن را شما در زندگی اکثر مسلمانان مشاهده می‌کنید که در عین پذیرش اسلام و قرآن هرگز اراده‌ای جهت حاکمیت دین در نظام اجتماعی در آن‌ها ظهور نکرد و در طول سالیان طولانی حاکمان اموی و عباسی را که علناً مشروب می‌خوردند، تحمل کردند و در صد ساله‌ی اخیر نیز با حاکمان سکولار دست‌نشانده‌ی غرب کنار آمدند. البته بعد از انقلاب اسلامی تذکری جهت نفی این حاکمان در جهان اسلام پدید آمد. در حال حاضر هم که متنبه شده‌اند، عده‌ای می‌خواهند مدیریت کشورهای اسلامی را به صورت طالبان‌دسم ادامه دهند که هیچ نسبتی با نظام امامت ندارد و عملاً از برکات چنان نظامی محرومند چون جایگاه امامت را نشناخته‌اند تا هرکس را به جای امام نپذیرند.

نمونه‌ی ساده و ملموس این تفاوت را در سده‌ی اخیر می‌توانید مشاهده کنید که آتاتورک در ترکیه جهت حاکمیت نظام لائیک به میدان آمد و رضاخان را نیز با همان نیت در ایران به میدان آوردند. ولی مسلمانان در ایران به

جهت نظر به مقام قدسی امامت، رضاخان را تحمل نکردند و دولت انگلستان به جهت فشار افکار عمومی او را از ایران خارج کرد ولی مردم مسلمان و بی‌امامت ترکیه هنوز هم نتوانسته‌اند آثار اندیشه‌ی لائیک آتاتورک را از سر خود باز کنند به‌جز در سال‌های اخیر، آن هم به جهت تأثیری که از انقلاب اسلامی گرفتند.

وقتی جبهه متفقین به ایران حمله کرد اولین هواپیما که بمب‌هایش را در شمال ایران بر زمین ریخت، به جهت تذکر عمومی از حکومت رضاخان، دولت رضاخان سقوط کرد. او از تهران تا اصفهان کف ماشین سواری‌اش خوابیده بود که کسی او را نبیند، به کرمان رفت و از طریق بندرعباس از ایران خارج و به جزیره‌ی موریس تبعید شد و همان‌جا هم مُرد. ملاحظه کنید چگونه فرهنگی که منور به نور امامت است، نمی‌تواند رضاخان را بپذیرد. نگاه شیعه به افقی است که برای ادامه‌ی اُنس با آن افق امثال رضاخان را مزاحم می‌بیند، چیزی که اگر جهان اسلام متذکر آن شود به سرعت به آن روی می‌آورد. کافی است سایه‌ی سیاه تبلیغات امویان دیروز و وهابیون امروز از ذهن‌ها و اندیشه‌های جهان اسلام برداشته شود. اگر با کوچکترین حرکت شرایط عوض شود جهان اسلام به سرعت به اسلام امام خمینی «رحمة الله علیه» نظر می‌کند چون صورت کامل‌تری از اسلام است. حضرت امام رضا ♦ با توجه به این

قاعده سخن می‌گویند که اگر جهان اسلام جایگاه امامت را بشناسد و متوجه باشد نبوت و امامت دو حقیقت هستند که باید به هر دوی آن‌ها ایمان داشت، به کلی نسبت به دینداری خود تجدید نظر می‌کنند. همان‌طوری که در دوره‌ی معاصر بعضی از اندیشمندان اهل سنت تجدید نظر کردند.

امام؛ زمام دین

حضرت رضا ♦ در توصیف جایگاه امامت می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ» امام، زمام و عنان دین و عامل نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. حضرت موضوعاتی دقیق و کاربردی را مطرح می‌فرمایند تا روشن شود دین خدا بدون امام به درستی مدیریت نمی‌شود و به آن نتیجه‌ای که باید برسد نمی‌رسد. به این معنی امام «زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ» است و این که می‌فرمایند: «صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی دنیا بدون امام به فساد کشیده می‌شود. عنایت بفرمائید حضرت نفرمودند: دنیا بدون دین به فساد کشیده می‌شود، فرمودند اما متوجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین می‌شود. پس ممکن است آداب دینی بین مردم باشد ولی نه دنیای آن‌ها اصلاح شده باشد و نه عزت آن‌ها تأمین گردد.

امروزه کشورهای مسلمان در عین آن که آداب مسلمانی را انجام می‌دهند بهره مطلوب را از مسلمانی خود نمی‌برند. این مشکل به خاطر آن است که کسانی پیشوایی جامعه را به عهده گرفته‌اند که هیچ جنبه‌ی قدسی در باطن خود ندارند. وگرنه مردم که چندان مقصر نیستند، مقصر اصلی کسانی‌اند که بدون داشتن شایستگی لازم رهبری جامعه‌ی اسلامی را به عهده گرفتند و مردم را فریب دادند و به همین جهت ائمه‌ی هدی^{علیهم‌السلام} مردم را خیلی مقصر نمی‌دانند و به ما دستور دادند با مسلمانان غیر شیعه نیز مراوده داشته باشیم. شخصی خدمت امام صادق^{علیه‌السلام} ♦ عرض کرد کسانی که ولایت شما را قبول ندارند مسلمانند؟ حضرت فرمودند بله مسلمانند. دختر به آن‌ها بدهید و پسر از آن‌ها بگیرید و با آن‌ها زندگی کنید. منتها اگر امام معصوم در صحنه‌ی مدیریت جامعه بود مسلمانی آن‌ها به شکوفایی می‌رسید و عالی‌ترین بهره را از مسلمانی خود می‌بردند.

عرض بنده این است که دین مذہبی امامت نمونه‌اش آن چیزی است که شما امروز در کشورهای مسلمان ملاحظه می‌کنید. آیا مقصد رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} از آوردن اسلام همین بود که فعلاً هست که در مصر و ترکیه و الجزایر و تونس با چنین حاکمانی امور خود را می‌گذرانند؟ این‌که چند فرقه در گوشه‌ای، بریده از جریان‌های اجتماعی به نورانیت اخلاقی

دست یافته‌اند که مقصد شریعت بزرگی مثل اسلام به حساب نمی‌آید، آن هم به طوری که آن فرقه‌ها امیدشان از این که اسلام بر کل جامعه حاکم بشود قطع شده و اسلام را فقط در امور فردی پذیرفته‌اند. مردم کشورهای اسلامی به خصوص شمال آفریقا بعد از این که امیدشان از این قطع شد که اسلام با حاکمان غیر سکولار در امور جامعه ادامه یابد، با ورود در حلقه‌های عرفانی، اسلام را در حد امور فردی پذیرفتند و سرنوشت مسائل آموزشی و صنعتی خود را به فرهنگ غربی سپردند که ذاتاً ضد دینی است. آن‌ها از این طریق خواستند لاقلاً خودشان را از ظلمی که در مدیریت جامعه اعمال می‌شد نجات دهند، مدیریتی که حاصل آن، این همه فساد است که در کشورهای اسلامی جریان دارد.

شرایط طوری نیست که مردم با انگیزه‌ی حاکمیت دستورات دین سرنوشت جامعه‌ی خود را در دست داشته باشند. اکثریت با ائتلاف مردم مصر می‌خواهند گذرگاه رفح بر روی مردم مظلوم غزه باز باشد ولی اسرائیل و حسنی مبارک نمی‌خواهند. با توجه به امثال این امور است که حضرت می‌فرمایند تا امامت در صحنه نباشد دنیای مردم اصلاح نمی‌شود و مسلمانان عزت لازم را پیدا نمی‌کنند. عزت واقعی با حضور خدای عزیز محقق می‌شود، قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»² همه‌ی عزت از آن خداوند است پس اگر خداوند در صحنه‌ی مناسبات جامعه ظهور یابد عزت به صحنه می‌آید و این محقق نمی‌شود مگر از طریق امامی که واسطه‌ی فیض بین خدای عزیز و مردم است. آیا مصیبت از این بالاتر که مسلمانان به آن عزتی که خداوند وعده داده است هنوز نرسیده اند به جهت پیشوایانی که هیچ رابطه‌ای با خدای عزیز ندارند و عزت را در گناه می‌جویند؟ به تعبیر قرآن: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»³ عزت را با رجوع به گناه و معصیت خدا دنبال می‌کنند. و برای ساده‌ترین مسائل ملت باید دشمنان اسلام تصمیم بگیرند. آیا آثار جدا شدن از امامانی که خداوند برای جهان اسلام تعیین کرده از این روشن‌تر باید باشد؟ می‌فرمایند: «الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي» امام ریشه‌ی اسلام بالنده و شاخه‌ی سربلند آن است. اسلام یک حقیقت بالنده است که ریشه‌ی آن امام است همچنان که شاخه‌های اسلام از طریق امام سربلند می‌شود و گسترش می‌یابد. لذا وقتی امام از مدیریت جهان اسلام حذف شود دیگر برای اسلام نه ریشه‌ی پایداری می‌ماند و نه شاخه‌ی بالنده‌ای، درخت خشکیده‌ای می‌شود که به‌ترین تعبیر برای آن تعبیر امیرالمؤمنین ♦ است که بعد از رحلت

2 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 139.

3 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 206.

رسول خدا ﷺ فرمودند: «الْإِسْلَامُ لُبْسُ الْفَرْوِ مَقْلُوباً»⁴ اسلام را چون پوستین وارونه پوشیدند. که نه تنها دیگر گرم نمی‌کند، ترسناک هم خواهد بود. همه‌ی این تعبیرات برای آن است که روشن شود اگر جایگاه مسلمانی در عالم هستی می‌تواند جایگاهی بزرگ و شرافتمندانه باشد، آیا بدون حضور امامت رسیدن به چنین جایگاهی ممکن است؟ جایگاهی که بتوانیم با دینی ریشه‌دار و بالنده به سر بریم؟ اگر امام معصوم به عنوان تمثای نهایی دینداری در جلوی چشمانمان نباشد نظرها به رضاخان و آتاتورک می‌افتد. تعجب نمی‌کنید چرا هنوز عده‌ای تحت عنوان سلطنت‌طلب از روزگار رضاخان یاد می‌کنند و یا بعضی از روشنفکران ترکیه اصرار دارند سنت آتاتورک در ترکیه پابرجا بماند؟

بعد از حذف علی ♦ از صحنه‌ی جامعه، برای جامعه‌ای که شدیداً از نبودن چنین امامی رنج می‌برد، رهبرانی ساختند و به صورت تصنعی صفات و فضائل علی ♦ را به آن‌ها نسبت دادند⁵ و ای کاش با این کار مشکل جامعه حل می‌شد. از یک طرف روایت ساختند که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «خداوند هیچ چیز در سینه‌ی من نریخت مگر آن را در سینه‌ی ابابکر ریخت»، از یک طرف انس بن مالک

4 - نهج البلاغه، خطبه‌ی 108، ص 158.

5 - به ترجمه‌ی الغدير از علامه امینی «رحمة الله علیه» ج

14، از صفحه‌ی 115 به بعد رجوع شود.

میگوید: «در زمان خلافت ابابکر یک یهودی از او سؤالاتی کرد که او از جواب دادن عاجز ماند. مسلمانان خواستند به آن مرد یهودی آسیب برسانند که ابن عباس گفت: با این مرد به عدالت رفتار نکردید، اگر پاسخ او را دارید بدهید وگرنه او را به نزد علی ببرید تا پاسخ او را بدهد و علی پرسش او را جواب داد». ⁶ نتیجه این می شود که جوانان اهل سنت، در چنین فضایی نمی توانند مزه ی امامت قدسی را بچشند. از ابی العدیس روایت شده: ما نزد عمر بودیم که مردی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! «الْجَوَارِ الْكُنُوسُ» ⁷ چیست؟ پس عمر با شلاق بر عمامه ی او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: «حروری» ⁸ هستی؟ ⁹ و نیز از انس بن مالک روایت شده که عمر بن خطاب صبیخ کوفی را به جهت سؤال از مشکله ای قرآنی آنقدر شلاق زد تا خون از پشتش جاری شد. ¹⁰ در حالی که امیرالمؤمنین ¹¹ می فرماید: «سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ لَا تَسْأَلُونِي، وَلَنْ تَسْأَلُوا بَعْدِي مِثْلِي» ¹¹ سؤال کنید از من پیش از آن که از من نپرسید و هرگز بعد از من مانند مرا نخواهید یافت تا

6 - الغدير، ج 14، ص 18.

7 - سوره ی تکویر، آیه ی 16.

8 - حروری به معنی خارجی است.

9 - کنز العمال، ج 1، ص 229، ترجمه ی الغدير، ج

12، ص 185.

10 - سنن دارمی، ج 1، ص 54.

11 - حاکم، مستدرک، ج 2، ص 466.

بپر سید. معلوم می شود اما مت جامع‌ه باید در اختیار کسی باشد که حتی اگر در وسط میدان جنگ از او در مورد توحید سؤال می شود نه تنها جواب می دهد، در جواب آن کسی هم که به طرف اشکال می گیرد مگر حالا وقت این سؤال‌ها است می فرماید: ما جنگ می کنیم برای این که اندیشه‌ی توحیدی گسترش یابد.

وقتی به جملات حضرت رضا ♦ توجه شود می فهمیم هر بلایی بر سر جوامع اسلامی آمده به جهت عدم حاکمیت امام معصوم است و این طور نیست که بتوان برای جامع‌ه، امام ساخت وگرنه با حاکمانی روبه‌رو می شویم که اگر از «الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» از آن‌ها بپرسیم کتک می خوریم! آیا جوان اهل سنت حیران نمی شود که چگونه خلیفه‌ای که این همه فضائل برای او نقل کرده اند در مقابل ساده‌ترین سؤال این قدر خشم به خرج می دهد؟ مسلمانان برای بهره‌مند شدن از بهترین شریعت الهی نیاز به امامی دارند که قرآن از آن خبر داده و گرفتاری جوانان اهل سنت آن است که نمی دانند چگونه با این نیاز کنار بیایند و صفاتی را که شایسته‌ی امامت مسلمین است با چه کسانی تطبیق دهند. شاید بتوان گفت سخت‌ترین شرایط را در حال حاضر جوانان متدین اهل سنت دارند. دکتر ادریس حسینی از اساتید دانشگاه‌های تونس در کتاب «راه دشوار هدایت» چنین مشکلی را در مورد خودش ترسیم می کند و این که چه شد که بالآخره

شیعه بودن را انتخاب کرد. شما خود را به جای جوانان اهل سنت بگذارید که می‌خواهند امام مسلمین، وارستگی‌های فوق العاده‌ای داشته باشند تا معنی جانشینی پیامبر^ص بر او تطبیق کند.

امام؛ عامل نجات از تحریف

از جملات حضرت رضا ^ع ♦ معلوم است که بشر به امامی نیاز دارد که عامل نظام مسلمین و عزت مؤمنین باشد و محال است خدای حکیم در نظام احسن چنین نیازی را بی‌جواب بگذارد و لذا در ادامه می‌فرماید: «بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّيَّامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَقِيءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ» به و سیله‌ی امام نماز و زکات و روزه و حج کامل می‌گردد و بهره‌های طبیعت و صدقات، فراوان می‌شود و حدود و احکام الهی اجرا می‌گردد. وقتی امام در صحنه‌ی مدیریت جامعه نباشد کار به جایی می‌رسد که وقتی در جنگ جمل بعد از 25 سال که صحابه‌ی پیامبر^ص از علی ^ع ♦ فاصله گرفته‌اند، به امامت آن حضرت نماز می‌خوانند، عمران بن حصین از صحابه‌ی پیامبر^ص می‌گوید: «صَلَّى عَلَيَّ عَلَيْنَا بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَّرْنَا هَذَا الرَّجُلَ صَلَاةَ كُلَّنَا نُصَلِّيْهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ^ص» یعنی؛ با علی ^ع ♦ در بصره نماز خواندیم، نماز او طوری بود که یادمان آمد آن نمازی را

که با رسول خدا ﷺ می‌خواندیم.¹² چون در مدتی که گذشته بود نماز هم به معنی واقعی‌اش از صحنه‌ی زندگی مردم خارج و به فراموشی سپرده شده بود، به طوری که شهاب‌الدین زهري از علماء اهل سنت و از تابعین می‌گوید: «دَخَلْتُ عَلَيَّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدَمَشَقَ وَ هُوَ وَحْدَهُ يَبْكِي» در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم که به تنهایی در حال گریه بود. پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «لَا أَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا كَانَ عَلَيَّ عَهْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا الصَّلَاةَ وَ قَدْ ضَيَّعْتُ» از آثار رسول خدا ﷺ چیزی جز نماز نمی‌دیدم که آن را هم از بین بردند.¹³ یعنی: نمازی که امروزه خوانده می‌شود سنجیتی با نماز پیامبر ﷺ ندارد.

محمد بن ادریس شافعی از وهب بن کيسان نقل می‌کند که می‌گوید: «كُلُّ سُنَّةٍ مِنْ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ خُيِّلَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ»¹⁴ بعد از رحلت پیامبر ﷺ، تمام سنت‌های ایشان دستخوش تغییر شد، حتی نماز. یعنی کسی نبوده تا با اعمال خود نشان دهد نماز اصلی چگونه است. آنچنان همه چیز تغییر کرد که وقتی امیرالمؤمنین ♦ در هنگام خلافت، امام حسن ♦ را می‌فرستند که به مردم بگویند خواندن نماز تراویح به جماعت بدعت است و ریشه در کتاب و سنت ندارد، مردم فریاد می‌کنند: «وَا سُنَّتَا عَمْرَاءَ وََا سُنَّتَا

12 - صحیح بخاری، ج 1، ص 200، حدیث 784.

13 - موطأ مالک، ج 1، ص 93.

14 - الأم، ج 1، ص 208.

عمر را» وای که سنت عمر دارد از بین می‌رود.

یکی از بهترین برکات وجود امام آن است که مانع ورود تحریف در دین می‌شود چون نمونه‌ی درست هر عمل شرعی را می‌داند و می‌نمایاند. مثل این‌که سفیدی‌های اشیاء را با یک پارچه‌ی کاملاً سفید پاک ارزیابی کنیم ولی اگر آن پارچه از میان رفت، دیگر نمی‌توان سفیدی‌ها را درست ارزیابی کرد. پس این‌طور نیست که بگوئیم امام باشد یا نباشد ما باید دو رکعت نماز صبح بخوانیم و می‌خوانیم. واقعاً با در صحنه نبودن امام معصوم حقیقت نماز و حقیقت سایر عبادات گم می‌شود. همین‌طور که امروز حتی در جهان شیعه صورت حقیقی نماز گم شده و صورت ضعیفی از آن مانده که باید بسیار رشد کند، چه از نظر ظاهر و حفظ آداب و چه از نظر محتوا و حضور قلب. چقدر بی‌امامی سخت است زیرا آدم نماز را هم از دست می‌دهد، همین را قیاس کنید برای سایر اعمال عبادی. به فرمایش علمای اخلاق، کمال ذکر در رکوع و سجود سه مرتبه است، مگر در موارد اضطرار.¹⁵ گویا

15 - البته عنایت داشته باشید که فتوای اکثر مراجع آن است که یک ذکر در رکوع و سجده کافی است ولی علمای اخلاق با نظر به کمال رکوع و سجده، گفتن سه ذکر را توصیه می‌نمایند. همان‌طور که در روایات زیر ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} متذکر می‌شوند و اکمل از آن را هفت بار گفتن ذکر سجده و رکوع می‌دانند. از امام صادق^{علیه‌السلام} وارد شده: چون پیامبر به

سال‌هاست که ما در حالت اضطرار هستیم. شاکي هستیم که با این نمازها تاجي به سر خود نزدیم، نمی‌گوئیم اگر نماز را احیا کنیم چه تاج‌ها به سرمان خواهیم زد و به تعبیر امام صادق ♦ ملائکه با ما مصافحه می‌کنند. در حال حاضر وظیفه‌ی ما این است که روحیه‌ی اصلی شیعه را که برگشت به معنویت است بیشتر دنبال کنیم و به جای آن که

معراج رفتند و در محضر خدا به نماز ایستادند، تکبیر گفته و حمد و توحید خواندند. پس «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ارْكَعْ لِرَبِّكَ يَا مُحَمَّدُ فَرَكَعَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَهُوَ رَاكِعٌ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ فَقَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا مُحَمَّدُ فَقَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَقَامٌ مُنْتَصِبًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ اسْجُدْ لِرَبِّكَ يَا مُحَمَّدُ فَخَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى فَقَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثًا.» (الكافي ط- الإسلامية؛ ج 3، ص، 486) خداوند به حضرت وحی فرمود که برای پروردگارت رکوع کن. پس حضرت به رکوع رفتند و خداون به او فرمود بگو «سبحان ربی العظیم و بحمده» و پیامبر سه بار آن ذکر را تکرار کردند و خداوند دستور داد به سجده روند و بگویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و رسول خدا آن را سه بار تکرار کردند.

حضرت باقر ♦ در بیان حد رکوع و سجود فرمودند: در رکوع سه مرتبه بگو «سبحان ربی العظیم و بحمده» و در سجود نیز سه مرتبه بگو «سبحان ربی الاعلی و بحمده». پس اگر کسی یک بار از آن را کم کند یک سوم نماز خود را ناقص کرده و اگر کسی دو بار از آن را نکوید دو سوم نمازش را ناقص نموده. (الكافي، ج 3، ص، 329). امام صادق ♦ می‌فرمایند: «فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ فِي السُّجُودِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى الْفَرِيضَةُ مِنْ ذَلِكَ تَسْبِيحُهُ وَاحِدَةً وَ السَّنَّةُ ثَلَاثٌ وَ الْقَضَلُ فِي سَبْعٍ» (تهذیب الأحکام، ج 2، ص 76) یک مرتبه گفتن اذکار رکوع و سجده فریضه است و سه مرتبه گفتن سنت است و بهتر آن است که هفت مرتبه گفته شود.

عبادات خود را با شتاب و عجله انجام دهیم تا به کارهایمان برسیم، کار اصلی خود را اُنس با حق بدانیم و در آن مدتی که مشغول عبادت هستیم همان را کار اصلی خود به شمار آوریم. و از این طریق زمینه‌ی نزدیکی به اولیاء خدا را در زندگی و روح و روان خود فراهم کنیم.

برکات حاکمیت امام معصوم

حضرت می‌فرمایند: به کمک وجود مبارک امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌گردد و انسان‌ها بهره‌های لازم را از آن عبادات می‌برند، «و تَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَ الصَّدَقَاتِ» امام، عامل فراوانی غنائم و بهره‌های زمین خواهد بود و اگر امام در صحنه‌ی امور مردم نقش داشته باشد وجود معنوی امام موجب می‌شود تا صدقات فراوان شود و روحیه‌ی حرص و بخل، به ایثار و از خودگذشتگی تبدیل گردد. در ابتدای انقلاب اسلامی تا حدّی چنین روحیه‌ای را تجربه کردید که واقعاً مردم به اقل‌مایحتاج خود قانع بودند و بیشتر حرف افراد این بود که وقتی همه داشتند ما هم باید داشته باشیم. این روحیه‌ی الهی به جهت توجه به شخصیت روحانی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» بود که بهره‌ای از نور امام معصوم نصیبشان شده بود، دیدیم چگونه صدقات گسترش پیدا کرد و مستضعفین در آن فضا توانستند نیازهای اولیه‌ی خود

را تهیه کنند و فاصله‌ی طبقاتی کاهش یافت. از دیگر برکات وجود امام: «وِ اِمُضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ» حدود الهی در مسیر خودش قرار می‌گیرد و احکام الهی به خوبی اجراء می‌شود. درست است در زمان غیبت همه وظیفه داریم حدود و احکام الهی را جاری کنیم ولی اگر امام معصوم در میان باشد شیرینی خاص خود را دارد و نحوه‌ی اتصال احکام و حدود الهی به آسمان معنویت برای همه ملموس خواهد بود، چون از یک طرف با احکامی روبه‌رو هستیم که از آسمان نازل شده و از طرف دیگر با امامی روبه‌رو هستیم که واسطه‌ی فیض الهی است تا زمین و زمینیان را به آسمان متصل گردانند.

از دیگر برکات وجود امام «وِ مَنَعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ» کنترل مرزهای کشورهای اسلامی است از تجاوز دشمنان اسلام. اساتید تاریخ می‌فرمودند در سید صد ساله‌ی اخیر هر وقت به ایران حمله شد یک قسمت از کشور رفت، در تنها حمله‌ای که چنین نشد، دفاعی بود که بعد از انقلاب اسلامی، روحانیت، مردم را با انگیزه‌ی دینی به دفاع دعوت کردند. زمانی که شاهان تصمیم گیرنده بودند، دشمنان به امید تجاوز به خاک ایران حمله می‌کردند و موفق می‌شدند، حتی اگر اندک پیروزی نصیب شاهان و سرداران می‌شد وقتی بود که پای اسلام و روحانیت در میان می‌آمد. در جنگ ایران اسلامی با صدام با این‌که

چندین کشور با ما به طور مستقیم و غیر مستقیم می‌جنگیدند ولی چون برکات اما مان شیعه از طریق و لی فقیه در میان بود، دشمن نا کام و ذلیل شد. وقتی امام حاکمیت جهان اسلام را در اختیار ندارد کار به آنجا می‌کشد که بعد از جنگ جهانی، اروپایی‌ها شهرهای تحت نظر امپراطوری عثمانی را مثل یک کیک بین خود تقسیم کردند و برای هر جایی یک والی دست‌نشانده گماردند تا برنامه‌ی کفر جهانی را بر مردم مسلمان تحمیل کند، این‌ها همه نتیجه‌ی بی‌امامی است.

حضرت رضا ♦ می‌فرمایند: «الْإِمَامُ يُحَلِّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ» امام، حلال خدا را حلال و حرام او را حرام و حدود الهی را پابرجا می‌نماید و از دین الهی دفاع می‌کند و مردم را به راه خداوند دعوت می‌نماید. تا امام در میان نباشد آن‌طور که باید و شاید دسترسی به حلال الهی نه تنها محقق نمی‌شود بلکه تأثیرگذار نیست. حدود الهی آن‌طور که باید و شاید اقامه نمی‌شود و نتیجه‌ای که باید اقامه‌ی حدود در بر داشته باشد، در بر نخواهد داشت. یقیناً اگر به لطف الهی جهان تشیع هرچه بیشتر به سوی فرهنگ ائمه علیهم‌السلام برمی‌گشت بسیاری از این گناهان در میان نبود چون وقتی احکام الهی در شرایط خودش جاری شود تأثیر می‌کند ولی چون فرهنگ عمومی آن‌طور که باید و

شاید به اجرای حدود الهی باور ندارد، تأثیر آن کم است. در حکومت حضرت علی ♦ آن طور بود که طرف می آمد خدمت امیرالمؤمنین ♦ و تقاضا می کرد حدود الهی را بر او جاری کنند، چون می فهمید چه برکاتی در اجرای حدود برای خودش و برای جامعه هست. ابتدا باید نگاه ها به احکام الهی درست بشود تا نور اسلام بر جان ها بدرخشد و مردم در مسیر تعالی سیر کنند تا معنی گناهان معلوم شود، آن وقت است که حدود الهی که در ازاء گناهان باید جاری شود معنی خود را می یابد. تصور نکنید کار به همین اندازه است که ما فعلاً می شناسیم.

اگر بتوانیم جایگاه امام و ضرورت حضور امام را در جامعه مان متذکر شویم نظرها به ضرورت ولایت فقیه نیز شدیدتر می شود و به همان اندازه زمینه ی بسیاری از گناهان از بین می رود. بنده نمی توانم باور کنم در خانواده ای اعتقاد به ولایت فقیه نباشد و جز شیطان حکومت کند. یک وقت عده ای نمی فهمند با چه چیزی مخالفانند آن ها بحثشان جدا است ولی یک وقت می فهمند دارند با فقیه یی که در صدد است حکم خدا را حاکم کند، مخالفت می کنند، این ها بخواهند و یا نخواهند راه ورود شیطان را به زندگی خود باز کرده اند. می گویند ما آخوندها را قبول نداریم غافل از آن که به حکم خدا پشت کرده اند و عنان همسر و فرزند خود را

به شیطان سپرده اند. این یک مسئله‌ی سیاسی نیست، یک مسئله‌ی شرعی و سلوکی است. در حالی‌که اگر آرام آرام دستورات و رهنمود های ولی فقیه که پرتوی از نور ولایت امامت است، در خانواده ها تجلی کند به همان اندازه دل‌ها به سوی نور امام معصوم گشوده می‌شود و رفتار همسر و فرزند چنین خانواده‌ای زمین تا آسمان با خانواده‌ای که نسبت به ولایت فقیه بی‌اعتقاد است فرق می‌کند، مگر معنی برکات امامت چه چیز باید باشد؟ اگر همین روحیه در بازار و اداره‌ی ما گسترش پیدا کند تصور کنید چه اندازه گناه دفع می‌شود و حدود الهی ظهور خواهد کرد.

حضرت در ادامه می‌فرمایند «و يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ» امام از دین خدا دفاع می‌کند چون دین را می‌شناسد و می‌داند پایگاه آسمانی آن کجاست. حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) مکرر می‌فرمودند: این غصه را کجا ببریم که نگذاشتند پیامبر و ائمه (علیهم السلام) حکومت کنند تا ما یاد بگیریم. درست است که در حال حاضر فقهای عزیز و رهبری تلاش می‌کنند حکم خدا را حاکم کنند ولی این در آن حد است که از سیره و روش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) باقی مانده و این همه‌ی مطلب نیست، بسیاری از خطوط کلی که باید ظهور می‌کرد امکان ظهور نیافت. مثلاً امام خمینی (رضوان الله علیه) خط دفاع از دولتی را که در نظام اسلامی رأی می‌آورد نشان دادند و مقام معظم رهبری (حفظه الله) می‌فرمایند: این

خط را ما از امام گرفتیم و روی آن ایستادیم، برکاتی هم در پی داشت و دارد. حال اگر اما مان معصوم فرصت حکومت داشتند و خطوط اداره‌ی کشور اسلامی را با جوانب بیشتر روشن می‌کردند، در نظر بگیرید چه برکاتی در پی می‌داشت. نمونه‌ی دیگر این‌که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در یک ادبیات خاصی که در تاریخ گذشته‌ی این ملت سابقه نداشت فرمودند: ملاک رأی مردم است و با طرح این اصل، انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر به‌خوبی جلو آمد. ارزش این سخن وقتی روشن شد که بوش پسر انقلاب اسلامی را متهم کرد که نظامی مردمی و دموکراسی نیست و نهادهای غیر مردمی بر سرنوشت مردم حاکم‌اند و آمریکا وظیفه دارد مردم ایران را از زیر حاکمیت رهبران مذهبی ایران آزاد کند، لذا نقشه‌ی حمله به ایران را طراحی می‌کرد. البته کار آن‌ها نگرفت و مورد تمسخر دنیا واقع شدند که آمریکا از کشورهای حمایت می‌کند که تا به حال یک انتخابات نداشته در حالی‌که در ایران هر یک سال یک انتخابات برگزار شده است. در نظر بگیرید اگر امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» این خط را پایه‌گذاری نمی‌کردند چه اندازه دشمنان انقلاب در برنامه‌های خود موفق بودند. امام از همان اول انقلاب به فکر شکل‌دادن به نهاد های مردمی، مثل مجلس و ریاست جمهوری بودند تا انقلاب امکان ادامه‌ی خود را در تاریخ معاصر داشته باشد.

در حالی که در آن زمان مردم طوری به امام خمینی «رضوان الله علیه» ارادت داشتند که هرکس را ایشان تعیین می‌کردند می‌پذیرفتند و لی خود ایشان نظرشان آن بود که کارها باید به دست مردم باشد. این‌ها نمونه است تا روشن شود اگر امام معصوم در میان بود نقش ایشان در جهت‌دهی جامعه چه اندازه می‌توانست تعالی‌بخش باشد و این نشان می‌دهد دفاع از حدود کشورهای اسلامی و راهنمایی و جهت‌دهی آن‌ها فقط با یک قلب فوق‌العاده نورانی امکان دارد و هرچا ما نتوانستیم اسلام را درست حفظ کنیم آن‌جایی بوده که از امامت فاصله گرفتیم. و جایی که توانستیم به وسیله ولایت فقیه به فرهنگ امامت نزدیک شویم به همان اندازه در دفاع از اسلام موفق بودیم.

خداوند به لطف خودش هر چه زودتر جامعه‌ی اسلامی را از برکات وجود مبارک امام عصر^{علیه السلام} برخوردار بفرماید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ي پنجم امام؛ عامل جهت‌دهي به اسلام و مسلمين

بسم الله الرحمن الرحيم

از خصوصيات امامان معصوم اين است که در هر شرايطي دو چيز را به ما متذکر مي‌شوند، يکي اين که چه چيزهايي اسلام نيست و به اسم اسلام مطرح است و ديگر اين که چه چيزهايي اسلام هست، هرچند که تبليغات کفر بخواهد آن‌ها را در حجاب ببرد و از اسلام جدا کنند. نمونه ي آن را در سيره ي حضرت رضا ♦ ملاحظه کنيد که در آن غوغايي که بني عباس به پا کردند تا پيام فرهنگ اهل البيت^{علیهم السلام} در بين صداي بقيه ي مکتبها و اديان گم بشود چگونه عمل کردند. تاريخ گواه است که در زمان حضرت رضا ♦ سران تمام فرقه‌ها در شهرهاي مهم کشور اسلامي جمع بودند - چه در بغداد و چه در خراسان - اعم از رومي و هندي و برهمني و بودايي و مسيحي و يهودي و ملحد و انواع فرقه‌هاي اسلامي

مثل اشعري و معتزله، و دولت هم آن‌ها را تقویت می‌کرد تا آنجایی که راوی می‌گوید رفتم با خلیفه دیدار کنم دیدم یکی از مقرران در بار، انسان گبر و بی‌دینی است.

یکی از روش‌های دشمنان حقیقت این بوده که برای این‌که صدای یک تفکر به گوش کسی نرسد، بدون آن‌که مانع اظهار آن شوند، آنقدر تفکرسازی می‌کردند که آن صدا در انبوه صداها گم شود. ولی این شما و این هم تاریخ، آنچنان وجود مقدس حضرت رضا ♦ در آن فضا درخشیدند که نتیجه عکس شد و صاحبان سایر ادیان و افکار به حضرت گرایش یافتند تا آنجایی که در آن مناظره‌ای که حضرت با «جاثلیق» رهبر مسیحیان بغداد در مقابل مأمون دارند، جاثلیق می‌گوید: «قسم به حق که گمان نمی‌کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد»¹ حضرت در آن جلسه، رهبر یهودیان یعنی رأس الجالوت را شاهد می‌گیرند، ابتدا از او می‌پرسند آیا تو به انجیل علم داری؟ می‌گوید بله. می‌فرمایند من با جاثلیق براساس انجیل خودشان مناظره می‌کنم و تو شاهد باش اگر خلاف آن سخنی گفتم تو تذکر بده، و مناظره با حیرت حاضران به نفع حضرت تمام شد. درخشش شخصیت حضرت رضا ♦ در آن زمان طوری است که اسلام به معنای واقعی آن یعنی اسلام اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} معرفی می‌شود. وقتی

رهبر کاتولیک‌ها و رهبر یهودی‌ها
 نظرشان به حضرت، همراه با احترام شد
 دیگر فرقه‌های ضعیف حرفی برای گفتن
 ندارند و نقش تاریخ‌سازی حضرت رضا ♦
 آن شد که میدانی برای اظهار اندیشه‌ی
 یهودی و مسیحی نماند. این است معنی
 آن که گفته می‌شود امام مجسمه‌ی هدایت
 به سویی حقیقت است و موجب هدایت
 تشریعی و تکوینی شیعیان می‌شود.

امامان تئوریسین‌های بزرگ دین
 نیستند، حتی نمی‌توان آن‌ها را دانشمند
 به عنوان عالم به علم حصولی دانست،
 آن‌ها یک حقیقت‌اند، حقایقی که درجه‌ی
 وجودی‌شان از ملائکه هم بالاتر است.
 ظهورشان در مسائل اجتماعی طوری است
 که رو به روی کفر می‌ایستند و به آن
 میدان نمی‌دهند. عالمان دین‌شناسی
 هستند که چون قلبشان عین ایمان است
 به معنی واقعی می‌توانند رو به روی کفر
 بایستند. ما نباید امام را در آن حد
 که جاثلیق می‌فهمد بفهمیم. جاثلیق
 می‌گوید چه دانشمند بزرگی! ولی امام
 ما خیلی بالاتر از این حرف‌ها است،
 مجسمه‌ی هدایت تشریعی و تکوینی است.
 ائمه علیهم‌السلام هم با روایاتشان ما را هدایت
 می‌کنند و هم با ارادتی که به آن‌ها
 پیدا می‌کنیم به نحو تکوینی به نور
 عصمتشان نزدیک خواهیم شد و از گناه
 متنفر می‌شویم تا آن جایی که اگر به
 لطف الهی به نور عصمتشان نزدیک شویم

اصلاً گناه به سراغمان نمی‌آید.² کسی که ارادت و محبت به این ذوات مقدس پیدا کند نوری از آن طریق به سراغش می‌آید که نه تنها آثار گناهان از قلب او می‌رود بلکه دیگر گناه به سراغ او نمی‌آید. عصمت ائمه^{علیهم‌السلام} به عنوان یک حقیقت نوری چیز عجیبی است. آیه‌ی «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»³ راز عصمت را می‌گشاید و می‌فرماید: خداوند به امامان فعل خیر را وحی می‌کند در نتیجه شخصیت آن‌ها سراسر خوبی و خیر می‌شود و نفس ناطقه‌شان عین عصمت می‌گردد.

نزدیکی به عصمت امام ♦

ائمه^{علیهم‌السلام} در راستای عصمت نفس ناطقه‌شان به هرکس نظر کنند پر تو نوری نفس ناطقه‌ی امام نفس ناطقه‌ی آن فرد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. ارادت به این خانواده با وسعتی که نفس ناطقه‌ی هر انسانی به عنوان روح مجرد دارد، موجب تماس با روح آن عزیزان می‌شود. می‌دانید که روح هر انسانی به گستردگی هستی است، روح شما در تمام عوالم غیب

2 - قرآن در رابطه با حضرت یوسف می‌فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» این چنین گناه و زشتی را از او برگردانیم. به این معنی که خداوند گناه و فحشاء را از آن حضرت دور نمود. (سوره‌ی یوسف، آیه‌ی 24)

3 - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 73.

بذاته حاضر است.⁴ اگر انسان بتواند با ارادتی که به امامان دارد به نور حضرات نظر کند و با توجه قلبی به سوی آن مقام سیر کند آرام آرام از آن نور بهره می‌گیرد و می‌فهمد معنی امام در هستی چیست. بر این اساس است که می‌گویند تا کسی از طریق ارادت و محبت به امام نزدیک نشود هنوز امام را نشناخته زیرا شناخت حُبّی چیزی بالاتر از آن عقیده‌ای است که از طریق کتاب و مدرسه به دست می‌آید. باید با ارادت قلبی به محضر امام رفت تا امام نور عصمت خود را به ما بشناسانند. در آن حال انسان قلباً احساس می‌کند در محضر حضرت حاضر است و با توجه به وسعت نفس ناطقه‌ای که هر انسانی دارد، با سیر به سوی امام، امام با نور خود یک نحوه عصمت به جان شما متجلی می‌کنند. آنگاه می‌باید که به لطف الهی مبادی میل شما عوض شد. باید بدانیم از امامان می‌توانیم استفاده‌ای فوق‌العاده‌ای ببریم، استفاده‌ای در حدّ نزدیک‌شدن به نور عصمت و باید بدانیم ارادت به وجود مقدس آن‌ها موجب هدایت قلبی خواهد شد، چیزی که متأسفانه دنیای امروز از آن محروم است زیرا ساحت تفکر جهان امروز نتوانسته تا اینجاها بیاید که متوجه شود یک نوع ارتباط خاصی می‌توان با ذوات مقدس

4 - به کتاب «چگونگی فعلیت‌یافتن باورهای دینی» از همین مؤلف رجوع شود.

انسان‌های معصوم پیدا کرد تا روح انسان منور به نور عصمت آن‌ها بشود.

حضرت امام رضا ♦ با طرح دلایل قرآنی فرمودند: مگر می‌شود آدم‌های عادی امام انتخاب کنند؟ مگر امام صرفاً یک آدم خوبی است که بگوئیم مردم بنشینند این آدم خوب را پیدا کنند. حضرت روشن فرمودند امام یک حقیقت آسمانی است و موضوع انتخاب امام موضوعی نیست که بشر بتواند در آن حوزه وارد بشود. فرمودند: با امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌شود. به عبارت دیگر مقام آرمانی هر حقیقتی و هر وظیفه‌ای امام است و او با نور وجود خود ما را به سوی آن حقیقت رهنمون می‌شود. مثل این‌که بشر بهترین سیبی را که ممکن است در دنیا به وجود آید بیابد، در آن صورت هر باغبانی تلاش می‌کند تا سیب‌هایش به آن نهایی‌ترین سیب نزدیک شود و از این طریق مسیر پرورش سیب برای هر باغبانی مشخص می‌شود و سعی می‌کند طوری درخت‌های خود را پرورش دهد که به دادن آن سیب نزدیک شوند، دیگر این مشکل حل می‌شود که نهایت پرورش درخت سیب کجا است. در سیر به سوی معنویات مشکل وقتی پیش می‌آید که ما ندانیم کدام افق را مد نظر قرار دهیم و به سوی حرکت کنیم تا تمام ابعاد ما به ثمر برسد.

اساسی‌ترین قسمتی که اگر خداوند بشر را به سوی آن راهنمایی نکند نمی‌تواند از شریعت الهی بهره‌ی لازم را ببرد

نمونه‌ی عینی دینداری است تا آنجا که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»⁵ اگر کسی در حالی بمیرد که هنوز امام زمان خود را نشناخته است - در عین داشتن قرآن و انجام عبادات- به مرگ جاهلیت مرده است. مشکل ما همین جا است که ابعادی داریم که یا از آن‌ها بی‌خبریم و یا جایگاه صحیح آن‌ها را نمی‌شناسیم. ما عرفای خوبی داریم که زحمت‌ها کشیده‌اند و کارهای عجیبی هم می‌کنند. ولی اولین سؤالی که برای خودشان و مریدانشان هست این است که آیا به انتهای منزل مطلوب رسیده‌ایم؟ و اگر نه، چه منازلی است که باید طی کرد؟ آیا واقعاً این هنر است که افراد بتوانند پیش‌گویی کنند و بدانند چند سال دیگر چه می‌شود ولی در معرفت به «الله» علم کافی نداشته باشند؟ چرا خداوند در معرفی دین خود به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ»⁶ پیامبر بگو راه من این است که به «الله» می‌خوانم. آیا این نشان نمی‌دهد که کمال انسان به معرفت به «الله» است؟ ما امروزه مرتاض‌هایی داریم که به واقع کارهای محیرالعقولی انجام می‌دهند ولی اگر به آن مرتاض بگویید شما بی‌نهایت ابعاد دارید که باید آن‌ها را تکامل ببخشی تا محل پذیرش تجلی اسماء الهی

5 - بحار الأنوار، ج 51، ص 160.

6 - سوره‌ی یوسف، آیه‌ی 108.

شود، آیا می‌فهمد تا بخواهد عمل کند؟
 ابعادِ بی‌نهایت انسان با تأسی به چنین
 مرتاضانی کامل می‌شود و یا با کسی که
 کامل‌ترین انسان است؟ آن مرتاض پیشوای
 خود را چه کسی گرفته جز مرتاضی که
 همین کارهای او را بهتر انجام می‌دهد؟
 او می‌تواند در طبیعت و در حیوانات
 تصرف بکند. یکی از آن‌ها در شهری که
 پلنگ زیاد حمله می‌کرد جسد خود را در
 دروازه‌ی شهر قرار داده بود و رفته
 بود و همین امر مانع حمله‌ی پلنگ به
 آن شهر می‌شد. بسیار خوب، مگر کار
 انسان‌ها در این دنیا باید این نوع
 کارها باشد و یا متأسفانه مثل «جان
 لاک» و «مونتسکیو» و «ژان ژاک روسو»
 تئوری بدهیم که بشر چگونه زندگی
 دنیایی خود را به راحتی طی کند بدون
 آن که شایسته‌ی زندگی ابدیت خود شود؟
 نتیجه چه شد؟ اگر سصد سال پیش گفته
 می‌شد تئوری‌های دنیایی مدرن نتیجه‌ای
 برای بشر ندارد، سخت با او مخالفت
 می‌کردند ولی آنچه برای یک عده‌ای از
 اول معلوم بود برای عده‌ای پس از
 چندین نسل معلوم شد. یک چیز در همه‌ی
 این امور روشن است و آن این که هر جا
 افق نهایی افراد، امامی معصوم نباشد
 به پوچی می‌رسند، حال چه دستورات
 شریعت را اجرا کنند و چه نسبت به آن
 بی‌تفاوت باشند، در هر صورت زندگی‌شان
 به مرگ جاهلیت ختم می‌شود.

اخیراً مقاله‌ای از یک شاعر مصری
 خواندم که نوشته بود: «ای مصر، ما

امید داشتیم که تو اسلام را به درخشش در آوری و ما را آبرومند کنی، امیدمان نسبت به تو نامید شده. امیدمان به تهران است». چرا شیعه در عرصه های بزرگ می تواند تاریخ ساز باشد؟ آیا این به جهت فرهنگ امامت نیست؟ وقتی تم نای مدتی و عالی ترین نحوه ی بودنش غیر از بودنی همچون بودن با امام معصوم باشد هر کاری می خواهد بکند، با پوچی فعالیت های خود روبه رو می شود، چون فرهنگ اهل البیت علیهم السلام یک فرهنگ خاص است که با «وجود» حقیقت مرتبط است. هیچ یک از خلفای سه گانه ی اهل سنت ادعا ندارند که معصوم اند، حال سؤال این است که آیا خداوند برای این که صورت نهایی شریعت در افق زندگی بشر نمایش داده شود به ما کمک نمی کند و با پروراندن امامی معصوم این نقیصه را بر طرف نمی نماید تا حلال و حرام الهی در مسیر خود قرار گیرد؟ آیا جز این است که اگر امام معصومی در افق یک جامعه ی دینی ظهور نداشته باشد آن جامعه منحرف می شود و به انواع تحریفات دینی گرفتار می گردد؟ تعجب نکنید چرا امام رضا علیه السلام می فرمایند: با امام، حلال خدا حلال و حرام خدا حرام می شود. چون حضرت به نقش و نتیجه ی این دستورات نظر دارند و متذکر می شوند بدون امام نتیجه ای حاصل نمی شود تا آنجایی که مسلمانان نمازخوان حضرت سید الشهداء علیه السلام را به قتل می رسانند.

در حال حاضر مگر در جوامع اسلامی به ظاهر حلال خدا حلال نیست، ولی فایده ندارد و به وضع مطلوب نرسیده و جهت ملت را به آن مسیری که باید ببرد نبرده است، گرفتار حسنی مبارک می‌شوند که برای رضایت اسرائیل مردم مسلمان غزه را از ارتباط با مردم مصر محروم کرده تا در نهایت سختی زندگی کنند. به همین جهت حضرت می‌فرمایند: «وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ» امام موجب می‌شود تا حدود الهی اقامه شود و از دین الهی دفاع گردد.

بنده معتقدم یکی از نکاتی که با توجه به این نوع روایات نصیب انسان می‌شود شعور دقیقی است که بر اساس آن جایگاه دستورات الهی را می‌شناسد و می‌فهمد اگر اسلام کشورهای عربی نتیجه‌بخش نیست چون آن اسلام در جایگاه خود قرار ندارد. امامت جایگاه احکام را در کنار انجام احکام روشن می‌کند.

اطلاع دارید که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» به احمد آقا «رحمة الله علیه» گفته بودند اگر سرود

«ای مطهر» را که تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌کرد، دولت سعودی پخش کند می‌گویم حرام است. چون در نظام اسلامی جهت‌گیری‌ها جهت‌گیری‌های خاص است. آن چیزی که ممکن است در کشور سعودی موجب سوء استفاده شود اینجا نه تنها آثار منفی ندارد بلکه آثار مثبت هم دارد. اگر همین موسیقی در فضایی که سعودی‌ها ایجاد کرده‌اند پخش شود موجب برآورده شدن اهدافی می‌شود که آن اهداف

باطل است. ولی همان موسیقی را اینجا پخش می‌کنی با آن محتوا، نتیجه‌اش برآورده شدن اهدافی می‌شود که تفکر شهید مطهری «رحمة الله علیه» شکوفا می‌شود و یاد او در قلب‌ها نهادینه می‌گردد.

شناخت جایگاه احکام الهی یک شعور امامتی است. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» قبل از انقلاب اسلامی شرکت زنان در انتخابات را حرام می‌دانستند ولی در شرایط جدید تشویق هم می‌کردند. یک زمانی فرمودند که اگر از صدام بگذریم از فهد به خاطر آن برخورد بدی که با حجاج کرد نمی‌گذریم. بعد شما می‌بینید همان روحیه‌ای که امام را می‌شناسد و خط امام را می‌فهمد با سعودی‌ها مراوده برقرار می‌کند. به طوری که آقای احمدی‌نژاد با آن خصوصیات روحی ضد استکباری پیام تبریک برای پادشاه عربستان می‌فرستد، چون می‌فهمد در شرایط جدید می‌توان زمان را به نفع نظام اسلامی تغییر داد. این نکته‌ی مهمی است که انسان متوجه شود چه موقع و چگونه می‌توان جهت‌گیری‌ها را تغییر داد. یک شخص ساده‌اندیش که متوجه جهت‌گیری‌های کلی نیست، بین حرکت حضرت امام «رضوان الله علیه» در آن زمان با حرکاتی که این زمان انجام می‌گیرد تضاد احساس می‌کند و دشمنان از همین طریق جوانان ما را نسبت به نظام اسلامی بی‌اعتماد می‌کنند تا جوانان تصور کنند نظام اسلامی اصولی پایدار در امور خود ندارد، در حالی که در همه‌ی اعمال و

گفتار باید متوجه بود جهت حرکات به کدام سمت است. مقام معظم رهبري «حفظه الله» در نشستی که با شعرا داشتند فرمودند مولوي در مورد مثنوي ميگويد مثنوي، اُصول اُصول دین است و فرمودند مرحوم مطهری هم با من هم عقیده بودند.⁷ چیزی نگذشت یکی از سایت‌های ضد انقلاب که نه خدا را قبول دارد و نه نبوت حضرت محمد^ص را، نوشت حضرت محمد^ص اصل اسلام است و نه مولوي و آقاي خامنه‌اي به اسلام و حضرت محمد^ص توهين کرده! اگر ما متوجه جهت‌گیری اصلي آن سایت نشویم که در این‌جا به عنوان دلسوز اسلام مي‌آید تا جوانان ما را مقابل رهبري نظام قرار دهد، از ظاهر سخنان آن‌ها فریب مي‌خوریم.

امام شناسي اقتضا مي‌کند تا بفهمیم چرا اگر رویکردهای افراد درست مدیریت نشود و اگر فرهنگ امام مدیریت جامعه را در دست نداشته باشد، هیچ بهره‌ای از عبادات خود نمی‌برند. مثل لشکریان عمر سعد نمازشان ضد نماز می‌شود. چون هم نماز سکولار داریم و هم حج سکولار. اگر کسی این نکات را متوجه نشود ضرورت وجود امام را در جامعه تشخیص نمی‌دهد و به ظاهر حرکات عبادي افراد دلخوش است. امام باقر ♦ ایستاده

7 - مقام معظم رهبري «حفظه الله تعالی» در دیدار با شعرا در سال 1387. مولوي در دیباچه‌ي دفتر اول ميگويد: «هذا کتابُ المثنوی، وَ هُوَ اُصولُ اُصولِ الدِّین، فی کَشْفِ اَسْرارِ الوُصولِ وَ اليَقین».

بودند و افراد در حال طواف، راوی می‌گوید حضرت فرمودند: **وَاللّٰهُ خَدَا اَنْجَنَانِ** از تلبیه و ذکر این‌ها متذکر است که از صدای حمار. چون رویکرد آن‌ها رویکرد مورد نظر دین نیست. رویکرد پنهان کردن کفر حاکمان است. حالا تفکر کنید چرا امام می‌فرمایند: **«بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّيَّامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَيِّ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ»** به این معنی که بدون امام نماز و حج و جهاد و صدقات همه و همه بی‌نتیجه است. آیا جز این است که علت بی‌نتیجه بودن آن‌ها به نوع رویکردی است که دارند؟ زمان امیرالمؤمنین ♦ مگر دزدی نمی‌شد؟ مگر بعضی از کارگزاران حضرت انسان‌های نا سالمی نبودند؟ در حدی که سردار امیرالمؤمنین ♦ پول‌های بیت‌المال را تصاحب کرد و به لشکر معاویه پیوست. همه‌جا بدی هست ولی علت آن که حضرت امیرالمؤمنین ♦ برای ما نمونه‌اند به جهت رویکرد و جهت‌گیری کلی آن شخصیت است که به سوی عدالت و معنویت جلو می‌رود. از آن طرف عمر بن عبدالعزیز ظاهراً حاکم عادل بوده در حدی که تلاش کرد فدک را به اولاد علی ♦ برگرداند. در روایت داریم امام باقر ♦ فرمودند: **وَقَتِي فُوتَ كَرْدَ أَهْلِ زَمِينِ دَر مَرِغَشِ** می‌گیرند ولی اهل آسمان لعنتش

می‌نمایند،⁸ چون او در جایی قرار گرفت که جای او نبود. باید مدیریت جامعه‌ی اسلامی را به امام معصوم می‌سپرد تا جهت‌گیری جامعه درست می‌شد و نهایتاً وفق جامعه اسلامی به سوی سیره‌ی امام معصوم سیر می‌کرد. ملائکه‌ی آسمان به این جهت عمر بن عبد العزیز را لعنت می‌کنند که جامعه را به سوی امام معصوم دعوت نکرد.

اگر آرمان و تمنای جامعه به سوی امام معصوم نباشد حتماً سقوط می‌کند و همه‌ی حاکمان در این سقوط مقصرند. بیش از دویست سال است اروپائی‌ان برای اداره‌ی جامعه تئوری‌های گوناگون می‌دهند به طوری که بشر از این همه تئوری سرگیجه گرفته ولی فکر نمی‌کنند اشکال در اصل نگاهی است که به عالم و آدم دارند و می‌خواهند در جهت‌گیری‌های کلی با فکر بشری جهان را اداره کنند. این که گفته می‌شود هنوز دانشگاه‌های ما اسلامی نیستند به این اعتبار است که موضوع امامت درست تبیین نشده است. اگر امامت به معنای دقیق اجتماعی سیاسی‌اش در کنار حضور تکوینی امام در هستی، خوب روشن بشود محال است بشر تمنای حضور امام معصوم را در سر و سامان دادن امور خود نداشته باشد. اگر تمنای بشر، حضور امام معصوم شد حتماً سرنوشتش عوض می‌شود.

حضرت رضا ♦ فرمودند: از دیگر مسئولیت‌های امام «يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ» دفاع از دین خدا است. چون کسی می‌تواند از دین خدا دفاع کند و آن را به درستی در قلب و روان انسان‌ها سوق دهد که حقیقت دین را بشناسد و آن جز مقام عصمت نمی‌تواند باشد که خود نمونه‌ی عینی و فعلیت‌یافته‌ی دین است تا برای هرکس معلوم باشد رسم دینداری، انسان‌ها را تا کجاها جلو می‌برد. از جمله مواردی که نشان می‌دهد جهان اسلام بیش از همیشه از نبود امام رنج می‌برد این است که مردم نمی‌دانند مقصد اصلی انسان‌ها چیست و چگونه می‌توان به کمال انسانی دست یافت. خلیفه دوم مکرراً اذعان می‌نمود: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرِ حَتَّى الْمُخَذَّرَاتِ فِي الْبَيْوتِ»⁹ اکثر مردم از عمر فقیه‌ترند حتی دختران خانه‌نشین. چون بعضاً نظراتی اظهار می‌کرد که مطابق سخن رسول خدا ﷺ نبود و خانمی از پشت پرده اعتراض می‌کرد که رسول خدا ﷺ غیر آن را گفته، عمر می‌گفت: بر من پوشیده بود که این امر از رسول خدا ﷺ است، مرا دست زدن در بازارها از آن حضرت غافل کرد.¹⁰ عمر بن خطاب به جوانی که آیه‌ی «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ

9 - بحار الأنوار، ج 48، ص 97.

10 - صحیح مسلم، ج 2، ص 234 در کتاب آداب-مسند احمد، ج 3، ص 19 - الغدير، ج 11، ص 316.

بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ
أُولِيَاءُكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ
مَسْطُورًا»¹¹ را میخواند، گفت: ای جوان
این را پاک کن، گفت: این قرآن
أَبِي بن کعب است. پس رفت پیش او و از او
سؤال کرد، أَبِي به او گفت: پیامبر خدا
مرا سرگرم به قرآن می کرد و تو را به
دست زدن در بازارها مشغول می کرد، و
بر عمر تند شد.¹²

دستورات عملی اسلام را فقط با تئوری
نمی شود دنبال نمود، در تربیت حتماً
علاوه بر تئوری، الگویی تضمین شده نیاز
است. فکر می کنم دوره ی به سرآمدن این
سرگردانی فرا رسیده، وظیفه ی ما است
تا ضرورت وجود امام را با جایگاه
تکوینی آن درست مطرح کنیم. باید به
سخنان حضرت امام رضا ♦ امیدوار بود و
اندیشه ها را متوجه آن سخنان کرد که
می فرمایند امام است که از دین دفاع
می کند. و علمای ما از این جهت
معتبرند که مردم را به سیره و سنت
امامان معصوم ارجاع می دهند، امامانی
که برای باطن و ظاهر بشریت عین
هدایتند، و به تعبیر حضرت رضا ♦ «و
يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ» امام است که مردم را با حکمت
و موعظه ی حسنه به سبیل الهی هدایت

11 - سوره ی احزاب، آیه ی 6.

12 - سنن بیهقی، ج 7، ص 69 - قرطبی در
تفسیرش، ج 14، ص 126- الغدير، ج 12، ص 215.

امام؛ عامل جهت دهی به اسلام و مسلمین .. 115

می‌کند. و در حقیقت تنها راه دعوت به
سوی خدا همان راهی است که امامان
می‌نمایانند.

خداوند به حقیقت نور امام رضا ♦ قلب
ما را آماده‌ی تجلیات انوار هدایت‌آمیز
اهل البیت^{علیهم‌السلام} قرار دهد تا مبادی
میلمان به نور عصمت نزدیک گردد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ي ششم امام ؛ عالي ترين آرمان

بسم الله الرحمن الرحيم

و جود مقدس حضرت ثامن الائمه حضرت رضا ♦ در حديث مشهورشان جا يگاه امامت را تبدين فرمودند تا علاوه بر اين كه آثار كار كساني كه به جاي امام نشسته اند و بشر را از نتايج عاليه ي زندگي زميني محروم كردند، روشن شود، بشريت نيز بتواند به افقي كه بايد در مديريت جهان به آن نظر كند آگاه گردد. اين نكته بسيار مهم است كه انسان ها بدانند بهترين شرايطي كه جهت اجراي مناسبات فردي و اجتماعي در زندگي ممكن است چه خصوصياتي دارد. فرق يك انسان خدا شناس و يك انسان مشرك در نظر به عالم وجود اين است كه انسان مشرك برعكس انسان موحد، نمي داند عالم وجود انتها و قله اي دارد به نام وجود مطلق و همين امر موجب مي شود تا روح او پراكنده نگر باشد و نه وحدت نگر و در نتيجه گرفتار معبود هاي پراكنده مي شود و دائم به

چیزهایی رجوع می‌کند که محدود و منقطع‌اند. اگر انسان نتواند توحید را پیدا کند و متوجه حقیقت یگانه‌ی عالم گردد در وجودات پراکنده سرگردان می‌ماند و به واقع این شرک، روح و روان انسان را تماماً بحران می‌کند. عین این مسئله در مورد مدیریت جهان مطرح است که انسان‌ها به چه کسی نظر کنند تا گرفتار انواع سلیقه‌ها در مدیریت جهان نگردند و در کلاف انواع نظرها سرگردان نمانند. امام آن حقیقت یگانه‌ای است که به عنوان قطب عالم امکان، ذهن‌ها را در مسیر حقیقی هدایت می‌کند و مدیریت جهان را به دست می‌گیرد تا جامعه‌ی بشری موفق به یگانگی در مقصد و مقصود شود.

تا قبل از رنسانس بالآخره غرب یک خدای نیم بندي داشت و در حدود 10 قرن با خدای کلیسا زندگی می‌کرد، مقایسه‌ی آن 10 قرن با 5 قرن اخیر کمک می‌کند تا روشن شود بی‌خدایی چه اندازه بحران‌زا است. با اینکه 10 قرن گذشته قبل از رنسانس چندان مطلوب نبود و کشیش‌ها بی‌انصافی‌هایی را از خود نشان دادند، با این‌همه در 80 سال اخیر نهضتی در اروپا با عنوان «باز خوانی قرون وسطی» شکل گرفته است، چون به این نتیجه رسیدند که در قرون وسطی با آن‌همه سختی‌ها، نسبت به پانصد سال اخیر امکان زندگی‌کردن بهتر بود و شرایط امروز طوری شده است که دیگر

کسی نمی‌تواند زندگی کند. امروز در فرهنگ غربی همه زندگی را گم کرده‌اند و به قول‌ها دیگر: «سکني گزیدن» و آرامش اصلي از دست رفته است. سکني داشتن غير از خانه داشتن است. مسکن و سکني يعني جايي که در آن آرامش و سکينه هست. غرب در پانصد ساله‌ي اخير در را ستاي مقابله با ضعفهاي کليسا، خواست بدون ارتباط با عالم قدس زندگی کند به چنين بحراني افتاد که فعلاً با آن درگير است. امام معصوم وسيله‌اي است که در زير سايه‌ي او بشر زميني به بهترين شکل با ارتباط با عالم قدس زندگی کند، بدون آن‌که گرفتار ضعفهايي شود که کليسا گرفتار آن بود. در زير سايه‌ي امام معصوم آدميان با عالم هستي هماهنگ خواهند بود و همه چون امامشان در پيشگاه خدا قرار مي‌گيرند و سعادت جاودانه‌ي آن‌ها تضمين مي‌شود، زيرا متعادل‌ترين انسان را براي راهنمايي خود انتخاب کرده‌اند. وقتي بنا است آدميان به توحيد ايمان داشته باشند و جهت قلب خود را متوجه حقيقت يگانه‌ي هستي نمايند، بايد نظرها را به سوي کسی معطوف کرد که موحد محض است.

فرهنگ امامت و اميد به آينده

بايد همواره بر اين نکته تأکيد کرد؛ در نظام احسن که بر مبناي حکمت الهي شکل گرفته، محال است خداوند

انسانی را که نمونه‌ی کامل توحید است به عنوان قطب جان بشریت، جهت مدیریت امور انسان‌ها پرورانده باشد. حضرت رضا ♦ ذهن‌ها را متوجه چنین قطبی می‌نمایند و تأکید دارند که او پرورش یافته‌ی خداوند است. با ساده‌ترین برخورد در معرفت به خداوند متوجه می‌شوید خالق هستی حکیم است. کافی است به گوش و چشم و ابروی خودتان نگاه کنید تا بفهمید مدیریتی که نظام هستی را تدبیر می‌کند یک مدیریت حکیمانه است و در عین اندیشه‌ی حکیمانه، اعمال قدرت می‌کند. نظام حکیمانه، نظامی است که آنچه حقیقتاً ضروری و احسن است در آن قرار داده شده است. ملاحظه کنید که چگونه خداوند از دادن آنچه حقیقتاً برای درست‌زندی‌کردن در زمین نیازتان بوده، دریغ نکرده است. به قول ابن سینا «فرو رفتگی کف پا در عین این‌که یک ساختار حکیمانه‌ای است ولی آنقدرها هم ضروری نیست که اگر نباشد نتوانیم زندگی کنیم، با این وجود چون بهتر است که کف پا دارای فرورفتگی باشد خدا از دادن آن دریغ نکرده و به چنین نیازی نظر داشته است. حال آیا می‌شود خدای حکیم نظر به ضروریاتی مثل نبوت نداشته باشد؟ با این‌که ما در زندگی زمینی به پیامبر بیشتر نیاز داریم تا به فرورفتگی کف پا. با توجه به این امر، محال است جهان بدون پیامبر باشد». حال همین برهان را توسعه بدهید در رابطه با ضرورت وجود انسان

کاملی که باید براساس شریعت الهی، جهان را مدیریت کند. ما در این جلسات سعی نداریم روایات مربوط به امامت را بحث کنیم ولی خوب است عزیزان بحث امامت را از نظر علم کلام دنبال کنند که نمونه‌ی آن نوع بحث‌ها همین سخنی بود که از ابن سینا آورده شد که بر مبنای استدلال، عقاید را تبیین می‌کند و وظیفه‌ی همه است که از نظر استدلالی بتوانند عقاید خود را برای خود اثبات کرده باشند تا بتوانند بدون شبهه، عقل و قلب خود را در این امور جلو ببرند. بزرگان اندیشه در جهان اسلام در تدوین علم کلام زحمت‌ها کشیده‌اند و کتاب‌های خوبی تدوین شده از جمله جناب خواجه نصیرالدین طوسی است که کتاب «تجريد الاعتقاد» را نوشت و روشن کرد چرا نبوت بدون امامت کافی نیست.¹

برکات نظر به حاکمیت معصوم

حضرت امام رضا ♦ در این روایت می‌خواهند مقام امام را در مدیریت جامعه تبیین نمایند و از این طریق افقی را برای شیعیان خود روشن می‌کنند تا شیعیان بتوانند موضوع را درست تحلیل نمایند، زیرا اگر خود شیعیان

1- در رابطه با نگاه کلامی به موضوع نبوت و امامت می‌توانید به نوشتار «مبانی نظری نبوت و امامت» و مباحث صوتی «از ولایت نبی تا ولایت فقیه» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

تحلیل درستی از نقش امام داشته باشند و هرگز از آن آرمان بزرگ چشم برندارند نتایج بزرگی را به بشر می‌رسانند. همین طور که اگر قبل از انقلاب مردم متوجهی آرمان متوسط امامت یعنی انقلاب اسلامی نبودند، هیچ وقت انقلاب اسلامی واقع نمی‌شد تا منجر به ظهور امید تازه در کلّ جهان شود.

در زمان شاه دو فکر در بین مذهبی‌ها نسبت به حاکمیت بود. یک عده معتقد بودند شاه کار خود را بکند ما هم مسلمانیمان را می‌کنیم. عده‌ای دیگر معتقد بودند آرمان ما در اندیشه‌ی اسلامی از این حدّ بالاتر است. طرز فکر نوع اول معتقد بود نباید اینقدر آرمان‌گرا باشیم و در نتیجه به شرایطی نظر کنیم که عملی نیست. ولی طرز فکر نوع دوم معتقد بود آن نوع حاکمیت، آرمان حقی است که خداوند برای بشر اراده کرده و وقتی آرمانی حق بود هر اندازه که بلند باشد طوری است که زمان و زمین و نظام هستی ظرفیت تحقق و شکوفایی آن را دارد و اگر برای تحقق آن تلاش کنیم نتیجه می‌گیریم و اگر نتیجه گرفتیم نتیجه‌اش آنقدر بزرگ است که بشریت را تغذیه می‌کند. در حال حاضر ملاحظه می‌کنید آن‌هایی که در تحقق انقلاب اسلامی قدمی برنداشتند هرگز آن شکوفایی و نورانیتی که یاران انقلاب اسلامی دارند را نخواهند داشت. به همین جهت باید عنایت داشته باشید نظر به آرمان‌های

بزرگی مثل حاکمیت و مدیریت امام معصوم همین حالا انسان را بزرگ می‌کند. مگر در روایات ندارید انتظار فرج باعث می‌شود که شخص منتظر آنچنان وسعت یابد که اگر با آن روحیه بمیرد مثل این است که همراه با وجود مقدس صاحب الامر^ع و در خیمه‌ی حضرت زندگی کرده؟² بحث اما مت‌افقی را در مقابل انسان می‌گذراند که به عالی‌ترین آرمان دل می‌بندد، آرمانی که خداوند اراده کرده آن را بر روی زمین محقق کند. از خود بپرسیم اگر ما به این آرمان بزرگ چشم ندوزیم جز آن است که در روزمرگی‌ها هلاک می‌شویم؟

در مسئله‌ی درگیری با اسرائیل دو نظریه هست. یک نظریه معتقد به مقاومت است و یک نظریه معتقد به سازش، نظریه‌ی معتقد به سازش فکر می‌کند مقابله با اسرائیل نتیجه نمی‌دهد لذا در عین دشمنی با اسرائیل پیروزی بر آن را غیر ممکن می‌داند. نظریه‌ی مقاومت معتقد است چون مقابله با ظلم حق است پس مقابله با اسرائیل در نظام الهی بی‌نتیجه نمی‌ماند. جریان حزب الله را که امروز شما در این موقعیت می‌بینید و بر خلاف همه‌ی معادلات دنیای

2 - «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ»♦. هرکس از شما بمیرد در حالی که منتظر ظهور قائم آل محمد^ع باشد مثل کسی است که در خیمه‌ی قائم^ع باشد. (بحار الأنوار، ج 52، ص 125).

مادی در جنگ 33 روزه پیروز شد، به جهت اعتقاد به این سنت بود که مقابله با ظلم حق است و خداوند ما را تنها نمی‌گذارد و همین فکر موجب شد تا با مقاومت در مقابل اسرائیل سرنوشت تاریخ معاصر را عوض کنند، زیرا در آن جریان یک عقیده پیروز شد نه یک جبهه. همی‌شه خاورمیانه در جهت‌گیری تاریخ نقشی اساسی داشته حتی همه‌ی پیامبران بزرگ از خاورمیانه ظهور کردند. وقتی دیگر جبهه‌ی کفر نتواند با قدرت اسلحه‌هایش سرنوشت منطقه را به دست گیرد، سرنوشت منطقه در دست اندیشه‌ای قرار می‌گیرد که به حق نظر دارد و نه به اسلحه. آرام آرام با تلاش موحدانی چون امام موسی صدر، قلب‌ها به معرفتی نایل شد که حق در صحنه است و چون مقابله با ظلم، حق است جبهه‌ای که با ظلم مقابله کند حتماً پیروز می‌شود و بزرگی آرمان نباید ما را از تحقق آن مأیوس کند.

توجه به آرمان‌های حق هرچند بلند باشد نه تنها انسان را از فرسودگی نجات می‌دهد بلکه حتماً نتیجه‌بخش هم خواهد بود. هیچ راهی جز راه مقابله با ظلم برای زنده‌بودن و خوب زندگی‌کردن وجود ندارد. مذهبی‌هایی که مقابله با شاه را بی‌نتیجه می‌دانستند با نظر به دینداری عادی و یک نوع روزمرگی، افق تحقق نظام اسلامی را بیش از حد آرمانی می‌دانستند و تصور می‌کردند شدنی نیست و جهان ظرفیت تحقق

آن را ندارد، اشتباه بزرگ آن‌ها در همین نکته بود که نمی‌دانستند اگر چیزی حق است، عالم هستی جهت تحقق آن آماده است و قرآن فرموده: «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»³ خداوند خلق نکرد آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آن‌ها است مگر به حق. آنچه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» متوجه آن بودند این بود که آرمان بلند اگر حق است، هر چند بلند باشد محقق می‌شود و انسان با نظر به آن زنده می‌ماند.

در راستای نقش امام معصوم در نظام اجتماعی، حضرت رضا ♦ فرمودند با وجود امام است که «يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ» حدود الهی در اجتماع اقامه می‌شود و جامعه رویکرد لازمی که باید پیدا کند پیدا می‌کند و مسلمانی مسلمانان آنقدر نقش‌آفرین می‌شود که به راحتی می‌توانند دشمن را دفع کنند، چون با حضور فرهنگ امام معصوم است که «يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ» از دین خدا دفاع می‌شود. علتش آن است که امام به خودی خود به این مقام نرسیده بلکه این یک مقام موهبی و غیر اکتسابی است که خداوند برای حفظ دین و حفظ مسلمانان به او داده و وظیفه‌ی مسلمانان است که از او برای حفظ خود و حفظ دین استفاده کنند و اگر استفاده نکردند باید خود را ملامت کنند. بعداً در همین روایت بر روی این جمله‌ی امام بحث می‌شود که می‌فرمایند:

«مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلُّهُ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابَ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ» امام مخصوص به کمال و فضلی شده که خودش به دست نیاورده بلکه از طریق خدایی که دارای فضل و بخشش است به او داده شده. چنین مقامی عین اسلام است و اگر مردم را به خود بخواند به اسلام خوانده، اگر بگوید مردم باید از من تبعیت کنند دعوت به پیروی از کسی کرده که هیچ خود خواهی در او نیست. این شخصیت است که می‌تواند مردم را برساند به آن جایی که باید برسند و دفاع واقعی از اسلام توسط چنین شخصیتی ممکن است که کمال خود را خودش اکتساب نکرده تا تدریجی بوده و در هر مرحله‌ای نسبت به مرحله‌ی قبلی ناقص باشد. که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بحث آن خواهد آمد.

بعد از آن که فرمودند امام است که از دین خدا دفاع می‌کند؛ می‌فرمایند: «وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ» امام مردم را با حکمت و موعظه‌ی حسنه به راه خدا دعوت می‌نماید، هم از طریق حکمت، برای آن‌ها که اهل حکمت‌اند و هم از طریق موعظه، برای آن‌ها که موعظه‌پذیرند. چون راه‌های نجات بشر بیرون از این دو راه نیست. یکی از طریق حکمت که نظر‌ها را متوجه قواعد اساسی و محکم عالم می‌کند و لذا گفته می‌شود اهل حکمت آن‌هایی‌اند که می‌توانند قاعده‌شناس باشند. و راه دیگر موعظه کردن آن‌ها و تشویق به دین داری است از طریق نظر کردن به

بهره‌هایی که از دینداری نصیب انسان‌ها می‌شود. انسان باید از هر دو جهت رشد کند تا در عین فهم حکمت، از مواعظ الهی نیز متأثر شود. عقل قدسی‌اش به حکمت منور شود و قلبش نیز منور به مواعظ گردد. حکمت را کسی می‌آورد که شخصیتش تحت تجلیات نور حکیمانه‌ی الهی باشد که مصداق کامل آن امام است و هم اوست که شخصیتش نمایش برکات دین است و ذوق دینداری را در افراد ایجاد می‌کند.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَالْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» و امام است که مسئله را به انتها می‌رساند و حجت را تمام می‌کند به طوری که شما می‌باید چیزی از مطلب نمانده که حل نشده باشد. بنده خودم گاهی در عین این که دارم مطلبی را عرض می‌کنم و برای آن استدلال می‌آورم متوجه‌ام نکته‌ای از آن هنوز مبهم است، و حتی این نکته ممکن است یک سال طول بکشد تا روشن شود ولی در سخنان امامان معصوم که احاطه‌ی کلی به همه‌ی حقایق عالم دارند چنین نیست، ادبیاتی که در ارائه‌ی مطالب دارند طوری از هرگونه ابهامی پاک است که به‌واقع در مقابل بشر راه نجات را می‌گشاید. به همین جهت می‌فرمایند: امام «حجت بالغه» است. در ادامه می‌فرمایند: «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ يَنُورُهَا لِلْعَالَمِ» امام همچون خورشیدی است که با جلالت خاصش، به نور خود برای عالم طلوع می‌کند و تمام عالم را

به نور خود روشن می‌نماید تا راه از بیراهه معلوم شود و اندیشه‌های درست از اندیشه‌های باطل جدا گردد. «وَهُوَ بِالْأَفْقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا الْأَيْدِي» و او در افقی مستقر است که نه چشم‌ها می‌تواند همه‌ی آن افق را ببینند و نه دست‌ها می‌تواند به همه‌ی حقیقت آن دست یابد و راز تأکید بر ضرورت حضور امام در همه‌ی زمان‌ها نیز همین است به این معنی که نه تنها طبق دلایل عقلی چنین مقامی هست، بلکه حکمت الهی اقتضا می‌کند که باید باشد.

امام و هدایت از مهالک

«الْإِمَامُ الْبَذْرُ الْمُئِيزُ وَ السَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الطَّالِعُ وَ النُّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابَاتِ الدُّجَى وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى» امام روشنی کامل، چراغ فروزان و نور طلوع کننده‌ای است که ظلمات را می‌شکافد و ستاره‌ی راهنمایی است که اعماق تیرگی‌ها را روشن می‌کند و راهنمایی است برای هدایت که انسان را از هلاکت و انحراف نجات می‌دهد.

«الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْحَارِّ لِمَنْ اصْطَلَى وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ» امام آن آتشی است که بر قلبه قرار دارد برای گرمایی دادن به آن کسی که نیاز به گرما دارد و برای راهنمایی از خطر گمراه شدن. خداوند در نظام عالم چنین نیازی را بی‌جواب نگذاشته تا طالبان

گرمای دینداری و گمراهان وادی هلاکت از وجود او بهره گیرند. آیا جدا از فرهنگ امامت می‌توان به شخصیت‌های مطرح در دنیای امروز رجوع کرد و نیازهایی که از طریق امام قابل رفع است، از طریق آن‌ها رفع نمود؟ آن‌هایی که به واقع می‌توانند امروز برای بشریت کاری انجام دهند تنها کسانی‌اند که به فرهنگ امامان معصوم علیهم‌السلام رجوع کرده‌اند و آن فرهنگ را اظهار می‌کنند و قبول دارند و از خود هیچ ندارند. بقیه ادعاهایی دارند که خودشان هم به آن ادعاها خوشبین نیستند. اگر شما خارج از گرایش شیعی‌بودن خود مقایسه‌ای بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا و دانشمندان اهل سنت انجام دهید، به راحتی تصدیق می‌کنید به هیچ وجه قابل مقایسه نیستند و این نشان می‌دهد ائمه علیهم‌السلام دارای تربیتی خاص و مسئولیتی مخصوص می‌باشند و به همین جهت حضرت علی علیه‌السلام تأکید می‌کنند: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»⁴ احادی از این امت قابل مقایسه با آل محمد علیهم‌السلام نیستند. علتش آن است که اهل البیت علیهم‌السلام یک جریان خاص می‌باشند برای مسئولیتی مخصوص و شیعه تأکید دارد که نقلاً و عقلاً چنین ذخیره‌ای در اسلام هست باید به آن‌ها نظر انداخت و از وجود آن‌ها بهره‌مند شد.

حضرت امام رضا ♦ در ادامه می‌فرمایند: «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَطِيرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرُّوضَةُ» تمام نقش‌هایی که پدیده‌های عالم دارند نمونه‌ی روحانی آن در امام موجود است. می‌فرمایند: امام ابر باران‌دار و باران‌پرفایده و آسمان سایه‌افکن و زمین‌گسترده و چشمه‌ی جو‌شان و برکه و گلزار است. یعنی همه‌ی آنچه اگر واقع شود انسان به برکات مطلوب می‌رسد در امام هست.

یکی از مشکلاتی که إن شاء الله باید بیش از پیش حل بشود طرح معارف الهیه‌ای است که نسبت به امامت در متن روایات نهفته است. حوزه‌های علمیه در داشتن سرمایه‌های دینی فوق‌العاده غنی هستند منتها باید آن‌ها را کاربردی کرد. قبلاً شرایط طوری نبوده تا مردم و حاکمان سعی کنند از طریق روش‌های دینی مسائل جامعه و افراد را حل نمایند در حالی که اگر در حال حاضر با وجود معضلات موجود جهت حلّ امور انسان، به دین رجوع شود مثل باران‌پرفایده مشکلات مرتفع می‌گردد وگرنه با تئوری‌های بشری مشکل به ظاهر حل می‌شود در حالی که آن تئوری‌ها چندین مشکل را به همراه می‌آورد. به همین جهت حضرت صفات مفید هر چیزی را در کنار آن می‌آورند تا روشن شود اگرچه روش دین در فرهنگ امامت مثل چشمه است، اما نه مانند چشمه‌ای بی‌برکت، بلکه مانند

چشمه‌ای جوشان. و اگر امام همچون آسمان بالای سرما بر ما ولایت دارند و لی «السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ» مانند آسمان سایه افکن هستند، آن‌طور که علی ♦ بر مردم حکومت کردند با آن همه سعی صدر. ما که چند کلمه می‌دانیم تحمل افرادی که آن‌ها را نمی‌دانند نمی‌کنیم، آن وقت رسول خدا ﷺ چطور تحمل بعضی‌ها را می‌کردند خدا می‌داند، آسمان سایه افکن یعنی همچون رسول خدا ﷺ. به قول استاد عزیزمان، می‌فرمودند این‌که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما أَوْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيْتُ»⁵ هیچ پیامبری همچون من اذیت نشد، به جهت تحمل بعضی از افراد بود که هیچ صفتی از صفات جاهلیت را فروگذار نکرده بودند، با همان خشونت جاهلیت کنار رسول خدا ﷺ بودند، همچون شتری که نه می‌توان ریسمان او را کشید- چون بینی خود را پاره می‌کند و می‌رود- و نه می‌توان به دنبال آن رفت چون سوار خود را به دره می‌افکند. و لی رسول خدا ﷺ با همین افراد هم مدارا می‌کردند و چون سایه بر سر آن‌ها بودند، سایه بر سر مردمی که قبل از اسلام وقتی در منطقه قحطی می‌شد هسته‌های خرما را آرد می‌کردند و چون خمیر آن چسبنده نبود موهای سرشان را داخل خمیر می‌کردند که خمیر را نگه دارد، آن هم موهایی که پر از شیش

5 - محدث اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج2، ص 537.

بود، به همین جهت به آن ها می‌گفتند گروه شپش خواران. حضرت فاطمه (ع) در خطبه‌ی خود در مسجد مدینه به همین شرایط اشاره دارند که می‌فرمایند آب گندیده و زهر مار می‌خوردید و اسلام آمد شما را به اینجا رساند. حال حساب کنید پیامبر خدا (ص) در آن افق از معنویت، چگونه چنین افرادی را تحمل می‌کردند و چون آسمان بر سرشان سایه می‌شدند.

امانت‌دار رفیق

تمام آنچه که روح انسان نیاز دارد در زوایای مختلف در فرهنگ امامت موجود است و حضرت در این روایت شریف در صدد آن تا آن آرمان بزرگ و واقعی را که بشر باید به آن برسد متذکر شوند. هرکدام از جملات در جای خود به طور مفصل بحث دارد. عمده آن است که متوجه باشیم در نظام اَحْسَن، انسان‌ها نیاز به چنین امامی دارند و نباید این نیاز را رها کرد وگرنه گرفتار حاکمیت‌های پوچ می‌شویم. در ادامه می‌فرمایند: «الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَالْوَلَدُ الشَّقِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَكَأَلَامِ الْبَرَّةِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ» امام امانت‌داری رفیق و پدري خیرخواه و برادری مهربان، همچون مادری نیکوکار به فرزندی صغیر و پناه‌بندگان است. بسیاری از مسئولان در نظام غیر امامت، امانت‌دار هستند اما

رفیق نیستند. به همین جهت ملاحظه می‌کنید روحیه‌شان قبل از مسئولیت با زمان مسئولیت فرق می‌کند و به هنگام مسئولیت دیگر با ارباب رجوع رفیق نیستند و روح مدارا با مردم در آن‌ها می‌میرد و فقط دستور می‌دهند. ولی امیرالمؤمنین ♦ در زمان مسئولیت گریه می‌کنند که نکند شکم گرسنه یا جگر تشنه‌ای در آن گوشه‌ی مملکت باشد و حضرت خبر نداشته باشند.

امامت یک فرهنگ است در متن اسلام، تا این فرهنگ شناخته نشود اسلام به کمک مسلمانان نمی‌آید. ملاحظه می‌کنید حتی افراد مذهبی و متدین همین که مسئول شدند در ساحت دیگری قرار می‌گیرند و فکر می‌کنند باید فقط دستور بدهند. چون مدیریت را از امام و فرهنگ امامت نگرفته‌اند بلکه آن را از فرهنگ مدرنیته گرفته‌اند. در فرهنگ مدرنیته مسئولان نمی‌توانند مدیریت خود را کنار مردم انجام دهند، بر مردم اند و نه با مردم. برای نجات از آن مدیریت باید به فکر و فرهنگی نظر دوخت که با نگاهی ماوراء فرهنگ مدرنیته، به عالم و آدم می‌نگرد و متأسفانه اکثر مذهبی‌های ما نتوانستند زهر ظلمانی فرهنگ مدرنیته را بشناسند و لذا نمی‌توانند آزاد از مدیریت غربی به فرهنگ امامت نظر کنند. با توجه به چنین ضرورتی حضرت می‌فرمایند: امام امانت‌داری دلسوز و پدری شفیق و خیرخواه است، به تو نزدیک می‌شود و با

روح و باطن تو مأنوس می‌گردد. به گفته‌ی حافظ:

نصیحتی کنمت بشنو و هرآن چه ناصح مشفق
بِهَانِه مگردد بگویدت بی‌مذکر
چون ناصح مشفق به باطن‌ها می‌نگرد و
هدایت خود را از آنجا دنبال می‌کند.

مرحوم چمران «رحمة الله علیه» توانسته بود به باطن جوانانی که ظاهر خوبی نداشتند و قیافه‌ی افراد لالایی به خود گرفته بودند، نزدیک شود همان‌ها را عازم جبهه‌ی جنگ مقابل کفر کند، چون می‌دانست درون این جوان چیزی غیر از ظاهرش است و به آن درون نزدیک شد. به جهت همین نزدیکی است که وقتی آن جوان گریه می‌کند، چمران بیشتر از آن جوان گریه می‌کند. دست‌پرورده‌های فرهنگ اهل البیت^ع چنین‌اند، حساب کنید در فرهنگ امامت نسبت انسان‌ها به همدیگر چگونه می‌شود. معنی شفیق و رفیق بودن امام از این سنخ است، لذا علی^ع به رُمیله می‌فرمایند: در هر گوشه‌ی دنیا اگر شیعیان ما دعا کنند ما آمین می‌گوییم و اگر مریض شوند به عیادت آن‌ها می‌رویم.⁶ امام رضا^ع می‌فرماید: «و کَالْأُمِّ الْبَرَّةِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ» امام هم‌چون مادری نیک برای کودکی صغیر است. این نهایت دلسوزی است که در روی این زمین می‌توان پیدا کرد. امام نسبت به امت چنین برخوردی دارند و خداوند در نظام حکیمانه‌ی خود چنین مدیریتی

را اراده کرده است. در نظر بگیرید امام زمان^{علیه السلام} با چنین روحیه‌ای چقدر میلاند مردم از این سرگردانی‌ها نجات یابند و به همین جهت داریم حضرت صاحب الامر^{علیه السلام} بیش از ما برای ظهور خودشان دعا می‌کنند تا خداوند شرایط ظهورشان را فراهم کند و با تمام دلسوزی به داد شیعیان برسند، حیف که شیعیان برای رفع مشکلات خود از فرهنگ امامت غافلاند و فکر می‌کنند راه‌های دیگری هست. ذات امام طوری است که نهایت دلسوزی را نسبت به امت دارد. برای تحقق چنین فرهنگی هر چه بیشتر باید از فرهنگ کفر فاصله گرفت و نظرها را به فرهنگ اهل البیت^{علیهم السلام} انداخت. سخنان امام رضا^{علیه السلام} ♦ کمک می‌کند تا امام را جهت هدایت بشر، ذاتی از نور بدانیم، در آن صورت متوجه می‌شویم محال است جامعه‌ی بشری بدون چنین شخصیتی اداره شود. امام فقط یک آدم خوب نیست، یک هادی بزرگ است از طرف خداوند که نباید یک لحظه از او غافل شد وگرنه با انحرافات روبه‌رو می‌شویم که امروز بشریت را تهدید می‌کند.

خدایا! به حقیقت امام، دل‌هایی به ما عطا بفرما که تما ما متوجه نقش هدایتگرانه‌ی امام باشد و از هدایت‌های عالی‌ه‌ی او بهره‌مند گردد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه هفتم امام و جوابگویی به تمام ابعاد انسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در تفسیر و تبیین مقام امامت همان
طور که ملاحظه فرموده اید حضرت رضا
ما را متوجهی این نکته می‌کنند که
خداوند برای سر و سامان دادن به ابعاد
اجتماعی و فردی انسان‌ها شخصیت معصومی
را پرورانده که از نظر وجودی دارای
گسترده‌گی خاصی در نظام عالم است. بشر
با تکیه بر فهم و اندیشه‌اش برای
جواب‌گویی به نیازهای عمیق و باطنی
خود ناتوان است و قرآن متذکر می‌شود
که خداوند چنین اشخاصی را با چنین
خصوصیاتی جهت جواب‌گویی به آن نیازها
پرورانده، منتهای اولاً: مقام آن
شخصیت‌ها بالاتر از آن است که انسان‌ها
بتوانند آن‌ها را در بین سایر انسان‌ها
تشخیص دهند و انتخاب کنند. ثانیاً:
مگر بشر نیازهای عمیق خود را می‌شناسد
که بخواهد منطبق بر آن نیازها امام
خود را انتخاب کند. موضوع دوم بسیار

مهم است. زیرا اگر بشر از این موضوع غافل شد که خداوند چه شخصیت‌هایی جهت راهنمایی‌اش پرورانده اولین مشکلش این است که نیازهایش را گم می‌کند. خداوند در مورد قرآن می‌فرماید: ما این کتاب را نازل کردیم «فِيهِ ذِكْرُكُمْ»¹ چون در آن به یاد شما بودیم و می‌دانستیم شما چه نیازهایی دارید، حال شما ملاحظه کنید وقتی قرآن از بشر گرفته می‌شود چگونه نیازهایش عوض می‌گردد و چیزهایی را به عنوان نیاز برای خود انتخاب می‌کند که سراسر ریشه در وَهْم او دارد.

در سخنان حضرت یک فرهنگ سازی فوق العاده‌ای مطرح است تا به مردم متذکر شوند چه نیازهایی دارند. و خداوند هم از آن جایی که نیازهای اساسی انسان‌ها را می‌شناسد چنین رهبرانی را پرورانده و با بودن امامان جایی برای یأس در رفع این نیازها نیست.

اگر امروز با سلطه‌ی فرهنگ‌ی غرب بر ذهن‌ها، از افراد بپرسیم یک جامعه‌ی سالم چه نیازهایی دارد، عموماً نمی‌دانند. اگر هم بر فرض، متوجه نیازهای حقیقی خود بشوند باورش نمی‌شود که خداوند تا این حدّ به آن‌ها لطف کرده و زمینه‌ی جواب‌گویی به آن نیازها را برآورده و چون باورش نمی‌شود می‌توان به آن نیازها جواب داد، به دنبال برآورده شدن آن‌ها نمی‌رود تا با ائمه علیهم‌السلام روبه‌رو شود.

حضرت فرمود ند: «الإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ» امام نمونه‌ی کامل برای راه یافتن انسان‌ها به خدا است چون امانت‌دار خدا است و آن چه قلب مبارکش از حضرت رب العالمین دریافت می‌کند به صورت کامل به مردم می‌رساند تا راه رسیدن به خدا برای مردم کاملاً گشوده باشد و به این معنی امام امین خدا در زمین و در بین خلق خدا و حجت خدا برای بندگان است. نمونه‌ی کاملی که موجب می‌شود بندگان خدا راه رسیدن به پروردگار را ملاحظه کنند و مطابق آن عمل نمایند. همین طور که نقشه‌ی ساختمان برای استاد بنا حجت است تا مطابق آن ساختمان را بسازد.

نیاز بشر به حجت خدا

از غفلت‌های بزرگ بشر این است که نمی‌دانند نیاز به حجت دارد. بشر از آنجایی که مقصد اصلی را فراموش کرده، نیاز رسیدن به مقصد اصلی را نیز که با نظر به حجت الهی امکان دارد، از یاد برده است. اکثر مردم می‌خواهند خوب باشند ولی چون حجت مشخص ندارند راه را نمی‌دانند و خوب‌شدن را گم کرده‌اند. به گفته‌ی آن شاعر:

آسیا بود ولی راه آرد را چرخ زد و چرخ
عمل را گم کرد زده گنبدم کرد
به جهت وجود حجت خدا شما در زمان
رسول خدا ﷺ ملاحظه می‌کنید آن مردم با
آن همه غفلت جاهلی، چگونه در زمانی

اندک آنچنان متحول شدند، چون حجت خدا یعنی رسول خدا ﷺ را پیدا کرده بودند، چيزي که در او ائله انقلاب و در طول دفاع مقدس هشت ساله براي جوانان کشور خودمان پيش آمد. تاريخ خبر مي دهد در همان چهارسال و چند ماه حکومت اميرالمؤمنين ♦ با آن همه موانعي که امويان ايجاد کرده بودند تحول بسيار چشم گیر در مردم ايجاد شده بود. به طوري که هيچ بي کار و بي خانه اي نبود زيرا همه به زندگي ساده در زير سايهي عدالت حضرت راضي بودند. اين طور نبود که هرکس بقيه را پس بزند و خودش جاي او را بگيرد. براي همين هم مي گويند امام که ظهور کنند تمام آن باورها که مردم قبول داشتند ولي به آن ها عمل نمي کردند به فعليت مي رسند و زمينه ي پياده کردن آنچه را که حق مي دانند فراهم مي يابند.

در ظلمات غفلت از امام طوري شده که به قول بعضي از بازاری ها، مي دانيم راست گفتن خوب است اما اگر راست بگوئيم بدبخت مي شويم. اما وقتي فرهنگ امامت حاکم باشد آن فردي که آرزویش راست گفتن است، راست مي گوید. درست است که اشتباه مي کند که فکر مي کند اگر در حال حاضر راست بگويد بدبخت مي شود ولي چون راست گفتن کاربردي نشده و در فرهنگ جامعه نهادينه نگشته جرأت نمي کند به آن عمل کند اما مايل است یک تمدن الهي پيش آيد تا مطابق اعتقاداتش زندگي کند. با نظر به اين

موضوع است که می‌گویند وقتی امام ظهور کنند هجوم مردم برای تحقق دین است بسیار چشمگیر است و واقعاً عالم را قسط و عدل فرا می‌گیرد. چون مردم با ظهور حجت خدا، نمونه‌ی عینی رسیدن به حقیقت را در مقابل خود می‌یابند. به قول کانت: «آن طور نیست که سخنان حکیمان سایر انسان‌ها را راهنمایی کند بلکه حرکات آن‌ها است که در بقیه مؤثر است و زندگی انسان‌ها را شکل می‌دهد».

همیشه این طور بوده که اگر مردم به امامان معصوم نظر نکنند و زندگی درست از منظر مردم به حاشیه رود، مردم نمی‌توانند تفکیک کنند که آن چه در جلو آن‌ها به عنوان زندگی هست زندگی بدی است یا زندگی خوبی. می‌گویند چون کانت این‌طور زندگی می‌کند پس این نوع زندگی، زندگی معقولی است. حال اگر بعداً آن نوع زندگی به بن‌بست رسید دیگر مقصر کانت است نه مردم.

این‌که حضرت می‌فرمایند: «امام امین خدا است»، به آن معنی است که آنچه را از خدا می‌گیرد تماماً به مردم می‌رساند. برعکس ما که هیچ کدامان نمی‌توانیم چنین باشیم، ناخودآگاه آنچه به ما القاء می‌شود را با افکار خودمان ترکیب می‌کنیم. امامان آنچنان زلال شده‌اند که حقیقت را با جان خود می‌گیرند و به بقیه می‌رسانند چون به چیزی جز حق نظر ندارند. حرف امامان

این است که «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ»² قلوب ما ظرف خواست و اراده‌ی خداوند است. در حالی‌که ما بخواهیم و نخواهیم افکارمان را وارد موضوعات می‌کنیم چون تنها به خدا نظر نداریم وگرنه ما هم معصوم می‌شدیم. خواب‌هایی که می‌بینیم گواه این مطلب است، به طوری که آنچه نفس ناطقه از عالم بالا می‌گیرد آنچنان با خیالات ما ترکیب می‌شود که چندین معبر باید بیایند تا آن‌ها را از همدیگر تفکیک کنند. تفکیک بین آنچه که ما اضافه کرده‌ایم با آنچه که از عالم بالا به ما رسیده خودش یک کار بزرگ است. به این جهت حضرت روی صفت امین‌الله بودن امام دست می‌گذارند که ما نمی‌توانیم امین‌الله باشیم و لی شدیداً نیازمند وجود امین‌الله هستیم.

فرمودند: امام حجت خدا بر بندگان و «خَلِيقَتُهُ فِي بِلَادِهِ» و خلیقه‌ی او در شهرهایش می‌باشد. عنایت کنید که روی بلاد دست گذاشتند. یعنی امام نقش مدیریتی در جامعه و در نظام عالم دارد تا جامعه با مدیریتی الهی اداره شود و این طور نیست که تنها ما در امور فردی نیازمند به امام و حجت خدا باشیم. بر همین اساس حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در کتاب «ولایت فقیه» می‌گویند اگر کسی بفهمد معنی ولایت فقیه یعنی چه و منکر بشود مرتد است. چون در واقع معتقد است حضور امام که

فقیه سخن او را حاکم می‌کند، در عالم ضرورت ندارد. البته اکثر کسانی که مخالف ولایت فقیه اند مخالف به معنای واقعی نیستند، از بعضی از امور اجرایی عصبانی شده‌اند. یقیناً عموم مردم قبول دارند بهترین حاکمیت، حاکمیت امام معصوم است. ولایت فقیه یعنی ولایت کارشناس کشف حکم خدا و رسول خدا ﷺ و امامان معصوم ﷺ بر جامعه در زمان غیبت امام.

می‌فرمایند: «وَالدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَالدَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ» امام دعوت کننده به خدا و مدافع حریم الهی است. صفت دعوت کنندگی به خدا به معنی مطلق کلمه فقط مخصوص انسان‌های معصوم است. ممکن است بنده هم تصور کنم می‌خواهم مردم را به خدا دعوت کنم ولی وقتی در درون خود ناخن می‌زنم معلوم می‌شود در آن لایه‌های پنهان دلم می‌خواهم شما بدانید من این مطالب را می‌دانم. یعنی ناخودآگاه به نحوی شما را به خودم می‌خوانم. بزرگان دین از خدا خواسته‌اند:

باز خر ما را از کاردش تا
با این همه تنها و تنها کسانی
مطمئناً و مطمئناً به خدا دعوت می‌کنند
که مظهر تام و تمام نور الهی هستند
یعنی ائمه ﷺ، و ما به این جهت به
علمای دین ارادت داریم که احساس
می‌کنیم ما را به ائمه ﷺ نزدیک
می‌کنند. اگر این‌ها ما را به خودشان
دعوت کرده بودند کار به اینجا ها

نمی‌کشید که در منظر شما ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} قرار بگیرند. حضرت امام خمینی^{رحمته‌الله‌علیه} که این‌همه برای انقلاب اسلامی زحمت کشیدند و زندان و تبعیدها را تحمل کردند، صاحب انقلاب اسلامی را حضرت صاحب الامر^{علیه‌السلام} می‌دانند و آن حضرت را در منظر ما قرار می‌دهند. علامه طباطبائی^{رحمته‌الله‌علیه} گاهی که یک نظر خوبی از آیه و یا روایت مطرح می‌کنند در آخر می‌گویند من این‌طور فهمیدم تو مشغول این‌که من فهمیدم نباش، این را بگیر ولی مشغول آیه و روایت باش. حواسشان کاملاً جمع است که تصور نشود آنچه ایشان می‌گویند همه‌ی مطلب است. چون اگر بگویند این که من می‌گویم اصل مطلب است عملاً ما را به خودشان نزدیک کرده‌اند، در حالی که ما می‌خواستیم با تدبّر در سخنان ائمه^{علیهم‌السلام} به آن‌هایی که خودی ندارند جز نمایش اسماء حسناي الهي، نزدیک شویم. تجربه کنید و مدتی روایت بخوانید ببینید چقدر ارتباط شما با خدا شدید می‌شود. اساساً عشق الهي باعث می‌شود که به امامان نزدیک شوید و چون آن‌ها را مظهر اسماء حسناي خدا می‌بینید به آن‌ها علاقه‌مند هستید.

آری با اُنس با روایات ائمه^{علیهم‌السلام} ناخودآگاه یک نحوه محبت الهي در قلب شما ایجاد می‌شود و چون اما مان را دریچه‌ی ارتباط با خدا یافتید فوق‌العاده به آن‌ها علاقه‌مند می‌شوید، اما نه آن علاقه‌مندی که خود آن‌ها در

میان باشند بلکه هر چه به آن‌ها بنگری حق را می‌بینی. مثل آینه که خود را نشان نمی‌دهد، هر چه قدر در آن نگاه کنی شیشه را نشان نمی‌دهد، محل نمایش صورتی است که ما وراء آینه است، فقط نمایش آن صورت است. هر وقت کسی انسان‌ها را به خود دعوت کرد حجاب حقیقت است، زیرا کسی بالاتر از امام معصوم نیست، امامان معصوم نیز ما را به خود دعوت نمی‌کنند. کسی که به خود دعوت می‌کند معلوم است هیچ نوری در او نیست، هر اندازه هم می‌خواهد با سواد باشد. علم واقعی علم به خدا و علم به ذوات مقدس ائمه علیهم‌السلام است پس هر جریان فکری و معرفتی که ما را به خدا و امامان معصوم نزدیک کرد قابل اطمینان است. در این رابطه است که ما برای حکمت متعالیه ارزش قائلیم که با برهان صدیقین، معرفت الله را برای انسان هموار می‌کند و با معرفت «الله» و معرفت نفس، معرفت به مقام پیامبر و امام علیهم‌السلام را حتر اتمام می‌گیرد. از بعضی‌ها که تحت تأثیر افراد خاص یا گروه‌های خاص هستند، می‌پرسیم چرا کتاب علمایی همچون امام خمینی و علامه طباطبایی رحمة الله علیهما را نمی‌خوانید. می‌گویند ما فقط دستور داریم فلان کتاب‌ها را بخوانیم. آیا این‌ها نباید از مسئولان خود بپرسند چرا ما را به کتاب‌های خاص و افراد خاص محدود می‌کنید؟ فقط حرف‌های این آقا زیر این آسمان باید به گوش ما برسد؟ چرا هر اندیشه‌ای که

نور معنوی و علمی الهی دارد مدّ نظر ما نباشد؟

از دیگر خصوصیات امام معصوم این که «وَالذُّأْبُ عَنْ حَرِيمٍ ٱللَّهِ» امام مدافع حریم الهی است. نگران خودشان نیستند نگران حریم الهی اند. در روایت داریم که پیامبر خدا ﷺ هر وقت به خودشان ظلم می شد می بخشیدند. اما آنجایی که ظلم به دین خدا می شد آنچنان خشمگین می شدند که رگ های صورتشان ورم می کرد. همین طور که امیرالمؤمنین ♦ همی نگرانی شان این بود که نکند حریم الهی بشکند تا آنجا که به عثمان اشکال می کردند چرا بر ولید حاکم کوفه که مشروب خورد و به نماز ایستاد حدّ خدا را جاری نکرد. این فرهنگ کجا و آن فرهنگ کجا که یا نگران حزبش است و یا نگران خودش. واقعاً جهان آلوده است، چون کسانی بر مردم حکومت می کنند که مدافعان حریم الهی نیستند.

برکات امام

«الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنْ الذُّنُوبِ مُبَرَّرٌ مِنْ الْغُيُوبِ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ مَوْسُومٌ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُتَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ» امام از هر گناهی پاک و از هر عیبی مبرا است، علم به معنی حقیقی مخصوص اوست، نمایاندهی حلم و عامل نظام و سرو سامان یافتن دین و عزت مسلمانان و غضب منافقین و پراکندگی کافران است.

حضرت می‌فرماید امام جامعه‌ی مسلمین نمی‌شود هیچ آلودگی داشته باشد وگرنه نمی‌تواند حق را نشان دهد. جهان حقیقتاً ظرفیت وجود انسانی را دارد که هیچ آلودگی نداشته باشد و برای چنین انسانی خود را آماده کرده است. انسانی که «مُبَرَّأً مِنَ الْعُيُوبِ» از هر عیبی پاک است و حضرت می‌فرمایند اما مان چنین‌اند و این هر چند بسیار با ارزش است ولی ادعای بزرگی است و هر کسی نمی‌تواند چنین ادعایی کند، چون به عنوان مثال اگر شما بگویید من به همه‌ی این کتاب علم دارم، حالا یک کلمه‌ی آن را ندانید همه‌ی ادعایتان زیر سؤال می‌رود و آبروی خود را از دست می‌دهید. اما اگر بگوئید مقداری از این مثنوی را می‌دانم حال اگر یک صدم آن را هم بدانید آبرویتان نمی‌رود. با این وصف وقتی گفته می‌شود امام باید هیچ نقص و عیبی نداشته باشد، با یک خطا تمام است. هیچ‌کس در جهان اسلام جز ائمه‌^{علیهم‌السلام} چنین ادعایی نداشته‌اند، بقیه خطاهای زیادی می‌کردند و بعد می‌گفتند اشتباه کردیم. آیا بردران اهل سنت با توجه به اسناد معتبری که خود در اختیار دارند شک دارند که عبدالرحمن بن عوف می‌گوید وقتی ابابکر در بستر بیماری بود - آن بیماری که منجر به فوت او شد- می‌گفت ای کاش سه کار نکرده بودم.³ خلیفه‌ی دوم

3 - عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در بستر بیماری

اذعان می‌دارد: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عَمْرِ حَتَّى رِبَابِ الْحِجَالِ»⁴ همه‌ی مردم از عمر عالم‌ترند حتی زنان پرده‌نشین. و یا خلیفه‌ی سوم توبه‌نامه نوشت که کارهای انجام‌گرفته را دیگر انجام نمی‌دهد. در چنین دنیایی که چنین افرادی به اشتباه خود اقرار دارند، ائمه‌علیهم‌السلام می‌فرمایند: اما مان از هر آلودگی و گناه پاک و از هر عیبی مبرا هستند و هیچ‌کس هم نتوانست یک مورد خلاف آن ادعا را در مورد آن‌ها ثابت کند.

حضرت در ادامه می‌فرمایند امام «مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ» مخصوص به علم است و هرکس خواست به واقع به نور علم منور شود باید از مسیر امام به علم برسد. بقیه‌ی عنوان‌ها، یا علم به اعتباریات و مشهورات است و یا فضل است و اطلاعات که حجاب اکبر محسوب می‌شوند.⁵

دشمنان اهل البیت‌علیهم‌السلام بسیار نقشه می‌کشیدند که آن‌ها را در ادعای عالم به همه‌ی آنچه بوده و هست، ناموفق

ابوبکر با او بودم، پس از مقدماتی گفت: دوست داشتم سه کار را انجام نداده بودم و سه کار را انجام می‌دادم: ای کاش خانه‌ی فاطمه را برای هیچ‌چیز بازرسی نمی‌کردم، هرچند در آن را برای نبرد با من می‌بستند. ای کاش فجأة سلمی را زنده نمی‌سوزاندم. ای کاش در روز سقیفه من این کار را به گردن یکی از آن دو، عمر و ابوعبیده می‌انداختم. (تاریخ طبری، ج 4، ص 52- ترجمه‌ی الغدیر، ج 14، ص 2)

4 - الغدیر، ج 6، ص 119.

5 - به کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» از همین مؤلف رجوع شود.

جلوه دهند، ولی همیشه نتیجه برعکس می‌شد. از ابن ابوالعوجاع‌ها بگیرید تا بقیه، یک نقطه‌ی ضعف کافی بود که بساط امانت برچیده شود، چیزی که آرزوی خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بود و هرگز به آرزوی خود نرسیدند. این که می‌بینید با وجود چنان شرایطی، امانت همچنان پایدار می‌ماند برای این است که واقعاً علم از طریق اهل البیت^{علیهم‌السلام} علم حقیقی است. تهمت‌های زیادی زدند ولی نتوانستند شخصیت علمی ائمه^{علیهم‌السلام} را نفی کنند. برای این که کار معاویه را در حذف امام حسن^{علیه‌السلام} توجیه کنند شایع کردند امام حسن^{علیه‌السلام} سیصد زن داشتند تا نتیجه بگیرند حضرت دنبال عیاشی بودند و لذا شایسته‌ی حکومت نبودند ولی با این همه تهمت یکجا نتوانستند سخنی را به امام نسبت دهند که حاکی از ضعف علمی ایشان باشد. در یک نشستی که معاویه با امام حسن^{علیه‌السلام} دارد معاویه می‌داند که ادعای امام حسن این است که همه چیز می‌دانند. از حضرت پرسید می‌دانید این درخت چه تعداد خرما دارد؟ فرمودند بله، چهارهزار و چهار عدد خرما دارد. به کارگزارانش گفت خرماها را بچینند و بشمارند، یکی کمتر از آن تعدادی بود که حضرت فرموده بودند. حضرت فرمودند: آن که به من گفته نه یکی کم می‌گوید و نه یکی زیاد. بررسی کردند دیدند یکی از کارگزاران معاویه یکی از خرماها را

در دست خود پنهان کرده است.⁶ این فکر در جهان اسلام جاری بود که این خانواده در مقام علم کاملاند، معاویه که اعتقاد به این مطلب نداشت گفت یک امتحانی می‌کنیم که نتیجه‌اش آن شد که شد.

«مَوْسُوْمٌ بِالْجِلْمِ» امام مجسمه‌ی حلم است. حلم یعنی امام و امام یعنی حلم. حلم آن حالت روحی است که هیچ جریانی انسان حلیم را از هدف اصلی‌اش باز ندارد. امام آنچنان در افق وظیفه‌ی خود مستغرقند که هیچ جریانی ایشان را از تعادل خارج نمی‌کند به طوری که سراسر حرکات و سکنات‌شان را حلم فرا گرفته حتی در صحنه‌ی کربلا.

«نِظَامُ الدِّین» امام عامل نظام و سر و سامانی دین است و دین بدون امام در انضباطی که باید باشد نخواهد بود. نماز خوانده می‌شود، روزه گرفته می‌شود ولی جهت ندارد. جامعه به آن سویی که باید به شکوفایی برسد نمی‌رسد. «وَعِزُّ الْمُسْلِمِینَ» امام عامل عزت مسلمین است و مسلمانان از طریق مدیریت امام، به آن شخصیتی که باید، دست می‌یابند. نمونه‌ی کوچک آن را در مقایسه‌ی ایران امروز که به فرهنگ امامت مفتخر است با ایران زمان شاه می‌توان یافت. ما در زمان شاه در دنیا به اندازه‌ی یک پوسته‌ی پیاز ارزش نداشتیم. وقتی خارجی‌ها از شما می‌پرسیدند اهل کدام

کشور هستی؟ می‌گفتی I am from Iran . او می‌گفت: oh you are from Iraq شما می‌گفتی من ایرانی هستم، آنقدر ایران برای‌شان ناآشنا بود که می‌گفت فهمیدم اهل عراق هستی. اصلاً نمی‌دانست جایی به نام ایران هست. مقایسه کنید با امروز. در سفر حج وقتی می‌گفتی ایرانی هستم می‌گفتند: خمینی، خمینی، یعنی ما را به امامان می‌شناختند، حال تصور کنید اگر امام یک ملت، انسان معصومی باشد، عزت آن ملت چقدر خواهد بود؟ امروز مردم کوچه و بازار کشورهای مالزی و اندونزی نه تنها ایران را می‌شناسند بلکه ایران را به امامشان می‌شناسند. مشکلی که فرهنگ مدرنیته ایجاد کرده موجب شد که اگر بگوئید ما امام معصوم داریم بگویند خرافه است. در حالی که خداوند ما را متوجه ضرورت وجود او کرده و او را برای ما پرورانده است. آن‌ها طوری موضوع را به حاشیه برده‌اند که روشنفکرهای ما هم جرأت نمی‌کنند بگویند واقعاً خدا در این عالم امام معصومی گذاشته است که تمام مناسبات ما باید بر اساس نظر او تنظیم بشود. چنین فکری را با آن همه پشته‌های منطقی یک نوع آرمانگرایی غیر واقعی می‌دانند، در حالی که بشریت چاره‌ای ندارد جز این که به موضوع امامت به معنای واقعی آن فکر کند. بحمدالله هر قدر ر سوابی نظام سلطه بیشتر شود اندیشه‌ی مقابل نظام سلطه - یعنی شیعه - بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. هیچ‌وقت

آن نگاهی که سعودی‌ها نسبت به اسلام دارند مقابل نظام سلطه نیست تا وقتی در آینده نظام سلطه سقوط کرد چشم‌ها به سعودی‌ها بیفتد. امروز تنها فکری که به قول خودشان رو در روی نظام سلطه ایستاده فقط تشیع آن هم تشیع به قرائت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» است. از آن طرف بخواهند یا نخواهند اسرائیل و نظام سلطه در حال گذران دوران افول خود می‌باشند و طبیعی است هر فرهنگی که افول کرد فرهنگ رقیب جای آن را می‌گیرد.⁷ کافی است ما هوشیار باشیم که نظام سلطه رقیب‌سازی مصنوعی نکند و یک طالبان را روبه روی بوش قرار دهد تا به زعم خودشان ذهن‌های مسلمانان را به سوی طالبان معطوف نمایند، غافل از این که شخصیت گم‌شده‌ی مسلمانان چیزی بالاتر از رهبران طالبان است. طالبانی که مجبور است مردم را با زور اسلحه تابع اهداف خود کند گم‌شده‌ی مسلمانان نیست. ملتی که آرمانشان تا اینجاها بیاید که جز به امام معصوم قانع نشوند آنقدر در جهان عزیز می‌گردند که طالبان هرگز نمی‌تواند ذهن‌ها را از آن‌ها به سوی خود برگرداند. برعکس

7 - توماس فریدمن ستون نویس صهیونیست و آمریکایی روزنامه‌ی هرالد تریبئون و از حامیان حمله به عراق می‌نویسد: «داستان اصلی در خاورمیانه‌ی امروز این است که ایران با هوش و بی‌باک است و آمریکا، احمق و ضعیف با متحدانی سست و متفرق.» (روزنامه‌ی کیهان، چهارشنبه 6 مرداد

روشنفکران کشور ما که عموماً غرب‌زده‌اند، روشنفکران جهان به‌خوبی متوجه آینده‌ی جمهوری اسلامی ایران و فرهنگ تشیع شده‌اند و امیدوار به حضور مکتبی در آینده‌ی جهان هستند که امامش واسطه‌ی فیض بین ارض و سماء است.

هانری کربن، اسلام‌شناس فرانسوی می‌گوید: به عقیده‌ی من تشیع تنها مذهبی است که رابطه‌ی هدایت الهیه را میان خدا و خلق برای همیشه نگه داشته است و به استمرار ولایت اعتقاد دارد... تنها مذهب تشیع است که می‌گوید: نبوت؛ با رحلت حضرت محمد ﷺ ختم شد، اما ولایت که همان رابطه‌ی هدایت و تکمیل است، پس از رحلت آن حضرت هم‌چنان باقی است. حضرت مهدی ﷺ؛ حقیقتی زنده است که هرگز نظریه‌های علمی نمی‌توانند او را از خرافات بشمارند و او را از فهرست حقایق حذف کنند.⁸ رفقای ما می‌گفتند روشنفکران اروپا بسیار مایلند از امام زمان ﷺ برای‌شان گفته شود، بیشترین سؤال‌ها در آن موضوع است و دشمن برای مقابله با تفکر مهدویت تلاش‌های خود را شروع کرده که نمونه‌ی آن فیلم «نوستر آدا موس» بود که نشان می‌دهد یک جوان عرب به عنوان مهدی، نیویورک را که نماد فرهنگ غرب است خراب می‌کند ولی طوری فیلم را تمام می‌کنند که بیننده تصور

8 - تشیع و انتظار، محمدتقی‌خلجی، ص120، چاپ پنجم، نشر پیام اسلام، قم 1381.

می‌کند می‌توان جلوي آن حادثه را گرفت. در آن فیلم و امثال آن می‌خواهند به جهان غرب امیدواری بدهند که با تکنولوژی می‌توان با مهدی موعود^ص مقابله کرد، در حالی‌که گرایش به معنویت و نظر به امامی معصوم چیزی نیست که بتوان آن را از دل مردم بیرون کرد. تفکری که می‌گوید امامی معصوم و حی و حاضر باید مناسبات جهان را در دست بگیرد فکری نیست که بشود دل‌ها را از آن منصرف نمود.

امام؛ عامل نجات جامعه از نفاق

«وَ غَیْظُ الْمُنَافِقِینَ» امام موجب خشم منافقین است. منافقین با حضور فرهنگ امامت عرصه‌ی کار را بر خود تنگ می‌یابند. منافق به کسی می‌گویند که به ظاهر خیلی دیندار است ولی در باطن هیچ تعلقی به دین ندارد. چه فرهنگی می‌تواند فضا را بر منافقان تنگ کند، جز کسی که با حرکات خود دینداری را طوری بنمایاند که قلب‌ها آن را همراهی کنند؟ هیچ جامعه‌ی دینی بدون منافق نیست و این در حالی است که منافقان بیشتر از مومنین واقعی قیافه‌ی دینداری به خود می‌گیرند به همین جهت افراد مذهبی سطحی خیلی سریع فریب آن‌ها را می‌خورند، چون مومنین واقعی برای فرار از ریا دینداری خود را تا آن جا که ممکن است ظاهر نمی‌کنند ولی شخص منافق طوری عمل می‌کند که به ظاهر

از ریا فرار می‌کند ولی در باطن می‌خواهد به شما بفهماند خیلی مسلمان است. طبیعی است شما که دوستدار ایمان هستید به او علاقه‌مند می‌شوید و تحت تأثیر او قرار می‌گیرید و به او میدان می‌دهید و او هم ارزش‌های اشرافی خود را حاکم می‌کند. فقط در صورتی میدان برای چنین افرادی تنگ می‌شود که ملاک‌های معنوی در میان باشد و مثلاً بر روی عدالت و ساده‌زیستی تأکید شود. اگر انسانی به صحنه بیاید با دین‌داری ناب و الهی، میدان برای نفاق تنگ می‌شود چون در این صورت فرهنگ نفاق نمی‌تواند ارزش‌های خود را بر فرهنگ امام معصوم حاکم کند ولی بر خلیفه حاکم می‌کند.

توجه داشته باشید که منافقان در ظاهر خیلی مذهبی هستند به طوری که عموماً چشم‌ها را به خودشان خیره می‌کنند، حتی اگر عرفان مد بشود و جامعه عرفان را ارزش بداند این‌ها عارف هستند. فقط وقتی ایثار و جهاد و عدالت و معنویت و قلب ایمانی اصالت پیدا کند این‌ها به حاشیه خواهند رفت و این‌ها با فرهنگ امامت محقق می‌شود. به عبارت دیگر جریانی میدان را برای نفاق تنگ می‌کند که به ولایت و عصمت وصل باشد. این سخن حضرت را در مورد نقش امامت در هیچ شرایطی فراموش نکنید وگرنه گرفتار چهره‌های گوناگون نفاق خواهید شد. آن قلب نورانی حضرت زهرا(ع) است که به حاکمیت بعد از رسول

خدا ﷻ رو می‌کند و می‌فرمایند: «ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ» در بین شما خار و خاشاک نفاق ظاهر شده است. و روشن می‌کند وقتی امام معصوم از صحنه مدیریت جامعه حذف شود. نفاق جای او را می‌گیرد. آنچنان جو جامعه و نظام ارزشی را تغذیه می‌دهند که به جای احترام به مسئولان نظام اسلامی کاری می‌کنند که مردم آن‌ها را به چشم متهم و مجرم بنگرند و کفار را در چشم‌ها و ذهن‌ها بزرگ جلوه می‌دهند و عموماً سعی می‌کنند کارها جلو نرود. ممکن است بگوئید چرا یقه‌شان را نمی‌گیرند؟ مگر کار آسانی است؟ فقط اگر نظام اسلامی بتواند با نور ولایت، شرایطی فراهم کند که منافق اذیت بشود هنر کرده است و توانسته صحنه را برای جریان نفاق تنگ کند. ولی در هر حال کار پیچیده‌ای است.

در ادامه می‌فرمایند «وَبَوَّازُ الْكَافِرِينَ» امام عامل ریشه‌کن شدن کافران است. قدرت کافر در ازاء بی‌دینی ما است. هر اندازه ما دیندار بشویم کافر ریشه کن می‌شود. لازم هم نیست حتماً با جنگ و جدال طولانی این کار انجام شود، کلاً جنس ضعف ایمانی ما است که به کافر قدرت می‌دهد. انصافاً اگر ما امروز تحت تأثیر تبلیغات و وسایل تجملی غرب نباشیم آیا غرب می‌تواند بر ما آقای کند؟ غرب به شدت محتاج است که کالاهایش را بفروشد، اگر ما بر اساس قناعت و توجه به نیاز

طبیعی با آن ها برخورد می کردیم آیا این همه محتاج غرب بودیم که بر ما آقایی کند و هر روز توان ساختن اسلحه های مدرن تر را پیدا کنند؟ این همه پول از جیب چه کسانی خارج می شود که دنیای کفر را قدرت مند کرده است؟ اگر فرهنگ امام معصوم در مناسبات جوامع اسلامی حاکم بود آیا این همه ضعف از کشورهای اسلامی مشاهده می شد که موجب قدرت دنیای کفر شود؟ به گفته ی دانشمندان؛ «قدرت ابرقدرت ها از آن هایی است که مورد ظلم واقع می شوند ولی مدیحه سرای ظالم هستند».

خداوند به لطف خودش ملت ما را هر چه بیشتر متوجه ارزش نظام امامت بگرداند تا زیباترین سرنوشت را نصیب خود کرده باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه هفتم جایگاه مقام موهبی امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همان طور که مستحضرید حضرت امام رضا ♦ مقام امامت و جایگاه آن را ترسیم و تفسیر فرمودند. تا اولاً: معلوم باشد که بشر در امور مدیریتی جامعه باید به کجا نظر کند. ثانیاً: بتواند بلاهایی را که به جهت غفلت از امام و امامت بر سرش می آید درست تحلیل نماید و بداند ریشه‌ی مشکلات کجا است. به همین جهت بعضی از متفکران وقتی می‌خواهند علت شکست‌های جهان مدرن را تحلیل کنند با هوشیاری تمام، ذهن‌ها را متوجه مدیریتی می‌نمایند که می‌خواهد جامعه را بدون اتصال به عالم قدس مدیریت کند. از آن جایی که این متفکران می‌دانند رمز نجات جامعه کجا است، شکست‌ها را هم درست تحلیل می‌کنند. وگرنه مثل بعضی از روشنفکرها برای رفع مشکل، عامل مشکل را رشد می‌دادند. همین‌طور که با ایجاد سرعتِ بیشتر می‌خواهند مشکلاتی را حل کنند

که شتاب و سرعت ایجاد کرده. آیا علت یک مشکل می‌تواند عامل نفی آن مشکل باشد؟ مدیریت غیر قدسی هر اندازه تلاش کند تا مشکلات به وجود آمده را رفع کند مشکلات جدیدی می‌آفریند.

بحث به این‌جا رسید که حضرت می‌فرماید: «الْإِمَامُ وَاحِدٌ ذَهْرُهُ لَا يُذَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ» امام یگانه‌ی روزگار است، نه کسی در حد او است و نه می‌شود کسی را معادل او دانست و با او مقایسه کرد.

از نکاتی که باید انسان در جان و فکر خود رشد دهد، توجه قلب است در هر موضوعی به جنبه‌ی یگانه‌ی آن موضوع. همان‌طور که انسان در خالقیت، جهت اندیشه‌ی خود را به خالق مطلق می‌اندازد که حقیقت یگانه در امر خالقیت است، در سایر امور هم اگر انسان جنبه‌ی یگانه‌ی آن امر را طلب کند قلب خود را درست جلو برده و آن را طوری تربیت کرده است که خیالات پراکنده نمی‌توانند آن را مشغول کنند. در کمال انسانی هم موضوع همین طور است و هرکس باید به حقیقت یگانه‌ی انسانیت نظر کند که او انسان کامل یا عین کمال انسانی است.

خداوند قلبی به انسان داده که می‌تواند به جنبه‌ی یگانه‌ی موجودات نظر نماید، به طوری که از جنبه‌ی وجود، نظر خود را به وجود مطلق بیندازد و از جنبه‌ی انسانی نظر خود را به انسان

کامل سوق دهد، زیرا وجود هر موجودی به وجود مطلق ختم می‌شود و کمال هر انسانی به انسان کامل. همان‌طور که در خداشناسی باید قلب را طوری تربیت کرد که متوجه وجود مطلق و کمال مطلق شود، باید آن را طوری تربیت نمود که در امور انسانیت متوجه انسان کامل بگردد. دل انسان می‌داند یک حقیقت یگانه‌ای در رابطه با کمال انسانی هست و به طرف آن گرایش دارد زیرا طلب بدون غایت محال است، پس اگر سرشت ما طوری سرشته شده که در انسانیت متوجهی یک انسان یگانه است، نظر به غایتی دارد که در مرتبه‌ی بالاتری از انسانیت قرار دارد. به همین معنی محبت به ائمه علیهم‌السلام در قلب همه‌ی انسان‌ها به صورت مکنون هست و انسان‌ها نظر به حقیقت یگانه‌ای از انسانیت دارند که ائمه علیهم‌السلام مصداق آن می‌باشند. بنابراین ممکن نیست که در انسانیت، یک انسان یگانه‌ای که هر زمانی قلب انسان‌ها به سوی اوست، در عالم نباشد. این همان چیزی است که در برهان عقلی اثبات می‌شود که انسانیت یک حقیقت ذاتی است و نه یک مفهوم اعتباری. مثل دیوار و خیابان نیست که هیچ ذاتی ندارند، بلکه مثل رطوبت است که ذات دارد و در انتها به چیزی ختم می‌شود که عین‌تری است. تری اشیاء به اعتبار ما نیست، به جهت ذاتی است که آن ذات عین‌تری است. از طرفی ذات هر چیزی جنبه‌ی یگانه‌ی آن چیز است و آن ذات، یک

حقیقت یگانه است و لذا از نظر تربودن، دو ذات نداریم. تمام تری ها همان آب است، چیز دیگری جز آب تر نیست. خدلی چیزها مثل روغن و جیوه روان و سیال است ولی هیچکدام تر نیستند. همین طور برای انسان هم یک ذات انسانی هست که تمام انسانیت انسانها به آن ذات انسانی یا انسان کامل ختم می شود.¹ چون انسانیت مُشکک است، یعنی شدت و ضعف دارد، یک حقیقت وجودی است و نه یک مفهوم اعتباری.

انسانیت حقیقتاً یک موجودیت است که دارای شدت و ضعف است اما دیوار شدت و ضعف بر نمی دارد، نمی توانی بگویی این دیوار از آن دیوار از نظر دیوار بودن شدیدتر است. چون دیوار بودن از نظر وجودی چیزی نیست که بخواهد شدت و ضعف بردارد، ماهیتی است که انسانها اعتبار کرده اند. اما «نور» خودش یک چیز است - ما اعتبار نکرده ایم نور، نور باشد - نور یک واقعیت خارجی است، به همین جهت هم شدت و ضعف برمی دارد. هر وقت برای چیزی شدت و ضعف مطرح باشد آن چیز به «وجود» بر می گردد و اگر در مورد انسانیت می توان شدت و ضعف مطرح کرد حکایت از آن دارد که «انسانیت» یک حقیقت وجودی است. به همین جهت می توانیم بگوئیم حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه»

1 - در رابطه با دلایل وجود انسان کامل و ارتباط انسانیت انسانها با او به کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

از فلانی انسان‌تراند. از طرفی از آن جایی که هر ذاتی یک حقیقت یگانه است که پرتوها و جلوات مختلف دارد، انسانیت همه‌ی انسان‌ها پرتو حقیقت انسانیت یا انسان کامل است. همان‌طور که در عالم ماده در مورد آب، تمام تری‌ها به یک تری ختم می‌شود و بقیه‌ی رطوبت‌ها از آن ذاتی است که عین تری است. منتها در مثال آب پرتو و یا جلوه‌ی نازله معنی ندارد برعکس انسانیت یا وجود که هر وجودی از آن جهت که وجود است پرتوی از وجود مطلق است.

امام؛ یگانه‌ی روزگاران

در راستای حقیقت وجودی ذات انسانی و یگانه‌بودن آن حقیقت، حضرت رضا ♦ می‌فرمایند: «الْإِمَامُ وَاحِدٌ ذَهْرُهُ» امام یگانه‌ی روزگارش می‌باشد، یعنی حقیقت یگانه‌ی همه‌ی انسان‌ها به امام برمی‌گردد و لذا نمی‌شود دو امام در هستی باشد.² امام در شرق عالم باشند، غرب عالم از نظرشان مخفی نیست زیرا با هر انسانی به اعتبار انسانیت آن انسان همراه است. همان‌طور که به عنوان مثال هر جا تری باشد آب آنجا است. به اعتبار انسانیت انسان‌ها امام با آن‌ها است و به اعتبار انسان کامل و واسطه‌ی فیض‌بودن نیز حضور دیگری در

2 - ممکن است در یک زمان دو نفر معصوم موجود باشند ولی فقط یک نفر از آن‌ها امام است.

عالم دارد، چون هر موجودی هرچه مجرد تر باشد در عالم حاضرتر است و انسان کامل مجردترین مخلوق است.

همان طور که خداوند به دو صورت نزد شما است، یکی این که تکویناً از خودتان به خودتان نزدیکتر است و فرمود: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»³ و یکی هم تشریعاً از آن جهت که ما خود را به خدا نزدیک کرده ایم و با رفع حجاب ها و دفع رذائل اخلاقی به قرب الهی نایل شده ایم. خدا که بخواهد به ما نزدیک باشد رفع حجاب نیاز ندارد، به اعتبار مجرد مطلقش از همه چیز به ما نزدیکتر است. اما ما که بخواهیم به خدا نزدیک شویم باید خود را شایسته ی چنین نزدیکی بگردانیم. این مسئله در مورد امام هم هست که از یک جهت چون امام واسطه ی فیض است و مجردترین مخلوق می باشد از هر چیزی به اشیاء و افراد نزدیکتر است، اما از جهت انسانیت، هرکس هر اندازه ای که از صفات حیوانی فاصله گرفته و از صفات انسانی برخوردار شده باشد به انسان کامل نزدیک خواهد شد. برای این که بتوانیم به وجود مقدس امام نزدیک شویم باید منیت هایمان را زیر پا بگذاریم.

وقتی حضرت می فرمایند: «الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ» می خواهند دریچه ای از معارف را بر روح ما بگشایند که چگونه حقیقت

انسانیت یک حقیقت یگانه است. در ادامه می‌فرمایند: «لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ» هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام و جایگاه امام نزدیک بشود و معادل او قرار گیرد، چون در رابطه با ذات انسانی جز یک حقیقت به نام انسان کامل در عالم نیست. موجود دیگری نمی‌تواند در کنار حقیقت نوری انسان کامل قرار گیرد. تنها قاعده‌ی تابع و واصل در این رابطه معنی می‌دهد، که اگر کسی خواست از انوار آن مقام بهره‌مند شود باید از نظر قلبی، خود را تابع صاحب آن مقام بگرداند و به کمک حُبّ به آن مقام از آن نور استفاده کند. فرهنگ عرفانی تشیع به خوبی روشن می‌کند هرکس از نظر درجه‌ی کمال در کجا است و همه به دنبال آن هستند که از خوب‌ها پیروی کنند تا وارد سلسله‌ای شوند که به واسطه‌ی فیض هستی ختم می‌شود و در این دیدگاه قصه‌ی تابع و واصل یا اصحاب یمین یعنی شیعیان و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ یعنی ائمه علیهم‌السلام پیش می‌آید.

امروزه دنیا در ظلمات است چون هیچ‌کس نمی‌داند چرا باید از دیگری پیروی کرد و قواعد پیروی صحیح از دست رفته است. آیا می‌توان به جهت آن که فلانی با سوادتر از بقیه است از او پیروی کرد؟ مگر سواد و علم حصولی موجب اتصال انسان به حقیقت است؟ مسیر صحیح آن است که انسان از کسی پیروی کند که واصل است و قلبش با حقیقت

عالم متحد است و وجودش پرتو نور آن حقیقت است. همان‌طور که امیرالمؤمنین ♦ تابع پیامبر ﷺ بودند و می‌فرمودند: من بنده‌ای از بندگان محمد ﷺ هستم.⁴ چون سعی کرده بودند رابطه‌ی تابع و واصل را بین خود و رسول خدا ﷺ برقرار کنند، حضرت پیامبر ﷺ را واصل می‌دانستند چون جان‌شان در همه‌ی مراتب کمال متصل به منبع کمال است و وقتی تابع آن واصل بشوند و بین تابع و واصل رابطه‌ی نوری برقرار شود، یک نوع سنخیت پدید می‌آید که یکی می‌شود شهر علم و دیگری دروازه‌ی آن می‌شود.

این دیگر مرید و مریدبازی و این‌گونه کارها نیست، یک رابطه‌ی نوری است که متأسفانه آن فرهنگ فعلاً گم شده است به طوری که مردم بصیرت شناخت اهل بصیرت را از دست داده‌اند، چیزی که شهدای ما داشتند و به کمک آن حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» را یافتند و به واقع تابع ایشان شدند و برکات فوق‌العاده‌ای نصیب خود کردند. بحمدالله در نظام ولایی جمهوری اسلامی هنوز این راه باز است ولی فرهنگ فهم آن نهادینه نشده است و گرنه جوانان ما از تذهبا راه نجات زمانه بهترین بهره را می‌بردند. همین‌طور که عده‌ای سرمست برکات تبعیت از ولایت امر خود هستند، طوبی لهم. این راه اگر شناخته و طی شود بسیار بهتر از این است که برای شما برای

انجام عملی نیک صد دلیل بیاورند تا عقل شما قانع شود. این بد نیست ولی بدانید که:

عقل به کنار جو پی دیوانه‌ی پابرنه از
 بـلـ مـگـشـت حـوی گـزـشـت
 مشغول دلیل شدن یعنی راه را کورمال
 کورمال و عصازنان طی کردن. ولی اگر
 انسان برسد به جایی که تابع انسان
 کامل شود با نور او جلو می‌رود. کافی
 است امام و جایگاه او را بشناسیم و
 کسی را در عرض او ندانیم و نظرها را
 به او بدوزیم زیرا بنا به فرمایش
 حضرت رضا: «وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ» هیچ
 عالمی هیچ وقت معادل امام نیست «وَلَا
 يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ» و کسی نمی‌تواند در
 جایگاه او قرار گیرد و گفته شود این
 آقا پیر شده و دیگری جای او قرار
 گیرد. این‌ها مربوط به علوم بشری است
 و انسان‌هایی که اطلاعات خود را در
 حافظه دارند، ولی برای کسی که وصل به
 نور حقیقت است این حالات پیش نمی‌آید.
 آری هم مجتهد علوم دینی پیر می‌شود هم
 فیزیکدان علوم جدید اما در مورد امام
 این حالات نیست تا کسی بَدَل امام باشد.
 همین که امام قبلی می‌روند، امام بعدی
 زمینه‌ی امامت را دارند تا نور امامت
 را بگیرند و ارائه دهند، چون رابطه‌ی
 آن‌ها با خدا رابطه‌ی نوری است و در
 مقام حقیقت انسان یا انسان کامل که
 همان اولین مخلوق است قرار دارند.
 امام واسطه‌ی فیض الهی است لذا «وَلَا
 لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ» برای او مثلی و

نظیّری در بین بشر نیست. به قول فیلسوفها «صِرْفُ الشَّيْءِ لَا يَتَكَوَّرُ وَ لَا يَتَثَنَّى»⁵ صرف شیء و ذاتی هر چیز نمی‌شود مکرر باشد تا علاوه بر خودش شیء دیگری از جنس خودش در کنارش قرار گیرد. وقتی روشن شد انسانیت ذاتی دارد که آن عین الانسان است دیگر آن ذات نظیّری نخواهد داشت. غفلت از این فرهنگ برای بشر جز سرگردانی به‌بار نیاورده است. این‌که ما معتقدیم اگر بعد از رحلت رسول خدا ﷺ علی ♦ حاکم شده بود جهت تاریخ غیر از این بود، به جهت جایگاه حضرت علی ♦ در عالم هستی است. به عنوان نمونه در دنیای امروز با این‌همه شلوغی افکار، وقتی شیعه چهار کلمه حرف می‌زند همه مجبورند در موردش فکر کنند. اگر در صدر اسلام با آن زمینه‌ای که فراهم شده بود به جای رجوع به یونان، به اهل البیت^{علیهم‌السلام} رجوع شده بود حساب کنید امروز چه موضوعاتی در اندیشه‌ی مردم جهان جریان داشت.⁶

5 - تمهیدالقواعد، ابن ترکیه، ص 256.

6 - بنا به فرمایش مقام معظم رهبری «حفظه الله»: «مسئله غدیر، صرفاً یک مسأله‌ای که ما جمع شیعه به آن اعتقاد داریم و یک عده از مسلمان‌ها هم به آن اعتقاد ندارند، این نیست. در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آن‌چنان که تدبیر شده بود - تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی- عمل می‌شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می‌شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم.» غدیر سال 1384.

بشر باید متوجه باشد حقیقت انسانی در عالم هست که باید مرجع همه‌ی دل‌ها و اندیشه‌ها باشد. آن مقام، مقامی نیست که افراد دیگری بتوانند در آن قرار گیرند. عنایت داشته باشید وقتی یک اندیشه‌ی بزرگ وارد گفتمان جهان شد، جهان به سوی تعادل می‌گراید و افراد از انحرافات در امان می‌مانند. در آن صورت غرب و شرق نیز موقعیت خود را بازخوانی می‌کنند. وقتی مردم از امامی که واحد دهر است محروم شدند نیاز خود را با نمونه‌های دیگری پر می‌کنند که چنین جایگاهی را در هستی ندارند، «سنت آکوئیناس» را به‌جای امام معصوم می‌نشانند - راهبی که از چهار سالگی تحت تربیت کلیسا قرار می‌گیرد - با این‌همه از سخنان آکوئیناس معلوم است که به دنبال یک شخصیت معصوم است، چون اوست که می‌فهمد اندیشه‌ی خودش برای راهنمایی جهان مسیحیت کافی نیست و از طرفی جهان مسیحیت جز به او نظر ندارند. در حالی که معصوم چیز دیگری است و به واقع «وَلَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ» نه برای او می‌توان بدلی یافت و نه مثل و مانندی.

امام و علم غیر اکتسابی

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ» امام به فضلی خاص مخصوص است و تمام فضلی که امکان دارد خداوند به کسی بدهد به

امام داده است. تأکید می‌فرمایند: «مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اِكْتِسَابٍ» بدون آن که امام بتواند به خودی خود آن را کسب کند. اینجا است که ذهن عزیزان باید با دقت بیشتر موضوع را دنبال کند. امام با طرح این نکته خبر از آن می‌دهند که ظرف و کمال امامت را خدا به آن‌ها داده است. لذا در ادامه می‌فرمایند: «بَلِ اخْتِصَاصُ مَنْ الْمُفْضَلِ الْوَهَّابِ» بلکه این یک چیز اختصاصی است از طریق آن که می‌بخشد و بدون استحقاق هم می‌بخشد. به این معنی که امامت از طریق آن فضل دهنده‌ای که هبه می‌کند، هبه شده است. چون اگر مقام امامت، اکتسابی می‌بود و امام به تدریج به علوم خود دست می‌یافت و به مرور به کمال می‌رسید، در هر مرحله از کمال نسبت به مرحله‌ی بعد ناقص بود و اگر امامی که می‌خواهد نمونه‌ی کامل زندگی باشد ناقص باشد به همان اندازه بشریت گمراه می‌شود و هیچ‌وقت بشر با عالی‌ترین نحوه‌ی وجود انسانی روبه‌رو نخواهد بود و امام به همان اندازه انسان‌ها را به عالی‌ترین شکل از زندگی نمی‌تواند دعوت کند. اگر خداوند امام را طوری به بشر بدهد که به تدریج کامل شود عملاً بشر سرگردان خواهد بود، چون هیچ وقت نمی‌داند با کدام درجه از کمال امام روبه‌روست. در آن صورت با امامی روبه‌رو هستیم که قبلاً یک شکل سخن می‌گفت و بعداً که کامل‌تر شده طور دیگری می‌گوید. به همین جهت است که

امام می‌فرمایند: کمال امام اکتسابی نیست و موهبی است، چون لازمه‌ی هدایت الهی جز این نمی‌تواند باشد.

ممکن است اشکال پیش بیاید که اگر امام از اول کامل و معصوم باشد پس دیگر چرا امامان عباداتی آنچنان طاقت‌فرسا دارند؟ که قبلاً عرض شد آن عبادات جهت حفظ عصمت است و تأکید شد سخت‌ترین کار زیر این آسمان حفظ عصمت می‌باشد و امامان در عین داشتن حالات انسانی مثل غضب و شهوت و نیاز به نان و امثال آن و انواع درگیری‌هایی که در زندگی زمینی هست، باید عصمت خود را حفظ کنند زیرا خداوند هیچ کدام از زمینه‌هایی که عصمت را از انسان می‌گیرد از امامان نگرفته و آن‌ها باید عصمت خود را حفظ کنند. این است که حفظ عصمت نیاز به عباداتی آنچنانی دارد و کمال امام به حفظ آن عصمت است و همین‌که تمام عمر باید عصمت خود را حفظ کنند برای آن‌ها کمال حساب می‌شود و نفس ناطقه‌ی آن‌ها جهت ترک بدن به کمال لازمه‌ی خود می‌رسد. درست است که کمال، کمالی است موهبی، ولی امام باید در نظام تشریع آن را وارد شخصیت خود کند و در چنین شرایطی با حفظ دستورات الهی آن عصمت را حفظ نماید تا آن کمال سرمایه‌ی شخصیت فردی او شود و نفس ناطقه‌ی حضرت به این معنی از جذبه‌ی بالقوه به حالت بالفعل در آید و در وقت خود بدن را ترک کند. پس امامان در یک ساحت در مقام بالفعل و

در یک ساحت در مقام بالقوه هستند. هنر امامان آن است که در ساحتی هم که در مقام بالقوه هستند مطابق ساحتی عمل می‌کنند که در مقام بالفعل می‌باشند و معنی این که عرض شد حفظ عصمت با داشتن حالات انسانی، سخت‌ترین کار زیر آسمان است، به این معنی است. پس آن اشکال هم پیش نمی‌آید که یکی بگوید اگر امام از اول معصوم است پس عبادات به چه کارشان می‌آید، و چرا بیشتر از سایر مؤمنین عبادت می‌کنند. اهل سلوک در این رابطه گفته‌اند:

محنت قرب ز بُعد جگر از هیبت الهیست در قرب همه نیست در بُعد جز می‌فرمایند: خیلی سخت است که سالک خود را در قرب نگه دارد. چون تا وقتی هنوز در قرب نیست امید رسیدن دارد و لذا اگر معصیتی مرتکب شد توبه می‌کند و مجاهده را ادامه می‌دهد ولی در مقام قرب اگر یک خطا بکند از آن حالت محروم می‌شود.

در جمله‌ی حضرت امام رضا ♦ هر اندازه تدبّر شود ابواب بیشتری از معارف الهی برای ما باز می‌گردد. باز از خود بپرسید چرا در آخر جمله‌ی خود فرمودند: «بَلِّ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ» و تأکید کردند مقام امامت یک فضیلت خاصی است که با طلب و اکتساب به دست نمی‌آید بلکه از طریق فضل‌کننده‌ای که وهّاب است به امام رسیده و بعد به زیبایی تمام نتیجه

می‌گیرند که: «فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ
الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ» چه
کسی با این توضیحات می‌تواند امام را
بفهمد؟ چه رسد که تصمیم بگیرد به جای
او قرار گیرد و جامعه را مدیریت کند.
چه کسی می‌تواند حقیقت صفت امام را
بفهمد؟ «أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ» یا به کنه وصف
او دست یابد؟ درک کردن مقام امام با
فهمیدن مقام امام فرق می‌کند. ما
مفهوم خدا را می‌توانیم بفهمیم اما
نمی‌توانیم خدا شویم، درک مقام، غیر
از فهم مفهومی آن مقام است. هیچ
عارفی نمی‌تواند مقام عارف دیگر را
درک کند مگر این که در مقام آن قرار
بگیرد، چون مقام، مقام وجودی و قلبی
است. در مورد امام نیز هیچ‌کس
نمی‌تواند امام را درک کند مگر امامی
که اهل شهود آن مقام است. در مورد
امور قلبی قاعده این‌طور است که اهل
دل درک می‌کنند فلانی در چه مقامی از
وصل قرار دارد و یا متوجه می‌شوند کشف
فلانی زلال‌تر از کشف خودشان است و چون
کشف او را زلال‌تر از کشف خود می‌یابند
تابع او می‌شوند.

علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند: آخر
عمر که مرحوم قاضی مریش بودند
خدمتشان می‌رفتیم و کتاب «فتوحات
مکیه» محی‌الدین بن عربی را می‌خواندیم و
مرحوم قاضی آن‌ها را تأیید می‌کرد و
محو سخنان او می‌شد. عیال مرحوم قاضی
به علامه گفته بودند تا شما اینجایید
و این کتاب را می‌خوانید آقا سرحالند.

اما بعد که می‌روید همین‌طور درد می‌کشند. چون وقتی که پای انکشاف به میان آمد دیگر بدنی نمی‌ماند که آدم درد آن را احساس کند. علت آن که فتوحات را می‌خوانند چون با فتوحات آن عارف، متذکر مقام کشفی خود می‌شدند. امیرالمؤمنین ♦ با ارتباط با کشف محمدی ﷺ به سر می‌برند. چقدر خوب است انسان با رجوع به قرآن و روایات با کشف انسان‌های معصوم، قلب خود را تغذیه و متذکر کند. این که بعضی از عرفا و علمای بزرگ این همه ارادت به اهل البیت علیهم‌السلام دارند چون نگاه خود را درست کرده‌اند و متوجه شدند آن‌ها واصل‌اند و لذا خود را در مقام تابع قرار می‌دهند. در رابطه با عدم درک مقام امام می‌فرمایند: «ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدَبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ وَ فَحَمَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ» در توصیف شأنی از شئون یا فضلی از فضائل امام، عقل‌ها گم گشته و خرد‌ها سرگردان و مغزها حیران و سخنوران ناتوان و شاعران خسته و ادیبان ناتوان و زبان‌آوران وامانده و دانشمندان درمانده و همه به ناتوانی خود معترفند. یعنی همه که جمع بشوند با تمام قدرت نمی‌توانند یک فضلی از فضائل امام را بگویند.

خداوند به نور خود جامع‌ه‌ی ما را متوجه جایگاه امامان بگرداند تا

شرایط تحقق جامعه‌ی اسلامی فراهم گردد
و بستر وقوع بندگی خدا ظهور کند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ی نهم امام و جوابگویی به عالیترین نیاز در نظام احسن

بسم الله الرحمن الرحيم

◆ ملاحظه فرمودید که حضرت امام رضا در تبیین مقام امام، سخن را به اینجا رساندند که علم امام علمی است موهبی و این یکی از اصول تفکر شیعه است. اگر کسی نسبت به مقام علم امام، به این درجه از معرفت دست نیا بد عملاً فرهنگ تشیع را نشناخته است و به این معرفت دست نیافته که انسان‌هایی با چنین خصوصیتی باید در عالم باشند که از همان ابتدا وقتی ما به عنوان امام با آنها روبه‌رو می‌شویم با انسان کامل که در همه‌ی امور از جمله در معرفت قلبی کامل‌اند، روبه‌رو شده‌ایم. علم اکتسابی که با تعلیم و تعلّم به دست آید دو خصوصیت دارد اولاً: علم به مفهوم پدیده‌ها و حقایق است و انسان با جنبه‌ی وجودی و نوری معلوم مرتبط

نیست. ثانیاً: تدریجی است. به این صورت که انسان چیزهایی را می‌داند و چیزهایی را نمی‌داند. علم امام نه مفهومی است و نه اکتسابی و امام با وجود حقیقت به طور کامل مرتبط است. علم اکتسابی و مفهومی با تفکر به دست می‌آید و علم حضوری با قلب آماده. باید قلب از میل‌های باطل و توجهات انحرافی آزاد باشد تا آمادگی تجلی انوار الهی بگردد. به همین جهت آن علم نور است،¹ نور اگر چه شدت و ضعف دارد ولی مثل علم اکتسابی نیست که اول و آخر و تدریج برایش مطرح باشد، هر چند اجمال و تفصیل دارد. انسان مؤمن اگر با قلبش به لطف الهی به نور خدا رسید دیگر قلبش خدایی است، هرچند در معرفت قلبی به خدا شدت و ضعف پیدا می‌شود ولی در هر حال در این نوع معرفت «وجود» معلوم نزد عالم است. مثل راه رفتن نیست که هر قدمی بردارید یک مقدار از جاده طی شود ولی در بین راه هیچ آنسی با مقصد نداشته باشید. در علم حضوری مقصد نزد خود شما است هرچند ممکن است بین شما و او حجاب باشد و کامل رخ ننمایاند. وقتی علم حضوری، علم به وجود حقایق شد با توجه به این که حقایق مجردند

1 - حضرت صادق ♦ در توصیف علم می‌فرمایند: «العلم نور یَقْذِفُهُ اللهُ فِی قَلْبِ مَنْ یُشَاءُ» علم نور است، خداوند بر قلب هرکس خواست می‌اندازد. (مصباح الشریعه، ص 16)

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 179
نظام احسن

فقط بحث ظهور و خفا و شدت و ضعف مطرح خواهد بود. وقتی شما با نور بی‌رنگ ضعیف، صندلی را نگاه کنید، هم‌هی صندلی را می‌بینید نه نصف آن را منتها هرچه نور شدیدتر بشود صندلی را واضح‌تر می‌بینید، به عبارتی اجمال تبدیل به تفصیل می‌شود.

وقتی متوجه تفاوت علم حصولی با علم حضوری شدیم متوجه می‌شویم حتماً علم امام باید حضوری و قلبی باشد. نکته‌ی دوم این‌که علم امام در عین قلبی بودن، موهبی است و لذا این‌طور نیست که مثل علم حضوری عرفاً با تزکیه از اجمال به تفصیل در آید، بلکه در تفصیل محض است و فقط با مجاهده حفظ می‌شود. از ابتدا هم‌هی نور به طور کامل و اکمل در قلب امام دمیده می‌شود و امام آن نور فوق‌العاده را با عبادات شرعی حفظ می‌کند و این حکایت از جایگاه عظیم عبادات دارد.

یکی از خطراتی که ما شیعیان را تهدید می‌کند عدم آگاهی کامل به جایگاه معرفتی عقایدمان است و این‌که از نظر معرفتی جایگاه امان را در عالم شناسیم و بگوئیم چون پیامبر[✕] تعریف امیرالمؤمنین[◆] را کرده‌اند ما هم ایشان را می‌پذیریم. با این‌که در متون روایی دعوت شده‌ایم در مورد مقام امان تدبّر و تفکر کنیم ولی تفکر لازم را انجام نمی‌دهیم و از خود نمی‌پرسیم چرا ادامه‌ی نور نبوت باید از سنخ همان نوری باشد که نبی مکرم[✕]

به آن منور بودند و چرا هستی بدون حجت خدا ویران می‌شود؟ باید معتقد به مقام امام باشیم، وقتی معتقد به آن مقام شدیم نه‌تنها مصداق آن را جز اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} نمی‌دانیم، بلکه نگاه ما به آن‌ها نگاه دیگری خواهد بود. اگر متوجه شدیم هستی ظرفیت و جود چنین انسان‌هایی را دارد، محال است مصداقی غیر از اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} برای آن داشته باشیم. مشکل بشر این است که هنوز نرسیده است که محال است جهان بشری بدون چنین امامانی سر به سلامت ببرد، همین‌طور که تن انسان با نظم خاصی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد و در صورتی آن نظم را دارا است که نفس ناطقه‌ی انسان عاقلانه آن بدن را تدبیر کند و در آن جریان داشته باشد. ملاحظه می‌کنید که در بدن جای گوش‌ها و ابرو و بینی و لب و چانه و سینه بسیار دقیق و عاقلانه تعیین شده است. اگر گردن شما همان قطری را که حالا دارد داشت ولی ستون فقرات و شکل دست و پاها طوری بود که مجبور بودید مثل چارپایان حرکت کنید، چیزی نمی‌گذشت که استخوان‌های گردنتان خراب می‌شد. چون توانایی‌های ماهیچه‌های گردن انسان در آن حدی است که می‌تواند سر را روی ستون فقرات قرار دهد، اگر بنا بود مثل چارپایان حرکت کند باید ماهیچه‌های گردن او مثل ماهیچه‌های گردن گاو باشد، همین‌طور که بدن گاو نیز با عقل خاصی شکل پیدا کرده است.

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 181
نظام احسن

این‌ها نشان می‌دهد یک عقلی در عالم جاری است که وقتی بنا است موجودی علف بخورد تا علف‌ها تبدیل به گوشت و شیر شود، باید آن موجود آن بدن را داشته باشد که دارد. همان عقل که بدن شما را شکل مخصوص داده، در درون شما حس و خیال شما را مدیریت می‌کند. شما دفعه‌ی اول که دستتان را به بخاری می‌گذارید و می‌سوزد، عقل می‌فهمد که رابطه‌ی بین این سوختن و این بخاری هست و از این طریق حرکات شما را مدیریت می‌کند. این عقل در همه‌ی بدن برای مدیریت سایر اعضاء جاری است.

همین‌طور که ما به کمک عقل امکان ادامه‌ی حیات داریم، هستی هم به کمک یک عقل کلی به حیات خود ادامه می‌دهد که به آن حجت الهی می‌گویند. هستی به کمک حجت الهی می‌تواند بستر زندگی و تعالی انسان‌ها باشد. هر روزی که ما در هستی امام نداشته باشیم مثل این است که عقلمان را به کار نمی‌اندازیم. هستند آدم‌هایی که عقلشان را به کار نمی‌اندازند و خیالاتی زندگی می‌کنند و به هلاکت می‌افتند. این‌که خداوند می‌فرماید: «الْجُزْءُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»² حجت الهی، قبل از هر مخلوقی و همراه آن و بعد از آن هست، حرف بسیار عمیقی است. به یک معنی همان فرمایش پیامبر خدا ﷺ است که

فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»³ اولین مخلوقی که خداوند خلق کرد نور من بود. یعنی اول باید حجت باشد تا با به وجود آمدن مخلوقات مدیریت الهی در میان باشد و بعد هم که بمیرند باز حجت هست چون حجت فوق نسلها است. عرضم اینجا است که اگر ما این معارف را درست مطرح کنیم و تصور صحیحی از آنها به مردم بدهیم وقتی می‌پرسند مصداق این حجت چه کسی است؟ با اندک مقایسه می‌پذیرند جز اهل البیت^{علیهم‌السلام} کس دیگری نمی‌تواند مصداق چنین مقامی باشد.

حضرت رضا ♦ در توصیف امام می‌فرمایند: بشریت برای زندگی خود نیاز به یک شخصیتی دارد که هیچ عیبی نداشته باشد و هیچ جهلی در شخصیتش نباشد. حال که بنا است چنین کسی را داشته باشیم و به او نیاز داریم خدا هم این نیاز را برآورده می‌کند. فقط این سؤال پیش می‌آید چگونه می‌توان چنین فردی را تشخیص داد؟ امام رضا ♦ می‌فرمایند: «فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ» چه کسی در آن حد است که بتواند امام را بشناسد و عمق صفت او را درک کند؟ «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ» داشتن چنین معرفتی برای مردم عادی خیلی دور است، «ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ» در شناخت امام عقل‌ها حیران و خرد‌ها در می‌مانند «وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ» و عقل‌ها حیران می‌شوند «وَ

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 183
نظام احسن

حَصِرَتْ الْخُطَبَاءُ» آن خطیبانی که به
بهترین نحو می‌توانند مطالب خود را
بیان کنند در این مسئله فرو می‌مانند.
«وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ» و شعرائی که
زیباترین احوالات روحانی را می‌توانند
بیان کنند در این مورد گنگ می‌شوند.
چون هر لفظی جهت و صف امام انتخاب
کنند امام بالاتر از آن است «وَعَجَزَتْ
الْأَدْبَاءُ» ادبا عاجز می‌شوند. «وَعَيِدَتْ
الْبُلْغَاءُ» افراد بلیغی که می‌توانند
خیلی رسا مطلب را برسانند در این
مسئله ناتوان می‌شوند. «وَفَحَمَّتِ
الْعُلَمَاءُ» علماء در می‌مانند. «عَنْ وَصَفِ
شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ» نه
این که در وصف امام این‌چنین عاجزند،
در وصف شأنی از شئون امام و فضلی از
فضائل امام این‌چنین ناتوان اند. چون
امام یکی از اوصافش کمال مطلق حلم
است در موطن مخلوق. چه کسی به کمال
مطلق حلم دست یافته تا بخواهد آن را
تبدیل کند؟ صبر مطلق، عبودیت مطلق
همه از صفات انسان کامل است و بسیار
سخن منطقی است که می‌فرمایند هیچ‌کس در
هر رتبه از توانایی هم که باشد هیچ
شأنی از شئون امام را نمی‌تواند توصیف
کند. اگر با دقت در سخنان حضرت تأمل
بفرمائید تصدیق می‌کنید که خطبه‌ی
بسیار عمیقی است.

اول باید روشن شود آیا جهان نیاز
به چنین شخصیتی دارد؟ به این معنی که
آیا بدون چنین مدیریتی مردم جهان به
استعدادهایی که باید شکوفا کنند

میرسند؟ مثل این است که شما بگوئید آیا من بدون عقل میتوانم استعدادهايم را شکوفا کنم؟ ابتدا باید این موضوع دقیقاً تبیین شود. مصیبت جهان اسلام این بوده که نخواستند سخنان حضرت زهرا(ع) را در مسجد مدینه درست بفهمند که حضرت فرمودند بدون حاکمیت علی(ع) در بستر شریعت محمدی(ص) بشر هیچ نتیجه‌ای از زندگی خود نمی‌گیرد. غم حضرت زهرا(ع) این است که اگر حجت الهی از میدان تصمیم‌گیری جامعه حذف شود به همان اندازه، «لَسَاخَتِ الْأَرْضُ» زمین ویران می‌شود. این حرف عمیقی است، واقعاً با حذف حجت خدا زمین و زمان به هم می‌خورد، همین‌طور که امروزه به هم خورده و هیچ جای امنی در عالم نیست که انسان‌ها بتوانند به سوي تعادل لازم جلو بروند.

به همان اندازه که ما شیعیان نیز تحت حاکمیت تاریخی تفکر اهل سنت هستیم از نور مدیریت امام معصوم محروم شده‌ایم. هنر حوزه‌های علمیه و علماء در این بود که نگذاشتند فرهنگ تشیع فراموش شود ولی ما هنوز در نظام اجتماعی خود از غدیر استفاده نکرده‌ایم. آیا آن نسبتی که در حال حاضر با اباعبدالله(ع) و کربلا داریم نسبت به غدیر و اصرار بر حاکمیت امامت داریم؟ آری نور بزرگی در افق تاریخ در حال طلوع است ولی این غیر از آن است که قلبها هم فرهنگ امام معصوم را

۱ امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در ۱۸۵
نظام احسن

لمس کنند و با حکم انسان کامل مرتبط باشند. روحانیتی که در حضرت علی ♦ بود و شیعیان چنین صفاتی را در مدعیان جانشینی پیامبر خدا ✕ ندیدند. نمونه‌اش را شما در تاریخ صدر اسلام پس از رحلت رسول خدا ✕ ملاحظه می‌کنید که چطور حضرت علی ♦ جواب سؤال‌های محققین سایر مذاهب را که به مدینه می‌آمدند می‌دادند، سؤال‌هایی که غیر علی ♦ هیچ‌کس توان جواب‌دادن آن‌ها را نداشت. حتی حضرت در یک جلسه‌ای که سران مهاجرین و انصار جمع بودند بدون هیچ مقدمه و یادداشتی خطبه‌ای بی‌نقطه‌ای ایراد کردند تا معلوم شود ایشان از افق دیگری مدد می‌گیرند.^۴ به گفته‌ی یکی از بزرگان حضرت با ایراد آن خطبه می‌خواستند نشان بدهند فرق بین کسی که خداوند برای مدیریت جهان اسلام پرورانده با کسی که سقیفه انتخاب کرده از زمین تا آسمان است. فرض می‌گیریم بنده و جناب‌عالی بخواهیم چند جمله‌ی بی‌نقطه بگوییم، برای آن‌که حروف بی‌نقطه را انتخاب کنیم دیگر نمی‌توانیم جملات معنی‌داری بگوئیم، مجبور می‌شویم حرف‌های سطحی بزنیم. در حالی که در آن خطبه چنین نیست یک مرتبه حضرت بلند می‌شوند و آن خطبه را با محتوای کاملاً حکیمانه ایراد می‌کنند. معلوم است قضیه، یک قضیه‌ی

^۴ - مرحوم مجلسی قسمت اول خطبه را در بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۳ آورده‌اند.

الهي است و بايد خالق آن حروف و جملات، خالق هستي باشد که آن حروف را بر زبان مبارک حضرت جاري کرده است. اينکه مي‌بينيد علماي ما به اين چيزها نمي‌پردازند چون مربوط به همان زمان بوده، آنچه من و شما گم کرده ايم اين باور است که بدون امام نمي‌شود زندگي کرد و فکر نکرده ايم چرا روايت مي‌فرمايد: «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»⁵ اگر حجت نباشد زمين و زمان به هم مي‌خورد، تحليلي درست از گسستگی‌هاي امروز جهان نداريم و راز مسئله را در نبودن امامي نمي‌دانيم که اگر همهي اهل نظر جمع شوند نمي‌توانند شأني از شئون آن امام را توصيف کنند.

غير اعتباري بودن امامت

اكثرأً موضوع امامت را يك موضوع اعتباري مي‌دانند و نه يك حقيقت جاري در هستي که مي‌شود به آن نور متصل شد و از ولايت قدسي امام بهره گرفت. اين که از طريق علم کلام ثابت مي‌کنيم حق با شيعه است غير از آن باوري است که براي امام در عالم تکوين، حقيقتي آسماني قائل باشيم. فراموش نفرمائيد آن چه در غدير طرح شد حکم الهي بود تا قاعده‌ي عالم تکوين در امور تشريعي جامعه جاري گردد، نه اين که صرفاً

5 - سيد محمد حسيني همداني، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج 6، ص 100.

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 187
نظام احسن

انتصابی از طرف رسول خدا ﷺ⁶ بود. در
غیرقا عده‌ی عالم قدس ظهور خارجی

6 - در رابطه با انتصاب علی ♦ به امر الهی از
جابر جعفی داریم که می‌گوید: «قَرَأْتُ عِنْدَ أَبِي
جَعْفَرٍ ♦ قَوْلَ اللَّهِ «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» قَالَ بَلَىٰ وَ اللَّهِ
إِنَّ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا وَ شَيْئًا وَ شَيْئًا وَ لَيْسَ حَيْثُ
ذَهَبْتُ وَ لَكِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَمَرَ
نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُظْهِرَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ ♦ فَكَرَّ فِي عِدَاوَةِ قَوْمِهِ لَهُ
وَ مَعْرِفَتِهِ بِهِمْ وَ ذَلِكَ لِذِي فَضْلِهِ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَرِي
جَمِيعِ خِصَالِهِ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بِمَنْ
أَرْسَلَهُ وَ كَانَ أَنْصَرِ النَّاسِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ أَقْبَلَهُمْ
لِعِدْوِهِمَا وَ أَشَدَّهُمْ بُغْضًا لِمَنْ خَالَفَهُمَا وَ فَضَّلَ عِلْمَهُ
الَّذِي لَمْ يُسَاوِهِ أَحَدٌ وَ مَنَاقِبَهُ الَّتِي لَا تُحْصَى شَرْفًا
قَلَمًا فَكَرَّ النَّبِيُّ ﷺ فِي عِدَاوَةِ قَوْمِهِ لَهُ فِي هَذِهِ
الْخِصَالِ وَ حَسَدِهِمْ لَهُ عَلَيْهَا ضَاقَ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ أَنَّهُ
لَيْسَ لَهُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ شَيْءٌ إِنَّمَا الْأَمْرُ فِيهِ إِلَيَّ اللَّهُ أَنْ
يُصَيِّرَ عَلِيًّا وَصِيَّهُ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ فَهَذَا غَنَى اللَّهِ وَ
كَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ
يَجْعَلَ مَا أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ قَوْلُهُ مَا
آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا» (بحار الانوار، ج 25، ص 337). خدمت حضرت باقر ♦
این آیه را خواندم «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» که
خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: برای تو از امر
هیچ چیز نیست، فرمود آری به خدا قسم برای او از
امر مقداری و مقداری و مقداری است، آن طور که تو
گمان کرده‌ای نیست ولی من برای تو توضیح دهم که
خداوند بزرگ وقتی به پیامبر دستور داد که خلافت و
ولایت علی ♦ را اظهار نماید پیامبر اکرم ﷺ نگران
دشمنی خویشاوندان خود شد نسبت به علی ♦ و
سابقه‌ای که از آنان داشت و این به آن جهت بود که
خداوند علی ♦ را بر تمام آن‌ها برتری بخشیده بود
در تمام صفات، وی اول کسی بود که ایمان به
پیامبر و رسالت او آورد از تمام مردم بیشتر خدا
و پیامبرش را نصرت می‌نمود و از همه بیشتر با
دشمنان پیکار داشت و از همه بیشتر کینه با
دشمنان خدا و پیامبر داشت و مقام علمی او که
هیچ کس را یارای هماوردی با او نبود و سایر
مناقبی که از حد شمارش بیشتر است. وقتی پیامبر ﷺ
به فکر دشمنی آن‌ها با علی ♦ افتاد که بر او رشک

پیدا کرد، مثل ظهور حضرت مهدی^ص که یکی از قواعد عالم هستی است. این که پیامبر اکرم^ص می‌فرمایند: «اگر یک روز هم به عمر زمین مانده باشد آن قدر آن روز طولانی می‌شود تا فرزندانم مهدی^ص ظهور کند»⁷ به جهت همان قاعده‌ی تکوینی است و پیامبر^ص آن قاعده و سنت را می‌بینند و به این زبان می‌گویند. سخنان رسول خدا^ص سخن و خبر عادی نیست، بازگویی یک سنت است به زبان تشریع، چون هستی به ثمر نمی‌رسد مگر با حاکمیت امامی معصوم که تمام جوانب هستی را در مدیریت خود داشته باشد. مثل این که کمال یک انسان به حاکمیت عقل است در تمام حرکات و سکناات و خیال و قلب او.

هستی ظرفیتی دارد و ضروریاتی و انتهایایی که آن انتها با تمامیت استعدادهایش تحقق می‌یابد و آن فقط با ظهور امامت امام ممکن است و نه صرفاً به وجود امام. تحقق شرایطی که امام به طور کامل و با همه‌ی شئون در

می‌برند، دلتنگ شد خداوند به او اطلاع داد که این امر مربوط به او نیست این بستگی به خدا دارد که علی‌وصی و ولیّ امر بعد از او باشد. منظور از آیه این است. چگونه ممکن است از آیه این‌طور برداشت کرد که او اختیاری نداشته باشد با این‌که به او تفویض نموده که هرچه را او حلال کند، حلال است و هرچه را او حرام کند، حرام است، به دلیل این آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سوره‌ی حشر، آیه‌ی 7).

7 - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 340.

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 189
نظام احسن

صحنه با شدند. یکی از شئونات اما مت
حاکمیت در تمام مناسبات حیات بشری
است و این یک ضرورت برای عالم است.
چون این قاعده در عالم هست رسول خدا ﷺ
از آن خبر می‌دهند که محال است عمر
زمین بدون حاکمیت امام معصوم به
انتها برسد.

وقتی روشن شد امام چه جایگاهی
دارند در ادامه می‌فرمایند: «فَكَيْفَ
يُوصَفُ بِكُلِّيَّتِهِ أَوْ يُنْعَثُ بِكَيْفِيَّتِهِ أَوْ يُوجَدُ
مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ أَوْ يُغْنِي غِنَاهُ» با این
وصف چگونه می‌توان همه‌ی فضائل امام را
بیان کرد و یا او را چنان که هست
توصیف نمود و یا کسی جایگزین او شود
و از عهده‌ی کار اما مت برآید؟ فقط
امام - به آن معنایی که تکویناً و موهبتاً
خدا به بشریت داده - می‌تواند وظایف
اما مت را انجام دهد. «وَأُنِّي وَهُوَ
يَحِثُّ النُّجْمُ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَازِلِينَ وَصَفَ
الْوَاصِفِينَ» چه کسی می‌تواند از عهده‌ی
کار امام برآید در حالی که او همچون
ستاره‌ای است که از دسترس آن‌هایی که
می‌خواهند به او نزدیک شوند و یا او
را وصف کنند دور است.

حضرت ابتدا جایگاه امام را در هستی
تبدیل می‌کنند، سپس وارد این نکته
می‌شوند که انتخاب امام در توان مردم
نیست. ابتدا باید روشن شود آیا چنین
حقیقتی در عالم هست یا نه. ممکن است
عده‌ای نخواهند چنین کسی مدیریت
جامعه‌ی آن‌ها را در دست بگیرد ولی این
غیر از آن است که چنین حقیقتی را

انکار کنند. برای توجه به وجود مقام حقیقی امام در هستی بنده فکر می‌کنم از طریق توجه به حکمت الهی و احسن بودن نظام هستی به راحتی به مقصد می‌رسیم و ظاهراً در این روش ذهن نسل جدید بهتر همراهی می‌کند و خیلی هم گرفتار اصطلاحات علم کلام نمی‌شویم. هر انسان خداشناسی می‌پذیرد که خدای واجب الوجود، واجب الوجود من جمیع الجهات است. یعنی عین رحمت و فیض و علم و حکمت است. خداوند واجب الوجود من جمیع الجهات است به این معنی که خدا در کمالات کامل است. حال وقتی عالم از خالقی حکیم صادر شود حتماً آن عالم احسن است. وقتی روشن شد نظام عالم احسن است پس تمام نیازهای ضروری بشر در آن عالم به بهترین شکل برآورده شده است. و مسلم یکی از نیازهای حقیقی بشر داشتن برنامه‌ی کاملی است که در این دنیا بتواند به اهداف متعالی خود برسد و حتماً آن برنامه همراه با نمونه‌ی عملی و الگویی کامل به بشر عرضه می‌شود. خدای حکیم در نظام احسن خود حتماً آن برنامه‌ی بی‌نقص را خلق کرده و گرنه خداوند که در نهایت کمال است، نهایت لطف را نکرده و چون می‌دانیم خدا نهایت لطف را جهت هدایت بندگانش فراهم می‌کند و لازمه‌ی نهایت لطف آن است که انسان‌هایی که در سراسر زندگی معصوم‌اند، برای بشر پروراند پس حتماً آن کار را کرده و به همین جهت در روایت داریم امام و

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 191
نظام احسن

پیامبر در سرا سر زندگی، معصوم‌اند.
چون این نیاز بشر است که الگوهای
هدایتش همواره بدون نقص مدّ نظرش
باشند و خداوند چنین نیاز عالی و
ضروری بشر را معطل و بی‌جواب
نمی‌گذارد.

یکی از نیازهای عالی بشر این است
که برنامه‌ای بی‌نقص داشته باشد که با
نبوت نبی جواب این نیاز داده شده و
شخص پیامبر^ص مجسمه‌ی کامل آن مکتب
است. چون از نظر روانی اگر بنده
حرف‌هایی بزنم که خودم مقداری از آن
را قبلاً عمل نکرده باشم شما از نظر
روحي نمی‌توانید تماماً آن رهنمودها را
پذیرید و نمی‌توانید به عالی‌ترین شکل
به راهنمایی‌های من عمل کنید، در
صورتی که ما نیاز داریم به عالی‌ترین
شکل با پیام خدا مرتبط باشیم. حال در
همان راستایی که در کنار شریعت به
پیامبر^ص به عنوان الگوی دینداری نیاز
داریم، پس از رحلت رسول خدا^ص در کنار
شریعت، باز الگویی نیاز داریم که
نمونه‌ی کامل و تضمین شده‌ی دینداری
باشد تا شریعت را در حرکات او بیابیم
و عمل کنیم و هرکس برداشت خود را
دنبال نکند. اگر خدای حکیم بخواهد
نیاز بشر به هدایت را به طور کامل
برآورده کند حتماً کنار شریعت، بهترین
نمونه‌ی دینداری را به او می‌دهد که
همان امام معصوم باشد. امامی که لازم

است علمش حضوری و موهبی باشد و نه حصولی و اکتسابی.

آیا می‌توان به کسی دل سپرد که نه با وجود حقایق مرتبط است و نه با حقیقت به صورت جامع ارتباط دارد؟ در حالی که خداوند در قرآن خبر از خانواده‌ای داده که کمال را به صورت تکوینی و موهبی و یک جا برای آن‌ها مقرر کرده است و با توجه به این امر حضرت رضا ♦ در ادامه می‌فرماید: «أَيُّظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آیا این‌ها فکر می‌کنند که آن مقام و آن امامت در غیر آل پیامبر ﷺ یافت می‌شود؟ که به آیه‌ی تطهیر مربوط به اهل بیت پیامبر ﷺ اشاره دارند. نهایی‌ترین لطف خدا این است که هدایت خلق از طریق خانواده‌ای انجام شود که سابقه‌شان نشانه‌ای از پاکی و طهارت باشد تا بتوان بدون هیچ اضطرابی با آن‌ها انس گرفت و خداوند از این طریق لطفش را کامل کرده و شرایط پذیرش دین را به طور کامل فراهم فرموده است. به همین جهت همیشه سوابق پیامبران طوری بوده که هیچ لکه‌ی سیاهی در زندگی آن‌ها دیده نمی‌شود تا خداوند بیشترین کمک را به مردم جهت پذیرش سخن پیامبران کرده باشد. حضرت می‌فرمایند اگر تصور شود امامت در غیر این خانواده قرار دارد «كَذَّبَتْهُمْ وَاللَّهُ أَنْفُسَهُمْ وَ مَذَّتْهُمْ الْأَبْطِیْلُ إِذْ ارْتَقَوْا مُرْتَقَى صَعْباً وَ مَنَزَلًا دَحْضًا» سوگند به

امام و جواب‌گویی به عالی‌ترین نیاز در 193
نظام احسن

خدا خودشان خودشان را فریب دادند و اهداف و آرمان‌های باطلی در جلوی آنها گذاشته در آن صورت پای بر نردبانی گذاشته‌اند که بالا رفتن از آن مشکل است و در جایی منزل کرده‌اند که بسیار لغزنده است «زَلَّتْ بِهِمْ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ» قدم‌هایشان سقوط می‌کند و در درّه‌ای هلاکت‌کننده پرت می‌شوند. با این پندار که خودشان می‌خواهند امام را انتخاب کنند راه خطرناکی انتخاب کرده‌اند «إِذْ رَأَوْا إِقَامَةَ إِمَامٍ بَارَأْنِهِمْ» به جهت این که می‌خواهند امام را با نظر و رأی خود بیابند و انتخاب کنند «وَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ» چگونه توانایی انتخاب امام را دارند در حالی که «وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَرَاعٍ لَا يَفْكُرُ» امام عالمی است خالی از جهل، و سرپرستی است خالی از ضعف؟

خدایا به حقیقت آن الطافی که به ائمه علیهم‌السلام مرحمت کردی تا بشریت در زندگی زمینی حیران نماند، فهم مقام امامت و توان تبعیت از آن مقام را به ما مرحمت فرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ي دهم امام؛ مظهر هدايت کامل الهي

بسم الله الرحمن الرحيم

آفات غفلت از خدای هادی و ربّ قادر

در رابطه با عقیده به جایگاه امامت، مبنای تفکر شیعه آن است که خداوند در هر شرایطی به بهترین نحو به بندگان راه هدايت می‌کند. چون اولاً: هادی مطلق است. ثانیاً: نافذ القدره می‌باشد. خدایی که هادی مطلق است و در هدايتش کوچکترین خللی نیست و نافذ القدره نیز هست و هیچ جریانی نمی‌تواند مانع هدايت او شود، حتماً بهترین شرایط را جهت هدايت انسان‌ها فراهم می‌کند. بر این اساس است که باید متوجه باشیم بهترین نحوه هدايت در عالم وجود دارد و خداوند همان بهترین نحوه هدايت را به بشر داده است پس به کم‌تر از آن قانع نشویم. اگر در صدر اسلام از این نکته غفلت

نمی‌شد، نه غدیر فرا موش می‌گشت و نه حضرت اباعبدالله ♦ در کربلا شهید می‌شدند. آنچه که منجر به شهادت حضرت اباعبدالله ♦ در کربلا شد غفلت بشر از هدایت‌گری مطلق خداوند بود و این که خدای هادی مطلق حتماً بهترین نحوه هدایت را برای بشر فراهم کرده است، در آن صورت همه‌ی نظرها در آن زمان به حضرت اباعبدالله ♦ و قبل از آن به امیرالمؤمنین ♦ و امام حسن ♦ می‌افتاد. تأکید بنده آن است که خداشناسی درست، انسان‌ها را می‌رساند به این که حتماً خدا بهترین نحوه‌ی هدایت را به بشر می‌دهد، همین طور که بهترین کتاب را برای بشر آورد. بهترین نحوه‌ی استفاده‌ی بشر از آن کتاب این است که به راهنمایی کسانی که حقیقت قرآن را می‌شناسند قرآن به بشر برسد. و این چیزی است که نه‌تنها قرآن به آن اشاره کرده، بلکه هرکسی می‌تواند به ضرورت این نکته پی ببرد که برای اجرای قرآن در زندگی بشر باید کسی در میان باشد که با حقیقت قرآن مرتبط است. وقتی رسیدیم به این نکته که بهترین نحوه‌ی هدایت از قرآن باید بعد از نبی با حضور امامی معصوم باشد بدیهی است که به امام معصوم رجوع می‌کنیم. مشکل از این جا شروع شد و ادا مه یافت که بشر خدای هادی و رب قادر را گم کرد و خداوند را فقط در حدّ خالق پذیرفت. ائمه علیهم‌السلام در رابطه با جایگاه

هدایت کامل الهی ما را هدایت می‌کنند به این‌که متوجه باشید مقام امام چه مقامی است. در واقع دارند بشر را از یک غفلت بزرگ معرفتی نسبت به هادی و رب بودن خداوند نجات می‌دهند.

خداوند در دادن عالی‌ترین شکل و شرایط هدایت کوتاهی نکرده است. بیش از این هم ربوبیت حق اقتضا نمی‌کند که به بشری که اهل انتخاب است حقیقت را پیشنهاد کند تا خود بشر انتخاب نماید، زیرا هدایت اجباری، توهین به اختیار بشر است. خدا به بشر محبت کرده و او را مختار آفریده تا خود او رجوع به حقیقت را در اندیشه و عمل انتخاب کند و بهترین موضوع برای انتخاب را نیز به او پیشنهاد کرده ولی در هر حال قدرت انتخاب او را از او ساقط نمی‌کند، حتی اگر بدترین موضوعات را انتخاب کند. چون اجبار بشر به انتخاب بهترین موضوع، بزرگ‌ترین ظلم و توهین به بشر است. مثل این که به جای تعارف کردن آب به یک جوان تشنه با اجبار سر او را در ظرف آبی فرو کنیم تا آب بنوشد، معلوم است که آن جوان از خواستن آب منصرف می‌شود. چون در این برخورد اختیار او که همه‌ی شخصیت اوست زیر پا گذاشته شده است.

امام رضا ♦ ما را متوجه این نکته می‌کنند که نگاهتان به هدایت خداوند تا آنجا باشد که او برای شما بهترین شکل هدایت را فراهم کرده تا انتخاب

کنید و آنقدر جایگاه آن هدایت، همه جانبه و عظیم است که بشر نمی تواند خودش مصداق این هدایت را تشخیص بدهد. خدا باید کسی را که حامل همه ی ابعاد هدایت گری است و بشر به همه ی آن ابعاد نیاز دارد، به بشر ارائه بدهد، تا انسان ها خودشان انتخاب کنند، هر چند جایگاه آن هدایت به تعبیر حضرت رضا: «وَهُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَازِلِينَ وَ وَصَفِ الْوَاصِفِينَ» امام مثل ستاره ای است که از دسترس افرادی که می خواهند به آن دست یابند بسیار دور و از وصف و اصفین بسیار بالاتر است. مثل ستاره که خدا خلق کرده تا مردم با نورش هدایت شوند، می توان از هدایت امام بهره مند شد ولی نه انسان ها می توانند هر طور خواستند و هر جا خواستند ستاره ای نصب کنند و نه می توانند هر کس را خواستند به عنوان امام انتخاب نمایند. بعد فرمودند: آیا فکر می کنید چنین امامی را جز در خانواده ی پیامبر^ص، در جای دیگری می توان یافت؟ «أَيُظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ^ص» تاریخ گواه این حقیقت است که چگونه با آن همه تنگناها که برای اهل بیت^{علیهم السلام} ایجاد کردند، آن ها چون خورشید درخشیدند، به طوری که انسان یقین می کند خداوند برای هدایت بشر، آن ها را منور به توانایی خاصی کرده است. این خانواده از یک طرف از همه ی جهات، زمینه ی جذب و کسب فیض الهی را دارند و از طرف دیگر توان اظهار و ارائه ی

آن فیض را در خود حفظ نموده اند. به همین جهت حضرت رضا ♦ فرمودند: اگر در جایی غیر از خانواده‌ی رسول خدا ﷺ به دنبال هدایت باشید به بیراهه‌ها پناه برده‌اید و خود را به آرزوهای غلط و حرفه‌ای باطل مشغول نموده‌اید.

در ادا می‌فرمایند: «وَ كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَمْكُرُ» چگونه خواستند با عقل و اندیشه‌ی خود امام خود را انتخاب کنند در حالی که - با توجه به بهترین نحوه‌ی هدایت- امام عالمی است که هیچ‌گونه جهلی در او نیست و سرپرستی است که هیچ ضعفی ندارد. بشر هر کسی را انتخاب کند براساس حدّ فهمی که دارد انتخاب می‌کند، چگونه می‌تواند کسی را انتخاب کند که هیچ‌گونه جهل و ضعفی نداشته باشد. «مَعْدِنُ النَّبُوءَةِ لَا يُغْمَزُ فِيهِ بِنَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ» امام معدن نبوت است، بدون آن که در نسب، نقصي داشته باشد که مورد طعن قرار گیرد¹ و در حَسَب کسانی در حدّ او باشند. این که می‌فرمایند «معدن نبوت» است خبر از مقام مهمی می‌دهد و آن این که امام از همان چشمه‌ای می‌نوشد که پیامبر خدا ﷺ نوشید و لذا امام باید شما را از طریق تماس با حقیقت قرآن، هدایت کند در نتیجه آن‌ها باید

1 - اغماز یعنی چشم پوشی، می‌فرمایند: این طور نیست که در نسب امام عیبی باشد که لازم باشد مردم از آن عیب چشم‌پوشی کنند.

با اصل قرآن مرتبط باشند. اگر مفسرین با تدبّر در قرآن نکات ارزشمندی را در اختیار بشر می‌گذارند این غیر از آن است که با حقیقت قرآن متحد و مرتبط باشند. امام و پیامبر هر دو از مخزن وحی استفاده می‌کنند، فرقشان این است که پیامبر^ص این راه را گشوده و امام آن راهی را که پیامبر^ص گشوده است طی می‌کند. اما هر دو از مخزن می‌گیرند. یعنی حجاب‌ها بین امام و پیامبر هر دو مرتفع است و هر دو با حقیقت قرآن مرتبط هستند و چون با حقیقت قرآن مرتبط هستند معارف را از حقیقت نوری قرآن می‌گیرند و به بشر می‌دهند.

پیامبر، شریعت - یعنی جاده را ایجاد کرده - و دستگاهی را آورده که اگر کسی درست برود به مقصد می‌رسد و اما مان تنها کسانی هستند که کاملاً این جاده را از ابتدا تا انتها می‌شناسند و اگر کسی خواست آن را درست طی کند دستگیری‌اش می‌نمایند. همیشه در عالم یک عده‌ای واصلان و بقیه در صورتی که تابع آن واصلان باشند به مقصد نزدیک می‌شوند. آیات قرآن هم به خوبی روشن می‌کند که تنها مطهرون واصلان به قرآن هستند. می‌فرمایند: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» آن قرآنی که دارای درجه‌ی بسیار بالا است «فَرِیْ کِتَابٍ مَّکْنُونٍ» در کتابی غیر قابل دسترس قرار دارد که «لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»² تنها مطهرون می‌توانند

بدان متصل باشند و آن را لمس کنند، به این معنی تنها اهل بیت^{علیهم السلام} مقامشان مقامی است که با معدن نبوت یعنی قرآن مرتبط هستند. آیا با تأمل در این موضوعات نباید متوجه این نکته‌ی مهم شد که تنها کسانی می‌توانند از طریق قرآن ما را به معنای حقیقی هدایت کنند که با حقیقت قرآن ارتباط داشته باشند؟ کسی که قرآن را بخواند و در آن تدبّر کند کار خوبی انجام می‌دهد ولی چنین کسی نمی‌تواند ما را هدایت کند مضافاً این که چنین کسی وقتی درست در قرآن تدبّر می‌کند که به کمک راهنمایی‌های صاحبان اصلی قرآن که معدن نبوت‌اند، در قرآن تدبّر کند. بشر جهت فهم قرآن حجت می‌خواهد تا بتواند به خوبی و با اطمینان کامل از قرآن بهره بگیرد.

باید از قرآن طوری استفاده کرد که بتوان تاریخ خود را بسازیم و گرفتار آراء مختلف نباشیم و همیشه در ذیل تاریخ سایر ملّت‌ها قرار نگیریم. در میان اهل سنت فقهایی زیادی پیدا شدند و هر فقهی از قرآن و روایات یک‌طور برداشت کرد، یک مرتبه خلیفه‌ی وقت متوجه شد هزاران اسلام با آراء کاملاً متضاد جهان اسلام را به بحران کشانده است، لذا مجبور شدند باب اجتهاد را مسدود کنند و همه را به چهار فقیه محدود نمایند. در حالی که در شیعه در عین آن که باب اجتهاد مفتوح است به جهت وجود امامان معصوم هرگز آن مشکلات

به وجود نیامد و اگر اندک تفاوتی بین نظرها هست این یک موضوع طبیعی است و جهت‌گیری اصلی و فهم کلی همه درست است مثل تفاوت نور بیرنگ است در شدت و ضعف، نه مثل تفاوت نور زرد و سبز. چون جهت کلی و فهم کلی را اما مان معصوم روشن کرده‌اند، کسی که ظرفیت بیشتری داشته، امام برای او مطلب را عمیق‌تر فرموده‌اند و برای کسی که به آن عمق نبوده، مطلب را در سطح پائین‌تری گفته‌اند ولی در هر حال سخنان امامان در عین ارائه‌های متفاوت، از جامعیت خارج نیست. عبدالله سنان خدمت امام صادق ♦ می‌آید که یابن رسول الله ذریع می‌گوید شما جواب آن سؤالی که من خدمتان عرض کردم را طور دیگر فرموده‌اید، حضرت می‌فرمایند ذریع درست گفته است. عرض می‌کند ولی جواب مرا در مورد همین سؤال طور دیگر فرمودید. می‌فرمایند: «وَمَنْ يَحْتَـمِلْ مِثْلَ مَا يَحْتَـمِلْ ذُرِّيْعَ» کدام یک از شما ذریع هستید و آن طور که او می‌تواند مطالب را یاد بگیرد، می‌گیرید؟³ وقتی ملاحظه می‌کنید با این‌که حضرت جواب یک سوال را به دو صورت داده‌اند، آن دو سخن، آنچنان نیست که در عرض یکدیگر و ضد هم باشند.

هدایت‌گری امامان^{علیهم‌السلام} بر اساس حقیقت قرآن

در هر صورت ملاحظه می‌فرمائید که قرآن حقیقتی دارد که حجت خدا یعنی امام معصوم به حقیقت و معدن آن مرتبط است و بشر را براساس حقیقت قرآن هدایت می‌کند، چون ایشان معدن نبوتند و با جنبه‌ی وجودی قرآن مرتبطند، نه این که فکر کنند و از قرآن چیزی بفهمند. فکرکردن در آیات قرآن غیر از این است که با قلب خود با باطن قرآن مرتبط باشند. اگر بنا است قرآن به معنای واقعی به بشر برسد توسط کسانی می‌رسد که باطن قرآن را ببینند. واژه‌ی «لَا يَمَسُّهُ» بر همین نکته تأکید دارد، چون آن‌ها جنبه‌ی وجودی قرآن را لمس می‌کنند، همین‌طور که شما خوبی را حس می‌کنید. قرآن یک حقیقت نوری است، قلب می‌تواند آن را حس کند، چون پرده‌ها از جلوی قلب عقب رفت آن را می‌بینند. آیا هدایت کامل جز از طریق است که با ارتباط با جنبه‌ی وجودی قرآن انسان‌ها هدایت شوند؟

وصف «مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ» برای امام یعنی تمام حقایق نبوت در قلب امام هست و بهترین هدایت در نظام احسن غیر از این نمی‌باشد، هر ارتباطی با قرآن غیر از این ارتباط با نقص همراه خواهد بود. برای روشن شدن چگونگی وجود نقص، مقایسه‌ای بین انقلاب مشروطه و وجود شاه در آن انقلاب، با انقلاب اسلامی و

وجود ولي فقيه بکنيد. گرچه در انقلاب اسلامي امام معصوم حاکم نيست و لي فرهنگ امامت حاکم است، چون فقيه از خودش چيزي نميگويد، و لي در انقلاب مشروطه نقص هست چون شاه در ميان است و نظر او در تصويب و اجراي قوانين شرط است و قانوني را که نمايندگان مجلس تصويب و علماي طراز اول جهان اسلام تأييد کنند، بايد شاه و مجلس سنا تأييد نمايند. معلوم است قانوني که بايد رضایت شاه را در برداشته باشد، قانوني نيست که ملت را به نتيجه برساند. به همين جهت بايد نظام سياسي مشروطه از بين ميرفت اما با ادامه ي تاريخ و ظهور امام عصر^{علیه السلام} انقلاب اسلامي از بين نمي رود بلکه کامل ميشود. برعکس قوانين و کارهاي بشر که با نقص همراه است، الطاف الهي هميشه به طور کامل و همه جانبه است و لذا بايد نظرها به جنبه هاي کامل و همه جانبه ي امور باشد و نه به چيزي کمتر از آن. چون خدائي که نافذ القدره و هادي مطلق است حتماً کامل هر چيزي را لطف ميکند و اگر ما به سوي آن کمال قدم برداريم و به جنبه ي ناقص آن راضي نباشيم مسير را درست طي ميکنيم هرچند در حال حاضر با جنبه ي کمالی آن چيز رو به رو نباشيم. همان زمان که مشروطه تشکيل شد علماء دلخون بودند که چرا شاه بايد نقش داشته باشد اما چاره اي نداشتند و اين غير از آن است که شرايط را پذيرفته باشند

چون طبق آموزه های دینی نظر به جایی داشتند که انقلاب اسلامی شروع آن است تا نظرها به امامی معطوف شود که در قله ی علم و معدن نبوت است و عالی ترین نَسَب را دارد.

کاملترین یگانگی بین رسول خدا ﷺ و امامان

حضرت رضا ♦ در راستای کمال خانوادگی برای امام می فرمایند: «قَالْبَيْتُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذَّرْوَةُ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِتْرَةُ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ عَنْ عَبْدِ مَنْأَفٍ» نژاد او قریش و ریشه اش از هاشم و عترت رسول خدا ﷺ است که شرف همه شرافتمندان است و از نسل عبد مناف می باشد. امامان شیعه کاملترین شرافتها را از نظر شخصیت خانوادگی دارند تا زمینه ی پذیرش امام برای روحها و روانها به راحتی و به بهترین نحو فراهم باشد. مردم در ضمیر ناخودآگاهشان اگر امام از نسل پیامبر ﷺ باشد احساس نزدیکی بیشتری با او دارند و بی راهه هم نمی روند، از آن جهت که عموماً یک نوع وفاداری بین فرزند پیامبر با مکتب آن پیامبر هست، از این گذشته فکر می کنم مردم در شعور خاص خود می فهمند همین طور که در این گِل، این فکر به وجود آمده زمینه ی بروز و ادامه ی آن در این گِل بیشتر است و به گفته ی محی الدین در آن صورت اتحاد به نحو کامل محقق است و نزدیکی

به کاملترین صورت شکل گرفته. یگانگی بین رسول خدا ﷺ و فرزندان آن حضرت وقتی کامل است که هم از جهت فهم حقیقت و هم از نظر ظاهر شریعت و هم از نظر نسب و حسب و ریشه و نژاد یکی باشند. پس اگر بنا است کاملترین شکل ظهور دین را بخواهیم باید از کسانی بخواهیم که از همه این جهات به پیامبر ﷺ نزدیک باشند و از آن جهت که خداوند همه شرایط این نزدیکی را فراهم می‌کند، حتماً امام از نسل پیامبر ﷺ خواهد بود.

از خصوصیات امام؛ «نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْأَمْرِ» علمی فزاینده و حلمی کامل است و در امر مدیریت توانا و دانا است. اگر بنا است مدیر جامعه‌ی دینی در اوج علم و حلم و توانایی باشد، نباید مردم به غیر از امام معصوم، نظرها را به جای دیگر بیندازند. همین طور که هر تری به عین تری ختم می‌شود، تمام حلم‌ها باید در یک نفر به صورت مطلق جمع باشد و او باید مدیریت جامعه را به دست گیرد. «عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مُسْتَجِقٌّ لِلرِّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ» امام عالم به سیاست و شایسته‌ی ریاست و واجب‌الاطاعه، قائم به امر خدا و خیرخواه بندگان است. سیاست یعنی ایجاد انضباطی خاص برای رسیدن به هدف. امام است که هدف را درست تشخیص می‌دهد و امکان برنامه‌ریزی برای آن که

بشر را به اهداف مقدسش برساند،
دراست.

اگر 50 سال قبل گفته می‌شد
برنامه‌هایی که غرب برای بشریت ریخته
به نتیجه نمی‌رسد، می‌گفتند شما
کارشناسید یا غربی‌ها؟ در حالی‌که اگر
این قاعده را می‌شناختیم که هر جا
فرهنگ امامت نباشد هر برنامه‌ای با
ناکامی روبه‌رو می‌شود، نیاز نبود بشر
به تجربه‌ای این چنین تلخ گرفتار شود
که برون‌رفت از آن او را با مشکلات
عدیده‌ای دچار کند. در اخبار بود که
بازارهای بورس آمریکا و اروپا 53%
سقوط مالی داشته‌اند. یعنی اگر شما یک
میلیون پول داشته باشید با
برنامه‌ریزی این به اصطلاح کارشناسان
% 53 از بین رفته است. غربی که وقتی
خودش ثروتمند است بقیه ثروتمند
نیستند ولی وقتی خودش فقیر شد جهان
را فقیر می‌کند، برای بشر برنامه‌ریزی
کرد و با الگوهای مدیریتی خود چنین
مشکلی را به بار آورد. مثل همسایه‌ی
ناباب که وقتی خودش خوشش است کاری به
کسی ندارد ولی اگر گرفتار مصیبت شد
همه‌ی محله را به هم می‌ریزد. اگر
ملاک‌های درست داشته باشید متوجه
می‌شوید پیشرفت غرب، سرب‌به‌سلامت
نمی‌برد چون مالی که با دزدی و چپاول
به دست آمده است جز ناکامی به همراه
ندارد و این نشان می‌دهد به اندازه‌ای
که ما از سیاست امامت فاصله بگیریم

حتماً دچار بحران می‌شویم. خوشا به حال آن‌هایی که سرنوشتشان را به تمدن غرب گره نزدند تا با بحرانی‌شدن غرب این‌ها هم بحرانی شوند.⁴ سقوط مالی بازار بورس در کشورهای غربی و کشورهای عربی یک نمونه است تا روشن شود چگونه عده‌ای با بحران غرب این چنین ویران شدند. این که می‌گویند نباید انسان سرنوشتش را به کفر گره بزند به این علت است که کفر آینده ندارد.

وقتی انسان ایمان را بشناسد می‌فهمد جهانی که با سیاست غیر معصوم اداره می‌شود حتماً به بحران می‌افتد. درک این نکته احتیاج به سن زیاد ندارد حتماً شما بحران جریان‌های کفر را در منحنی یک عمر عادی خواهید دید. این که در متون دینی دارید اگر این کار را بکنید ثواب یک عمر نماز یا روزه می‌برید، یا می‌فرماید شب قدر «حَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از 80 سال عمر بهتر است یعنی منحنی تحولات از صعود تا سقوط عموماً یک عمر بیشتر نیست و شما در دوره‌ی 80 سال حتماً بحران‌ها را تجربه

4 - حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در همان سال اول پیروزی انقلاب در رابطه با جدایی از غرب فرمودند: «باید اگر ما بخواهیم استقلال پیدا کنیم، آزادی پیدا کنیم، مملکت خودمان را خودمان اداره کنیم، باید خودمان را پیدا کنیم، گم کردیم ما خودمان را، باید پیدا بکنیم خودمان را، باید از این غربزدگی بیرون برویم. خیال نکنیم همه چیز آنجاست، و ما هیچ نداریم. خیر، ما همه چیز داریم و فرهنگمان فرهنگ غنی است، باید پیدایش کنیم این فرهنگ را.» (صحیفه‌ی امام، ج 10، ص 386)

خواهید کرد. مگر صعود تا سقوط رضاخان بیشتر از 20 سال بود؟ یا سقوط پسرش بیشتر از 40 سال بود که جمعاً 60 سال می‌شود. آمریکا از جنگ جهانی دوم اوج گرفت. هنوز 60 سال نگذشته سقوط ابرقدرتی‌اش شروع شد. در جنگ جهانی دوم مثل یک آدم زرنگ با ناشی‌گری‌هایی که هیتلر در آورد وارث پیروزی‌های متفقین شد ولی این ابرقدرتی تا آخر برایش نماند و کم‌تر از یک عمر از آن نگذشت که سقوطش شروع شد. این را هرکس می‌تواند تجربه کند که کفر همواره زمین می‌خورد و صعود و سقوطش بیش از منحنی یک عمر طول نمی‌کشد. صعود و سقوط بنی‌امیه با آن‌همه حیل‌ه‌گری‌ها که ابوسفیان و معاویه به خرج دادند بیش از هزار ماه طول نکشید. شصتمین سال تأسیس رژیم صهیونیستی را وقتی جشن گرفتند که از حزب الله شکست خورده بودند، به قول دکتر احمدی نژاد رئیس جمهور دولت نهم، آنها برای مرده جشن گرفتند. در نظر بگیرید بعد از شارون امثال پرز و نتانیاهو و باراک که مردند چه کسی می‌خواهد رژیم صهیونیستی را اداره کنند؟ خودشان می‌گویند نسل بعد از ما هرگز توان اداره‌ی این رژیم را ندارد. قضیه‌ی همه‌ی دولت‌ها از همین قرار است مگر سلسله‌ای که با فرهنگ امامت مدیریت شود و لذا نباید برای حفظ فرهنگ امامت سرنوشت خود را به تمدن‌ها و کشورهای گره بزنیم که سقوط

و صعود آن ها نه تنها حتمي است بلکه کمتر از یک عمر طول می کشد.

امام شناسي و فهم جایگاه امامت براي این است که بتوانیم دنیا را درست تجزیه و تحلیل کنیم و افق را درست درک نمائیم. حضرت می فرمایند تنها امام است که «عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مُسْتَجِقٌّ لِلرَّئَاسَةِ» عالم به سیاست است و شایسته است ریاست کند و از او تبعیت شود، و این یک حق تکوینی است که در نظام تشریع باید ظهور نماید، همین طور که حق آب این است که با آن تشنگی ها را برطرف کنیم و گرنه از تشنگی می میریم. «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ» امام واجب الطاعه و قائم به امر الهی است و امر خداوند را در بین انسان ها برپا می دارد، هدیه ای است که خداوند در عالی ترین شکل هدایت و ربوبیتش به بشر داده، به هر اندازه که بشر به غیر چنین هدیه ای توجه کند به همان اندازه سقوط می کنند. باید چشم باز کرد و ریشه ی مشکلات را - چه در جهان اسلام و چه در جهان کفر- در جدا شدن از امام و فرهنگ امامت دید و فریب وعده های شیطانی و آرزوهای فرهنگ غربی را نخورد و به آن ها دل خوش نکرد و گرنه راه نجات خود را مسدود کرده ایم، هر قدمی که به سوی فرهنگ های جدا شده از امامت برداریم به همان اندازه راه نجات خود و خانواده و ملت خود را مسدود کرده ایم و گره ای بر گره های قبلی افزوده ایم.

امام‌شنا سی که می‌کند که اگر در زمان غیبت حضرت صاحب‌الامر^ص از آن حضرت نمی‌توانید مستقیماً استفاده کنید لا اقل از فرهنگ آن حضرت دور نشوید و نظر را از افق طلوع حضرت به جای دیگری نیندازید. تنها امام است که «نَاصِحٌ لِّعِبَادِ اللَّهِ» فرهنگ خیرخواهی برای بندگان را با خود دارد. همیشه این را بدانید آن قدر که خدا به عنوان ربّ، غم بندگان را دارد و دلسوز بندگان است هیچ مادری آن‌طور دلسوز فرزندان نیست. پس هرکس به اندازه‌ای که به خدا نزدیک است دلسوز مردم است و هر کس که از خدا دور است حتماً دشمن بقیه‌ی انسان‌ها است هر چند ادعایش چیز دیگر باشد. کسی که با تمام وجود در قرب الهی است، با تمام وجود دلسوز مردم است و با همین قاعده حساب کنید هرکس چه اندازه دلسوز و خیرخواه مردم است. در همین رابطه حضرت فرمودند: امام همچون برادری صمیمی و همچون مادری دلسوز است آن‌هم مثل دلسوزی مادر نسبت به کودک شیرخوار.

حضرت رضا ♦ در ادامه می‌فرمایند:
خداوند توفیق خا صی در جهت مدیریت جهان بشری به پیامبران و امامان داده تا مدیریتی در حدّ عالی‌ترین آرمان بشری تحقق یابد. با توجه به چنین قاعده‌ای است که باید با مدیریت امام بر جامعه منتظر برکاتی بود که هرگز بدون مدیریت امامان^ع رخ نمی‌نمایاند.

212..... امام و امامت در تكوين و تشريع

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

جلسه يازدهم امام و علم لدني

بسم الله الرحمن الرحيم

بحمدالله بحث در رابطه با خطبه ي حضرت امام رضا ♦ در مورد مقام امامت بود. كوفيان شيعه به جهت نشاختن مقام امام تحت فشار عبیدالله امام خود را به قتل رساندند. مشكل كوفيان اين نبود كه نمي دانستند امام حسين ♦ انسان بزرگي است، مشكل آن ها اين بود كه مقام امام را در عالم نمي شناختند و تا انسان ها نفهمند مقام تكويني امام، مقام واسطه ي فيض است و آن يك مقام تكويني است كه در عالم تشريع مديريت جهان بشريت را به عهده مي گيرد و حكومت خدا را در جامعه ي بشري جاري مي كند، نمي توانند به واقع و با تمام وجود خودشان را تسليم برنامه هاي امام نمايند. تا فكر ما در اين باشد كه منزلت امام يك منزلت اعتباري است، اتحاد روي لازم با امام تحقق نمي يابد. بعضي ها دستورات الهي را قراردادي مي دانند و معتقدند خداوند

قرار گذاشته که صبح دو رکعت نماز بخوانیم و ظهر چهار رکعت و امکان داشت عکس آن باشد، غافل از این که هر اعتباری در شریعت ریشه در نفس‌الامر دارد و حقیقتاً هستی با دو رکعت نماز که در صبح بخوانیم با ماهانگ می‌شود چون این دستور ریشه در باطن عالم هستی دارد. موضوع امام نیز از همین سنخ است و وجود او ظهور مدیریت خدا در زمین است توسط قلبی که در بالاترین درجه‌ی وجود مستقر می‌باشد و به این معنی امامت یک مقام است.

ما هر چه ضربه خوردیم به جهت آن بود که جایگاه عقیده‌مان به امامت را درست نشناختیم. صرفاً به عنوان یک امر اعتباری و به جهت آن که خوب است پذیرفتیم و بر این اساس بود که اگر در عقیده‌ی خود با مشکلاتی روبه‌رو شدیم از عقیده‌ی خود کوتاه آمدیم. می‌گویند میمونی را داخل دیگی گذاشتند و بچه‌اش را هم به دستش دادند و زیر دیگ را گرم کردند. ابتدا بچه‌اش را بغل کرد تا نسوزد ولی وقتی زیر پایش بسیار گرم شد بچه‌اش را کف دیگ گذاشت و روی آن نشست. این یک قاعده است که اگر چیزی را در حدّ عاطفه پذیرفتیم تا آن جا بر سر آن هستیم که سختی‌های طاقت‌فرسا به دنبال آن نباشد و بر همین اساس کوفیان از عقیده‌ی خود دست برداشتند. وقتی کار سخت شود به تعبیر

امام حسین ♦: «قَلَّ الدَّيَّانُونَ»¹ دینداران کم خواهند بود در حالی که برای دفاع از امامت دینداری محض نیاز است که این با اعتقاد به مقام امامت ممکن می شود و هر چه به آخرالزمان نزدیک شویم چنین دیندارانی پروریده می شوند. به همین جهت نسل امروز دیگر نسلی نیست که بشود با چند تذکر اخلاقی و براساس مشهورات زمانه بر اعتقادات خود پایدار بمانند. این نسل باید عقاید خود را به نوامیس عالم هستی متصل بدانند تا بر آن اعتماد کنند و حقیقت این است که شیعه نیز چنین دینی است و از طریق توجه به نظام احسن و حکمت الهی می توان متوجه شد جهان ظرفیت وجود انسان کاملی را دارد که حامل همه ی اسرار الهی برای مدیریت جهان است. به نظر می آید امروز با توجه به نظام احسن و حکمت الهی می توان نسل امروز را متوجه حقایقی کرد که نه مجبور باشد به مباحث خشک فلسفی رجوع کند و نه گرفتار سطحی نگری باشد و عقاید خود را بدون هر برهانی بپذیرد و در مقابل اشکال کنندگان مجبور باشد بگوید: طبق روایات چنین عقیده ای را پذیرفته است، در حالی که آیات و روایات، ما را به تدبّر دعوت می کنند.

ضرورت وجود امام

به راحتی می‌توانیم ثابت کنیم خداوند حکیم است، وقتی می‌گوئیم خدا عین وجود است و عین وجود طوری است که هیچ عدمی در آن نیست و از طرفی «عدم» نقص است، پس عین وجود که هیچ نقصی ندارد، عین کمال است که این موضوع در برهان صدیقین بحث می‌شود. وقتی روشن شد خدا عین کمال است، از آنجایی که «حکمت» کمال است، پس خداوند عین حکمت است. از طرفی فعل و مخلوق خدای حکیم اولاً: بی‌هدف و لغو نیست. ثانیاً: احسن است و هیچ نقصی ندارد و آنچه را مخلوق نیاز داشته تا به هدف عالیه‌ی خود برسد، در اختیار او گذارده است. برهان حکمت، انسان را متوجه این امر می‌کند که چون مخلوق خداوند هدف دارد خداوند شرایط رسیدن به آن هدف را فراهم کرده آن هم شرایط رسیدن به عالی‌ترین هدف را. در نظام اجتماعی، عالی‌ترین شرایط برای رسیدن به هدف آن است که انسانی معصوم مدیریت بشر را در بستر شریعت الهی به عهده بگیرد. و چون بشر به چنین وجودی نیاز دارد حتماً خداوند در دادن آن دریغ نمی‌کند. در حالی که ما به چیزی مثل ابرو این قدرها نیاز نداشتیم و خداوند در دادن آن بخل نورزید، مسلم از پروراندن امام با آن ویژگی‌ها که افق حیات ما را به ثمر می‌رساند، هرگز بخل نمی‌ورزد. زیرا ضرورت وجود امام در

همان راستای نیاز به قرآن و شریعت است و لذا به همان دلیلی که خداوند از دادن شریعت دریغ نفرمود از پروراندن امام دریغ نمی‌ورزد. وقتی این مبنا درست شد جایگاه و معنی سخنان امام رضا ♦ روشن و معلوم می‌گردد چرا آن سخنان تبیین عقیده‌ای است که نظر به یک حقیقت خارجی دارد و چون معلوم شد امام چه مقام و جایگاهی دارد معلوم می‌شود که انتخاب انسانی که مصداق آن مقام باشد کار مردم نیست و اگر مردم از شناخت و ارتباط با آن مقام خود را محروم کنند مثل آن است که خود را از شریعت الهی محروم کرده‌اند. همان چیزی که حدیث مشهور رسول خدا ﷺ به آن متذکر شد و فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»² چون با نفهمیدن جایگاه امام در هستی هنوز افق شخصیت انسان، افق ایمانی و توحیدی نیست.

چه اشکال دارد که انسان‌ها وقت بگذارند و امام‌شناسی را به همان شکل که روایات متذکر می‌شوند بفهمند و به آن ایمان بیاورند و عقاید خود را در حد علم کلام متوقف نکنند؟ چون علم کلام بیشتر برای نفی ادعای رقیب است؛ شما در امر امام‌شناسی تنها نیاز ندارید که طرف مخالف خود را محکوم کنید بلکه نیاز دارید قلبتان متوجه حقیقت امام بشود و از نور وجود او بهره‌مند

گردید. روش حضرت رضا ♦ برای اینکه ما بتوانیم به یک افق نورانی نسبت به وجود امام برسیم بسیار کارساز است.

کشف راز یا نفی راز؟

با توجه به مباحثی که گذشت - مبني بر احسن بودن نظام هستي- می‌رسیم به این که محال است در عالم هستي امامی که کامل‌ترین شکل هدایت را انجام بدهد موجود نباشد. توجه به این امر نتایج فوق‌العاده‌ای در پی دارد، مثلاً این که می‌گویند در محضر فلان عالم موضوعی طرح گردید که هزار نکته برایمان روشن شد، توجه به حضور انسان کامل در هستي از همان نکته‌ها است. اگر رسیدید که حتماً خداوند عالی‌ترین شکل هدایتش را از طریق واسطه‌ی فیض بین ارض و سماء، برای ما محقق می‌کند دیگر در آن شرایط به دنبال کشف راز خواهید بود و نه نفی راز. نفی رازی که دنیای مدرن گرفتار آن شده و روحیه‌ای پیدا کرده که تلاش می‌کند هر حقیقتی را نفی کند و یا به سطحی‌ترین شکل تبدیل نماید، همه به جهت آن است که راه انس با آسمان غیب را بر روی خود بسته است، تا حدی که می‌گویند: پیامبران نابغه‌هایی هستند با همان دانش بشری! بعضی‌ها هم ممکن است خوش‌حال شوند که فرهنگ غربی پیامبران را نابغه بداند، غافل از این که آن‌ها با این تعبیر رسول الله بودن آن‌ها را نفی کرده‌اند.

اگر رسیدید به این که امام صورت عالیه‌ی هدایت الهی است پس آنچه لازمه‌ی صورت عالیه‌ی هدایت الهی است امام دارد. ممکن است بفرمائید در مصداق امام اختلاف داریم، این در ابتدای امر مهم نیست، اگر متوجه شویم خداوند حتماً صورت عالیه‌ی هدایتش را به بشر می‌دهد، به راحتی روشن می‌شود مصداق شخصیتی که حامل خصوصیات عالی‌ترین هدایت باشد جز اهل البیت^{علیهم‌السلام} نخواهند بود. بنده به شما قول می‌دهم اگر کسی فهمید معنی عالی‌ترین هدایت به چه شکل می‌تواند باشد، محال است اختلاف کند که انسانی با این خصوصیات غیر از امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} می‌تواند باشد. مشکل مسلمانان در صدر اسلام این شد که نتوانستند متوجه باشند هدایت الهی تا کجاها باید وسعت داشته باشد وگرنه هرگز به امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} پشت نمی‌کردند. به همین جهت امام رضا^{علیه‌السلام} در وصف امام ابتدا روشن می‌کنند که امام: «كَامِلُ الْجَلْمِ مُضْطَلَعٌ بِالْأَمْرِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ» حلم او کامل و جهت مدیریت جهان آگاهی کامل دارد و سیاست را به معنی واقعی آن می‌داند. حلم کامل امام به این معنی است که کاری از او سر نمی‌زند که سکینه و آرامشش از دست برود، چون مبانی کارها را می‌شناسد و می‌داند هر کاری از کجا شروع شده و به کجا ختم می‌شود. در نظر بگیرید کسی مزرعه‌ی بسیار بزرگی دارد و حصار

محکمی اطراف آن کشیده، حال اگر گوسفندی در آن مزرعه از دست صاحب مزرعه فرار کند مسلّم او دست و پایش را گم نمی‌کند چون می‌داند در هر حال از مزرعه‌ی او بیرون نخواهد رفت و لذا کاملاً آرامش خود را حفظ می‌کند. امام به جهت علم و تسلط کلی بر عالم به معنی واقعی حلم دارد و آنچنان اراده‌اش به اذن الهی نافذ است که هیچ جریانی نمی‌تواند بر اراده‌ی او غلبه کند. بقیه اگر بخواهند حلم داشته باشند به نور حلم انبیاء و اولیاء می‌توانند به حلم برسند. به جهت آن حلم و علم است که می‌فرمایند امام: «مَسْتَحَقٌّ لِلرَّأْسَةِ» حق امام است که ریاست جامعه را به عهده گیرد.

ممکن است شبهه‌ای برای دوستان پیش آید که چرا ائمه^{علیهم‌السلام} اصرار دارند حکومت بر جامعه حق آن‌ها است؟ اول باید روشن شود این یک حق شخصی نیست بلکه حق علمی است. یک پزشک متخصص وقتی می‌بیند یک آدم عادی بدون آن‌که اطلاعاتی از یک بیماری داشته باشد نظرهایی می‌دهد که بیماری بیمار را شدیدتر می‌کند، شرافت علمی او اقتضا می‌کند که بگوید آقا حق شما نیست این‌طور نظر بدهید، حق من است. آیا اینجا می‌خواهد خود را مطرح کند و یا وظیفه دارد ساحت علم را حفظ نماید؟ ائمه^{علیهم‌السلام} متوجه‌اند بشر نیاز به هدایت بزرگی دارد که خدا در اختیار آن‌ها گذاشته که اگر اعمال شود زیباترین زندگی قدسی ظهور می‌کند و

ظلم بزرگی به بشریت شده که کسانی بر او حکومت می‌کنند که هیچ کم‌کی به تعالی او نمی‌نمایند، نه عالم تکوین را می‌شناسند و نه عالم تشریع را، غافل از این که تمام دستورات شرعی ریشه‌ی تکوینی دارد. حال اگر کسی جایگاه تکوینی این دستور را بشناسد می‌داند که در چه شرایطی این دستور مطابق با حقیقت است و در چه شرایطی مطابق نیست.

وجود مقدس پیامبر^ص در آخرین حج سعی داشتند یک حج کامل جامعی را تبیین کنند که پس از آن مسلمانان بتوانند سال‌های سال آن را ادامه بدهند. طرف می‌آمد می‌پرسید یا رسول الله من به جای این که این کار را اول انجام دهم عمل دیگری را بر آن مقدم داشتم، حضرت با توجه به جایگاه باطنی و حقیقت حج روشن می‌کردند که اشکال دارد یا نه و بسیار پیش می‌آمد که می‌فرمودند: «لا بأس» اشکال ندارد. زیرا حقیقت و باطن حج را می‌شناختند، نظر می‌کردند به آن حقیقت باطنی و این صورت را با آن تطبیق می‌دادند و می‌فرمودند این عمل تو صورتی است که با آن حقیقت تطبیق دارد. این آن علمی است که بشر نیاز دارد و فقط در اختیار ائمه^{علیهم‌السلام} است و بر این اساس می‌فرمایند حق ما است که حکومت بر بشر را در اختیار داشته باشیم تا بشر گمراه نشود و عبادات و اعمال او مطابق حقایق باطنی انجام گیرد. در این راستا می‌فرمایند: امام

«مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ» یعنی اطاعت او واجب است و سعادت بشر را در پیش دارد.

پیامبران و امامان و تجهیزات خاص

حضرت رضا ♦ در ادامه می‌فرمایند: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ ﷺ يُؤَقِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ» خداوند انبیاء و اوصیاء را موفّق می‌کند و استوار می‌دارد و از علم و حکمت پنهانش به آن‌ها عطا می‌کند، علم و حکمتی که به غیر آن‌ها نمی‌دهد. در این فراز توجه همه را به سنّی جلب می‌کنند که خداوند نسبت به انبیاء و اولیاءش اِعمال می‌نماید و آن عبارت است از توانایی و تجهیز خاص، تا معلوم شود خداوند برای مدیریت جهان هستی علم و فکر و قدرت بشر را کافی نمی‌داند و برای این کار علم و توانایی خاصی را به انبیاء و اولیاء خود می‌دهد. پس نمی‌توان گفت: «ما با خرد جمعی جهان را اداره می‌کنیم» چون نتیجه‌اش این می‌شود که امروز در جهان می‌بینید. آن زمانی که «جان لاک» این حرف را زد کسی باور نمی‌کرد این اندازه این فکر زیانبار است. شما امروز ملاحظه می‌کنید که چگونه در منطق خرد جمعی وجود رژیم صهیونیستی منطقی است و همجنس‌بازی با تکیه بر خرد جمعی پذیرفته می‌شود! چون جمع مردم عقل‌شان آن کار را تأیید می‌کند. «خرد جمعی» جمله‌ای است که به

ظاهر مثبت می‌آید ولی در حقیقت مساوی است با گذشتن همه‌ی انبیاء و اولیاء. به گفته‌ی «هایدگر» عبارت است از هوس‌های سرگردان. به همین جهت در اسلام دموکراسی عنان گسیخته که از فرهنگ الهی خارج شود پذیرفتنی نیست.

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» معتقدند آنجا که حکم خدا نیست هر رأیی ضلالت است. می‌فرمایند: «مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند، قانون حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. رأی ندهند به کسانی که خیال می‌کنند خودشان صاحب رأی هستند. خودشان را متفکر می‌دانند، روشن‌فکر می‌دانند، به این‌ها رأی ندهند. برای این‌که رأی مردم در مقابل حکم خدا رأی نیست، ضلالت است»³ چون بنا است خدا بر جامعه‌ی اسلامی حاکم باشد. می‌فرمایند: «ما جمهوری اسلامی لفظی نخواستیم، ما خواستیم که حکومت «الله» در مملکتمان و إن شاء الله در سایر ممالک هم اجرا شود».⁴ آری در مسیری که انسان‌ها به سوی بندگی خدا سیر می‌کنند نظر آن‌ها برای تحقق بندگی در نظام اجتماعی، محترم است. مرحوم مدرس «رحمة‌الله‌علیه» در مجلس چهارم مشروطه گفته بود اگر تمام نمایندگان هم به رضاخان رأی بدهند چون خلاف قانون است ما قبول نداریم. یعنی باید فقهاء آن رأی را

3 - صحیفه‌ی امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه»، ج 8، ص 281.

4 - صحیفه‌ی امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه»، ج 8، ص 282.

تأیید کنند تا روشن شود رأی مردم جهت الهی دارد یا نه.

حضرت رضا ♦ می‌فرمایند: پیغمبران و امامان یک فهم برتری دارند که فوق اندیشه‌ای است که بشر با آن اندیشه، امور عادی خود را می‌گذرانند. اسم خرد انبیاء را عقل قدسی می‌گذاریم. اندیشمندان مسلمان جای خرد انسانی را در این حد می‌دانند که انسان‌ها باید با عقل خود عقل قدسی شریعت را بفهمند. خداوند عقل ما را به ما نداده تا با عقل خود که «خودبنیاد» و فاصله گرفته از بندگی خدا است، اموراتمان را طی کنیم. واژه‌ی «خودبنیاد» یعنی «عقل» برای خود مستقل عمل کند. در حالی که ما به کمک عقلمان باید در سخنان انبیاء و دستورات الهی تدبّر کنیم. عقل ما برای فهم قرآن است نه برای ساختن یک دین جدید. عاقلانه‌ترین کار آن است که انسان‌ها خودشان را به دست عقل الهی، نه به دست عقل خودبنیاد لیبرالیسم یا خرد جمعی بدهند. همان‌طور که ما معتقدیم حقوق بشر را هم اگر خدا تعیین کند حقوق حقیقی است. اما حقوق بشری که بشر بخواهد برای خودش تعیین کند اولاً: به سطحی‌ترین بُعد بشر نظر دارد. ثانیاً: وقتی نفس امّاره‌اش به تنگنا افتاد همان را هم زیر پا می‌گذارد و حقوق مردم مظلوم غزه برایش بی‌معنی می‌شود، چون این حقوق بشر را انسان غربی برای خود تعریف کرده و نه

برای مردم خاورمیانه. آفات بی‌امامی تا اینجاها بشر را ساقط می‌کند.

آفات اسلام منهای امامت تا آنجا است که حتی وقتی غرب در اواخر قرون وسطی از دست کلیسا خسته شد با چهره‌ای از اسلام در زمان عثمانیان روبه‌روست که چنگی به دل نمی‌زند تا بخواهد به آن رجوع کند و برگشت به فرهنگ روم قبل از مسیحیت را ترجیح می‌دهد و رنسانس را راه می‌اندازد. خسارت بزرگی به جهان وارد شد که غرب نتوانست به اسلام رجوع کند، در حالی‌که اگر به جای اسلام عثمانی، اسلامی با مدیریت امامت در میان بود، رجوع غرب به اسلام بود و نه به فرهنگ رومی. چرا اسلام نتوانست در اسپانیا بماند، جز این بود که اسلامی دلیلی که با روح امامت همراه باشد نداشتیم؟ قرآن تا پشت کوه‌های پیرنه تا وسط فرانسه رفت ولی نماند چون با نور امامی که با حقایق هستی مرتبط باشد مدیریت نمی‌شد، یک کشورگشایی بود توسط حاکمان اموی. اگر فرهنگ امیرالمؤمنین ♦ در جهان اسلام حاکم بود، امروز ما اروپایی را که به مسیحیت پشت کرده است و به کفر منتقل شده نداشتیم بلکه اروپایی را داشتیم که به اسلام روی کرده بود. مگر پادشاهان عثمانی بهتر از آباء کلیسا عمل می‌کردند که روشنفکران اروپایی به عثمانی‌ها گرایش پیدا کنند؟

علمی فوق علم زمانه

جامعه‌ی اسلامی حاکمانی را می‌خواهد که به تعبیر امام رضا ♦ «يَكُونُ عَلَمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ» علم آن‌ها فوق علم زمانه‌شان باشد. به گفته‌ی دکتر تیدجانی که مذهب خود را از سنی‌بودن به شیعه‌بودن تغییر داده: «اگر برای علی میسر شده بود که سی سال طبق سیره‌ی پیامبر^ص بر مردم حکومت کند، مسلم اسلام امروز جهان را فرا گرفته بود و عقیده‌ی متین و محکم در قلوب مسلمانان جایگزین شده و فتنه‌های کوچک و بزرگ رخ نمی‌داد و نه کربلایی می‌بود و نه عاشورایی. اگر همان‌طور حکومت سایر ائمه که پیامبر آنان را به نام وصی خود قرار داده بود ادامه می‌یافت، جز مسلمانان، ملتی بر روی زمین وجود نداشت و دنیا نه‌چنین بود که امروز مشاهده می‌کنیم و زندگی ما به معنی واقعی‌اش انسانی بود».

با توجه به مقدماتی که گذشت آیا خداوند برای مدیریت هستی و شکوفایی استعدادهای پنهان انسانی جز این باید بکند که امامی با آن‌چنان علمی برای بشر قرار دهد؟ یا خرد انسان‌ها را کافی بداند و ما را به خود واگذارد؟ حتماً لطف بزرگ‌تری به بشر شده و آن لطف عبارت از وجود انسانی است که علمش فوق علم مردم است، تا هر زمانی افق زندگی آن‌ها را براساس آن علم جلو ببرد، یعنی همواره ما در هستی باید

افرادی را داشته باشیم که به عنوان واسطه‌ی فیض بتوانند مدیریت جهان را مطابق عالم تکوین در عالم تشریع به دست گیرند.

حضرت بعد از نکاتی که گذشت به نکته‌ی بسیار عمیقی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «وَقَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» به آیه‌ی 35 سوره‌ی یونس اشاره می‌کنند که در واقع می‌توان گفت این آیه ناموس فرهنگ تشیع است. حضرت امام زین‌العابدین ♦ می‌فرمایند این آیه «نَزَلَتْ فِينَا»⁵ در مورد ما اهل البیت نازل شده است. چون خداوند می‌فرماید: «أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته است که تبعیت شود یا کسی که در هدایت نیست مگر آن که هدایت شود؟ ملاحظه می‌فرمائید خداوند در این آیه ما را در مقابل دو راه قرار داده‌اند که هر دو راه حساس است. نمی‌گوید آیا کسی که به سوی باطل هدایت می‌کند شایسته است تبعیت شود یا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند؟ تا جواب آسان باشد. دو نوع هدایت را مقابل هم قرار داده که یکی به حق هدایت می‌کند و دیگری دانش خود هدایت می‌نماید. به این صورت که اولی با علم

لدني و به حق هدايت مي‌نمايد و دومي با علم اکتسابي و به علم خود هدايت مي‌کند. تا معلوم شود در عالم کساني هستند که از طرف خدا علم لدني دارند و به حق هدايت مي‌کنند و نبايد نظر را به ديگران انداخت، چون در علم لدني، اکتساب و تدريج نيست تا انسان در مسير هدايت مجبور باشد با کساني مرتبط باشد که همواره چيزهايي را کسب نکرده اند و نسبت به آنها جاهلاند.

حضرت امام رضا ♦ ملاک را قرآن قرار داده اند تا اگر از حضرت پرسند روي چه حساب مي‌فرمائيد يک عده اي هستند که خداوند علم خاصي به آنها داده و علمشان فوق زمانه است؟ بفرمايند به سوره ي يونس، آيه ي 35 رجوع کنيد که خبر از وجود چنين انسان‌هاي مي‌دهد. علم اکتسابي همواره با جهل همراه است. هرکس هم که باشد بالآخره چيزهايي که خوانده است مي‌داند و از چيزهايي که نخوانده و به آن فکر نکرده بي‌خبر است. پس اگر کسي خود را در اختيار بزرگترين عالم هم قرار بدهد هميشه با مقداري جهل روبه‌رو است. آيا خداوند چنين چيزي را در نظام احسن براي بشر مي‌پسندند؟ و هدايت الهي اقتضاي چنين شرايطي را دارد؟ يا لازمه ي هدايت الهي اين است که ما را با کسي و شخصي و نوري روبه‌رو کند که همه ي علمي که ما براي تمام ابعاد مان نياز داريم در مقابلمان باشد. و اين با شخصيت کسي مطابق دارد که مقامش «يَهْدِي إِلَي

الحق» است و بتواند به حق هدایت بکند و جز امامی معصوم در این موقعیت نیست. به همین جهت عرض کردم حضرت سجاد ♦ در مورد این آیه فرمودند: «تَزَلَّتْ فِينَا» این آیه در رابطه با ما اهل بیت نازل شده است.

در مورد حضرت رضا ♦ هست که مأمون آمد و علماء اهل سنت را جمع کرد. و بعد گفت که پسر عمو این ها میگویند چرا شما میگوئید ما علمی داریم که جمع این علما ندارند؟ و چرا باید این ها از شما تبعیت کنند؟ آیا شما چنین ادعایی دارید که همه ی علماء باید از شما تبعیت کنند؟ حضرت میفرمایند: بله. همه باید از ما تبعیت کنند چون علمشان برای نجاتشان کافی نیست. مأمون گفت دلیلتان چیست؟ حضرت فرمودند چون آیه میفرماید عده ای هستند که علمی از جایی نیاموخته اند و به سوي حق هدایت می کنند. آن گاه حضرت پرسیدند: همه ی شما که این جا نشسته اید آیا عالمانی نیستید که علمتان را از کسانی تعلیم گرفته اید؟ جواب دادند: بله. فرمودند ولی ما معلمی نداشته ایم. در این دنیا چه کسی معلم ما بوده است؟ از طرفی هر چه می خواهید از ما بپرسید تا معلوم شود دانا به آن ها هستیم یا نه. جلسه به زیبایی تمام ختم شد و معلوم شد مصداق آیه جز اهل البیت علیهم السلام نیستند. حضرت در ادامه ی فرمایش خود آیات دیگری را شاهد می آورند که نیاز به بحث دارد.

بنابراین؛ جمع‌بندی بحث این شد که یک نوع معرفت خاص در نزد امامان هست که مردم از آن بی‌خبرند و لذا مردم نمی‌توانند امام را انتخاب کنند و امام با توجه به آن معرفت خاص باید مدیریت بشر را به عهده گیرند وگرنه زندگی با بحران و ظلم همراه خواهد بود و زمین و آسمان به هم می‌ریزد و روابط انسان‌ها غیر طبیعی خواهد شد. خداوند به حقیقت اولیاء و اصفیاء و انبیائش ما را متوجه معارف عالی‌یه‌ای کند که نسبت به شناخت امام زمانمان نیاز داریم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه ي دوازدهم خصوصيات رهبران الهي

بسم الله الرحمن الرحيم

تاريخ بدون حاکميت امام

همان طور که مستحضريد بحث در رابطه با چگونگي انتخاب امام بود و اين که چگونه حضرت امام رضا ♦ جاگاه امام را تعيين فرمودند. راوي خدمت حضرت آمد و عرض کرد يابن رسول الله مردم معتقدند مي توانند امام را خودشان انتخاب کنند به اين صورت که در جامعه ي اسلامي يک مسلمان را به عنوان رهبر و مسئول امور انتخاب نمايند. حضرت بابي را باز فرمودند تا روشن بشود خداوند جهت امامت و رهبري جامعه شخصيت بسيار بزرگي را براي بشر پرورانده و بشريت را در اين امر به خود وانگذاشته است. اشتباهي که بعضي ها در انتخاب امامت جامعه دارند و خود را در اين امر خودکفا مي دانند شبیه اشکالي است که عده اي در مورد عقل دارند و معتقدند با عقل خودشان مي توانند زندگي خود را اداره کنند و

نیاز به عقل قدسی و شریعت الهی ندارند و به قول معروف فکر می‌کنند می‌توانند با خرد جمعی امور را جلو ببرند. عرض شد نه خرد جمعی توان احاطه بر همه‌ی ابعاد و نیازهای انسان‌ها را دارد و نه این خرد اگر شریعت الهی در میان نباشد از تصرفات نفس امّاره در امان خواهد ماند. در حالی که اگر انسان وارد حیطه‌ی بررسی جایگاه امامت شود متوجه می‌شود برکات وجود امام بسیار بیشتر از آن است که ابتدا تصور می‌شود. مثل قرآن که وقتی با تدبّر در آن جلو رفتیم متوجه می‌شویم تا کجاها می‌تواند انسان را در اندیشه و عمل جلو ببرد.

ضرورت وجود امام و فرهنگ امامت وقتی ملموس خواهد شد که تاریخ بدون امامت را بررسی کنیم تا معلوم شود تمام آرزوهای بشر در طول تاریخ بر باد رفته و تمام وعده‌های حاکمان با بن بست روبه‌رو شده است. چون مردم به چیزی غیر از آن چیزی که خداوند برای بشر قرار داده امید بستند. همان‌طور که اگر برای داشتن عقیده‌ی صحیح و عمل درست به کتاب دیگری غیر از قرآن دل بندیم به بن بست می‌رسیم، در مورد حاکمیت هم اگر به غیر از امامی که خداوند پرورانده امید بستیم نا کام می‌شویم. ممکن است اندیشمندان دنیا این ناکامی را تا حدّی از شما بپذیرند چون از آخرین طرح حکومت‌داری به نام دموکراسی طرفی نبستند ولی هنوز تصور

بعضی‌ها آن است که دموکراسی درست اجرا نشده وگرنه جواب می‌دهد. در حالی‌که دانشمندان برجسته‌ی غرب معتقدند هیچ وقت حکومت مردم بر مردم تحقق نیافته است و این حزب‌ها هستند که بر مردم حکومت می‌کنند و با تردستی خاصی به مردم القاء کرده‌اند که مردم بر مردم حکومت می‌کنند!

مشکل مردم آن است که هنوز به دموکراسی امید بسته‌اند و نمی‌دانند تا حکم آحاد بر میل‌ها و سلیقه‌های کثیر حاکم نشود جامعه در مسیر صحیحی قرار نمی‌گیرد و عملاً نفس اماره منشأ تسمیم‌گیری‌ها می‌شود. مردم به شکست حکومت امثال نادر شاه و چنگیز خان و آقامحمدخان قاجار و لردها و اشراف واقف‌اند ولی علت آن را دیکتاتوری حاکمان نمی‌دانند و اگر هم اشکالاتی به دموکراسی دارند معتقدند راه دیگری نیست و لذا به ضعف‌های دموکراسی فکر نمی‌کنند. حرف ما در مقابل آن‌ها که معتقدند جز همین دموکراسی راهی نیست این است که راهی هست، آن‌ها وقتی با نظریه‌ی امامت روبه‌رو می‌شوند می‌گویند این عملی نیست. مشکل ما در نکته‌ی آخر است. اگر ما این مباحث را به صورت دقیق و عمیق ارائه ندهیم و دلایل حضور تکوینی و واسطه‌ی فیض عالم بر امور تشریعی را درست تبیین نکنیم باز در تاریخی ظلمانی متوقف خواهیم بود و از حرکت به سوی اهداف عالی بشری محروم می‌شویم و این است معنی این که

می‌گویند: امروز بشریت گرفتار ظلمات آخرالزمان است. چون می‌پندارد خداوند راهی برای حیات اجتماعی سالم به بشر نداده است.

♦ باید به کمک منطقی که امام رضا مطرح فرمودند، این باور تغییر کند و روشن شود موضوع حضور امام در هستی و مدیریت امام معصوم، ریشه در تکوین عالم دارد و خدای هستی حقیقتی را در وجود عالم و آدم گذاشته که با اندک توجه به وجود چنین انسانی او را می‌پذیرند. زیرا نه تنها عالم نسبت به حضور امام عقیم نیست بلکه جان انسان‌ها نیز نسبت به این امر بی‌تفاوت نمی‌باشد. هرچند غبار فرهنگ ضد قدسی و حس‌گرایی غربی بر ذهن و فکر بعضی از روشنفکران ما غلبه کرده و نمی‌گذارد این حرف‌ها جای خود را پیدا کند این‌همه به جهت آن است که موضوع امامت آن‌طور که باید و شاید تبیین نشده. در حالی‌که حجت خدا هم‌اکنون در عالم حاضر است، باید پرده‌ی انکار کنار برود تا حقیقت مطلب خود را بنمایاند. ممکن است بگوئید مردم ما منکر نیستند، آری به یک معنی انکاری در کار نیست ولی به معنی دیگر آثار انکار خود را می‌نمایانند. مگر ملاحظه نکردید وقتی دکتر احمدی نژاد رئیس دولت نهم نظرها را متوجه وجود مقدس حضرت صاحب الامر^{علیه السلام} می‌کردند با چه عکس‌العمل‌هایی روبه‌رو شد و چه حرف‌های عجیبی را شایع کردند؟ همه‌ی این‌ها خبر از نوعی انکار می‌دهد

که عرض شد. به قول بسیاری از علماء آن حرف‌ها که مسئولان دولتی زدند، حرف عالمان دین است ولی چون وارد گفتمان مسئولان اجرایی و سیاسی کشور شد عکس‌العمل نشان دادند به این معنی که جای چنین عقیده‌ای در امور اجرایی و سیاسی نیست. آیا این یک نوع انکار نیست؟

مردم عادت کرده‌اند که سیاستمداران حرف‌های سیاسی و دیپلماتی بزنند حال اگر یک‌مرتبه مسئولی به میدان بیاید که در عین تلاش در کار اجرایی و سیاسی، افق خود را به چیزی بالاتر از اهداف معمولی بیندازد، برای بعضی‌ها که اصالت را به غرب داده‌اند، عجیب است. بنده در چنین دوره‌ای از تاریخ باور نمی‌کردم مسئولی با چنین نگاهی به میدان بیاید و آن نگاه را در تصمیمات مدّ نظر داشته باشد، و این را یک جهش تاریخی می‌دانم. اگر این حرف‌ها بالای منبر زده می‌شد همه تحمل می‌کردند، تصور بنده آن بود اگر مسئولان اجرایی-سیاسی کشور هم با دیدگاه نظر به حاکمیت امام معصوم وارد عمل شوند از آن‌ها استقبال می‌شود و باور نمی‌کردم کسانی که مدعی اعتقاد به مهدویت‌اند عکس‌العمل منافی از خود نشان دهند. اینجا بود که به رفقا عرض کردم متوجه باشید در کجای تاریخ قرار داریم. ما هنوز در جایی نیستیم که آمادگی حضور فرهنگ اما مت را داشته باشیم. در نظر بگیرید اگر موضوع

جدي‌تر شود چه مقاومت‌هايي پديد مي‌آيد. اين نشان مي‌دهد روح زمانه هنوز براي ادا مهي حيات خود به چيزي غير از حاکميت امام معصوم نظر دارد و اگر ناخن بزنيد ملاحظه مي‌کنيد از جهاتي روح زمانه طالب چنين حضوري نيست و منتظر کسي هستند که آن‌کس امام نيست. منتظرند کسي ظهور کند که در عالم وجود ندارد و آن امامي هم که در عالم هست، منتظرش نيستند و از حضور امام دلهره دارند. مانع اصلي اين است که باورمان نمي‌آيد هستي ظرفيت حضور چنين حقيقت مقدسي را دارد. ابتدا بايد بفهميم جايگاه امام در هستي و در نظام تکوين کجا است، سپس به نقش اجرايي حضرت نظر کنيم، اگر با تعمق زياد به جايگاه امام در هستي بينديشيم، به‌خوبي به استقبال ظهور حضرت مي‌رويم.

جايگاه علم امام

سخنان حضرت رضا ♦ اولاً: اندیشه‌ي ما را متوجه وجود انسان کامل يا عين الانسان مي‌کند. ثانياً: روشن مي‌کند انسان کامل چه خصوصياتي دارد. روايت مورد بحث روشن مي‌کند که جايگاه امام کجاست تا معلوم شود مقام امام آن اندازه مادي نيست که انسان‌هاي عادي بتوانند او را انتخاب کنند. حضرت رضا ♦ در سخنان خود اندیشه‌ها را بيدار مي‌کنند که امام بايد چه خصوصياتي

داشته با شد، سپس می‌فرمایند ملاحظه کنید این خصوصیات در چه کسانی می‌تواند باشد. آیا چنین خصوصیات در هرکس پیدا می‌شود؟ فرمودند: «يَكُونُ عَلَيْهِمْ قَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ» علم اما مان فوق علم اهل زمانشان است. یعنی از ساحتی دیگر به عالم و آدم می‌نگرند نه مثل ابن سینا که در زمان خودش علمش فوق علمی بود که مربوط به آن زمان بود و نسبت به بقیه‌ی انسان‌ها داناتر بود. افق نگاه امام افق دیگری است که مردم هرگز به آن دست نمی‌یابند، همان نکته‌ی ظریفی که خداوند در آیه‌ی 35 سوره‌ی یونس فرمود و امام روی آن دست گذاشتند.

آیه‌ی مورد نظر دو نوع هدایت را روبه‌روی هم قرار داد تا معلوم شود هدایتی که منجر به رسیدن به حق می‌شود از جنس دیگری است. خداوند در آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» آیا کسی که به سوی حق دعوت می‌کند شایسته‌ی تبعیت است یا کسی که نمی‌تواند هدایت بکند مگر این که خودش هدایت بشود؟ از این آیه می‌فهمیم که حضرت می‌خواهند بفرمایند امام آن دانشمندی نیست که رفته باشد خوب درس خوانده باشد و عالم شده باشد. قرآن آن کسی که به سوی حق دعوت می‌کند را روبه‌روی جریانی گذاشته که به کمک بقیه و با تعلیم از دیگران دانشمند

شده است.¹ درست است در جهان هستی انسان کاملی هست که افق نهایی انسانیت انسان‌ها است، ولی بحث این است که آن افق علمی چه خصوصياتی دارد و تفاوتش با افق علمی سایر علماء در چیست؟ اکثر مردم قبول دارند «ابن‌سینا» یا «کنفسیوس» آدم‌هاي دانشمندی هستند ولی می‌دانند هدایت پیامبران از سنخ دیگری است. فهم این‌که امام عالمی نیست از جنس عالمان عادی، بلکه عالمی است که علمش را به صورت اکتسابی به دست نیاورده و به سوي حق دعوت می‌کند، یک فرهنگ دیگری را می‌طلبد.

تأکید بنده در این حدّ است که روشن شود چرا حضرت رضا ♦ برای روشن‌شدن علم امام این آیه را شاهد می‌آورند، آیه‌ای که معلوم می‌کند چه شخصیتی به‌عنوان ذخیره‌ی هستی در عالم وجود دارد و بنا است بشر بر اساس مدیریت چنین انسانی زندگی زمینی‌اش را طی کند و اگر به فرهنگ امامت پشت کند ضربه‌ای مهلک می‌خورد. به همین جهت خداوند در آخر

1 - در کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» بحث شده؛ دانشمندانی که در فرهنگ اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} پروریده شده‌اند با تدبّر در آیات و روایات عملاً وارد فرهنگ «یهدی الی‌الحق» می‌شوند و علم این نوع عالمان را باید از علم سایر علماء جدا نمود زیرا آن علمی که ما را به روایات معصومین^{علیهم‌السلام} ارجاع می‌دهد از سنخ «یهدی الی‌الحق» است. (به صفحات 46 و 274 از کتاب مذکور رجوع شود).

آیه می‌فرماید: «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» شما را چه شده، چرا این‌طور حکم می‌کنید؟ و متوجه نیستید هدایت به حق، نوری نیاز دارد فوق علوم اکتسابی رسمی، آیا می‌خواهید برای هدایت جامعه به سوی حق یک آدم عادی را انتخاب کنید؟

امام و توانایی‌های خاص

حضرت در صددند باز مطلب را روشن نمایند و به ما کمک بکنند تا تصورمان از امامی که باید جهان را در مدیریت کامل خود بگیرد درست باشد و معلوم شود حال که می‌دانیم همیشه خداوند یک امامی با خصوصیات خاص برای مدیریت جامعه‌ی بشری گذاشته آن امام چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ در ادامه می‌فرماید: «وَقَالَ تَعَالَى فِي قِصَّةِ طَالُوتَ» آیه‌ی 247 سوره‌ی بقره را شاهد می‌آورند که بنی اسرائیل رفتند خدمت پیامبر خود یعنی حضرت سموعیل که به ما کمک کنید و رهبر و مدیری را برایمان انتخاب نمایید تا بتوانیم با دشمنان خود بجنگیم و از این بی‌خانمانی و تحقیر و انزوا در آییم. پیامبر شان به آن‌ها حضرت طالوت را معرفی می‌کند و می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» خداوند برای شما او را برگزیده «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» و به او در علم و نیروی بدنی افزونی بخشیده و وسعت داده «وَاللَّهُ يُؤْتِي

مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ» و خدا به هرکس خواست
 ملک خود را می‌دهد. از قبل معلوم
 فرمود خداوند به آن‌کسی رهبري جامعه
 را می‌دهد که در علم و جسم و سعت‌اش
 داده است. اینجا حضرت رضا ♦ این باب
 را باز می‌کنند که امام از نظر بدني و
 از نظر فکري باید در توانايي خاصي
 باشد تا معلوم شود خداوند او را
 انتخاب کرده است و ما چنین خصوصياتي
 را در امامان ملاحظه کرده ایم. در کربلا
 آن همه بصیرت و شجاعت از چه‌کسی متصور
 می‌شد؟ تا معلوم شود آن نوع توانايي
 علمي و جسمي منحصر به امیرالمؤمنین ♦
 نبوده است. به قول راوي آن‌همه
 توانايي که امام حسین ♦ در کربلا از
 خود نشان دادند با آن‌همه زخم غیر
 قابل تصور بود.² در ساعات آخر روز
 عاشورا وقتي حضرت به لشکر عمر سعد
 حمله می‌کردند مثل گله‌ي گوسفند فرار
 می‌کردند. آن سعه‌ي صدر، آن فهم، آن
 شعور، آن قدرت، همه حکایت از آن دارد
 که توانايي خاصي در امام هست و اگر
 همان شرایط براي سایر ائمه علیهم‌السلام پیش
 می‌آمد ما شاهد همان علم و قدرتي
 بودیم که در حضرت علي ♦ و امام حسین ♦
 دیده شد. نتیجه این که هرکسی
 نمی‌تواند امام را انتخاب کند،
 همان‌طور که قرآن در مورد حضرت طالوت
 فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ

2 - به کتاب «راز شادي امام حسين ♦ در قتلگاه»
 از همین مؤلف رجوع شود.

بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»³ خداوند او را برای شما انتخاب کرده و در علم و جسم به او توانایی خاص داده، امام را برای جامعه انتخاب می‌نماید.

حضرت رضا ♦ در راستای مقام امام و این‌که باید توسط خدا انتخاب شود شاهد قرآنی دیگری می‌آورند که: «وَقَالَ فِي قِصَّةِ دَاوُدَ ♦ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»⁴ و در قصه‌ی داود و کشتن جالوت توسط داود، فرمود: و خداوند به داود مُلک و حکمت عطا کرد و آنچه را می‌خواست به او آموخت. این آیه خبر از آن می‌دهد که خداوند حاکمیت و مدیریت را همراه با حکمت به حضرت داود ♦ داد. پس چنین استعدادی جهت اداره‌ی جامع‌ه‌ی بشری چیزی است که خداوند می‌دهد و هم او می‌داند به چه کسی داده است.

سپس حضرت در مورد وجود مقدس پیامبر اسلام ﷺ از قرآن شاهد می‌آورند و می‌فرمایند: «وَقَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً»⁵ خداوند در مورد پیامبرش می‌فرماید: ای پیغمبر برای تو اولاً: کتاب و حکمت نازل کردیم. ثانیاً: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» و چیزی به تو یاد دادیم که تو هرگز آن نبودی که بتوانی به خودی

3 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 247.

4 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 251.

5 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 113.

خود آن را بدانی. این علمی است فوق توانایی بشر.

حضرت امام رضا ♦ ما را متوجه می‌کنند که مدیران قدسی یک شعور خاص الهی و یک توانایی و قدرت خاص الهی دارند که در حدّ فهم مردم نیست. این که شما ملاحظه می‌کنید بشر در طول تاریخ نسبت به مدیریت جامعه ناکام بوده به جهت غفلتی است که از توانایی‌های خدادادی انبیاء و امامان داشته است و فکر کرده بدون آن‌ها می‌تواند امور حکومتی خود را بگذراند. این شعور باید به بشر برگردد که همان خدایی که برای او شریعت آورده مدیرانی نیز پرورانده است و بشر را در این دو امر مهم به خود وانگذاشته است. امروز پس از تجربه‌ی شکست سوسیالیسم و لیبرالیسم نوبت اسلام است. اما اسلامی که معتقد به امامت الهی است و در غدیر طرح شد. در آخر آیه هست: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» و ای پیامبر چنین علم خاصی که خداوند به تو داده، فضل عظیمی است. یعنی نهایی‌ترین شکل لطف خدا در این علم هست.

حضرت رضا ♦ در ادامه می‌فرمایند: «وَقَالَ فِي الْأُيُمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِثْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ» و خداوند در مورد اهل بیت و ذریه و فرزندان پیامبر ✕ می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا* فَمِنْهُمْ

مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى
 بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»⁶ آیا مردم نسبت به آنچه
 خداوند به آن‌ها می‌دهد حسادت می‌ورزند؟
 حقیقت این است که به آل ابراهیم کتاب
 و حکمت و ملک عظیم دادیم. عده‌ای از
 مردم ایمان آوردند به آنچه به آن‌ها
 دادیم و عده‌ای مانع شدند، و آتش
 افروخته‌ی جهنم آن‌ها را کفایت می‌کند.
 عنایت بفرمائید چقدر صریح قرآن
 می‌فرماید برای آل ابراهیم ♦ - که در
 زمان نزول آیه جز رسول خدا ﷺ و آل محمد ﷺ
 مصداق دیگری نداشته - کتاب و حکمت و ملک
 عظیم قرار دادیم که موجب حسادت بعضی
 از مردم شده و مانع پذیرش آن‌ها توسط
 بقیه می‌گردند و به جهت آن که آن
 کمالات را منحصر به رسول خدا ﷺ ننمود
 معلوم است ملک عظیم و مدیریت متعالی
 مربوط به ائمه ﷺ هم هست. تا معلوم
 شود عده‌ای از آل ابراهیم در شرایط
 خاصی هستند و به آن‌ها حکمت و کتاب و
 ملک خاصی داده شده، حال اگر عده‌ای
 نپذیرفتند، مشکلی است که آن‌ها برای
 خود ایجاد نمودند و مردم نباید خود
 را از مدیریت ائمه ﷺ بی‌بهره نمایند.
 سپس حضرت می‌فرماید: «وَإِنَّ الْعَبْدَ
 إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْمُؤْمَرِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ» و
 اگر خداوند بنده‌ای از بندگان را جهت
 امور مردم انتخاب کرد، سینه‌ی او را
 گشاده می‌گرداند. یعنی خداوند اولاً:
 عده‌ای خاص را برای مدیریت عالم

گذاشته. ثانیاً: شرح صدر به آن‌ها داده تا در مدیریت خود کو چکترین لغزشی نداشته باشند و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهند. «فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» در نتیجه آنچنان توانا می‌شوند که در پاسخ هیچ سؤالی در نمی‌مانند و غیر صواب از آن‌ها نخواهی یافت و به خوبی مصلحت مردم را در نظر می‌گیرند. خداوند به حقیقت آن شرح صدري که به اهل البیت^{علیهم‌السلام} عطا کرده ما را از برکات تبعیت و ارادت به این خاندان محروم نگرداند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

جلسه ی سیزدهم رهبران الهی و توانایی‌های خاص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رب‌العالمین برای این‌که بشر را به زیباترین شکل به کمال برساند و نظام «إِنِّیْ اِلَیْهِ رَاجِعُونَ» محقق شود، شرایط لازم را فراهم می‌کند. زیرا اساس این عالم برای این است که انسان به بهترین نحو به خدا برگردد. اگر انسان‌ها در زندگی زمینی توانستند در توجهات قلبی خود به بهترین صورت به خدا برگردند، رجوع آن‌ها در قیامت به سوی خدا به خوبی محقق می‌شود وگرنه هزاران سال در صراط می‌مانند تا آرام آرام موانع رجوع به حق از فکر و قلبشان بیرون رود و سیرشان به انتها برسد. البته این در صورتی است که انسان متوجه خدا باشد وگرنه به صراط وارد نمی‌شود بلکه بدون حساب وارد جهنم می‌گردد. آری اگر در صراط قرار گرفت جلو می‌رود و به حضرت پروردگار نزدیک می‌شود.

وقتی مشخص شد نظام دنیا شرايطی است که حضرت رب العالمین جهت رجوع بندگان به خدا فراهم کرده این سؤال پیش می‌آید که چه شرايطی باید در این دنیا باشد تا بشر به زیباترین شکل به خدا برسد در حالی که می‌دانیم به اندازه‌ای که در این دنیا به خدا رسیدیم در آن دنیا به سوي خداوند حرکت می‌کنیم. زیرا قرآن روبه‌رو شدن با زیباترین جلوات الهی در قیامت را چنین توصیف می‌کند: «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»¹ جزای آنچه که در این دنیا به طور مستمر انجام می‌دادند به آن‌ها داده می‌شود. اگر کسی در این دنیا به خدا نرسد در آن دنیا در بُعد و دوری از خداوند قرار دارد که صورت قیامتی این دوری، جهنم است. اگر باید در این دنیا به خدا رسید عالی‌ترین شکل به خدا رسیدن که همان نظام احسن الهی است، چگونه باید باشد؟ اگر دقت بفرمائید و موضوع را در حدّ انتزاعی صرف در نظر بگیرید، محال است انسان بدون ارتباط با امامی که نمایش تمام نمایی اسماء الهی است موفق به انس با خدا شود. بر اساس این قاعده اگر بنا است در نظام حکیمانه‌ی الهی، کامل‌ترین شکل انس با خدا محقق شود، از طریق انس با کسانی ممکن خواهد بود که نمایش کامل اسماء الهی‌اند. و حضرت امام رضا ♦ بر این اساس امام را

توصیف می‌کنند و در مدّ نظر ما قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «قَلْبَهُ يَنْزَابِيْعُ الْحِكْمَهُ وَ أَطْلَقَ عَلَي لِسَانِهِ» قلب او چشمه‌ی حکمت است و همان حکمت بر زبانش جاری می‌شود، تا نمایش حق و حقیقت باشد. «لِيَكُوْنَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَي خَلْقِهِ» زیرا او باید حجت خدا بر خلقش باشد. و حجت الهی نمایش همه‌ی کمالات الهی است. حضرت باقر ♦ می‌فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُوْنَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَّبِعْهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتِمْ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ»² هرکس مسرور می‌شود از این‌که بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند او را مشاهده کند باید آل محمد ﷺ را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امام از این خانواده گردد. اگر چنین بود خدا را می‌بیند و خدا نیز او را می‌بیند. اگر این قاعده روشن شد که شرایط احسن ارتباط کامل با خدا این است که کسانی در صحنه باشند که نمایش اسماء الهی‌اند و از طریق قلب و خیال می‌تواند با خدا مانوس شود، پیدا کردن چنین کسانی سخت نیست. خود خدا که نمی‌شود بیاید پائین مگر از طریق جلوات اسماء حسناي خود که حضرت صادق ♦ در این رابطه فرمودند: «نَحْنُ وَ

اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»³ به خدا سوگند
مائیم اسماء حسناي خداوند. وقتي
معلوم شد خداوند از طريق انسان کامل
أنس با خودش را ممکن مي سازد ما چشم
دل را باز مي كنيم و در جمال اولياء
معصوم اسماء حسناي خداوند را به
جامعيت مي يابيم و مي گوئيم:

به پرده بود جمال علي شد آينه
جمال عزه خبر الكلام قل و دل
وقتي انسان عميق فكر كند و ظريف
بينديشد به توحيد كامل مي رسد و توحيد
كامل با أنس با حق در جمال انسان هاي
كامل واقع مي شود.⁴ توحيد كامل آن است
كه همه چيز را در ذات و فعل و صفت به
خدا ختم كنيم و حضرت حق را در همهي
جلوات بنگريم. وقتي متوجه شديد وجود
و كمال همهي مخلوقات به خدا
برمي گردد، كمي جلوتر مي آييد و
مي يابيد كه «فَأَيُّذُ مَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ
اللَّهُ»⁵ هرجا بنگريد با وجه الهي
روبه روئيد، وقتي توحيد شما كامل و
ظريف شد متوجهي حضور كامل حضرت
پروردگار در هستي مي شويد.

خداوند فياض مطلق است پس حتماً
عالي ترين شرايط أنس با خود را فراهم
كرده، بايد چشم خود را باز كنيم و
پروردگارمان را پيدا نماييم كه چگونه
در همه جا ظهور كرده است. عرفا با

3 - مستدرك الوسائل، ج 5، ص 229.

4 - به كتاب «مباني نظري و عملي حب اهل
البيت» از همين مؤلف، رجوع شود.

5 - سوره ي بقره، آيه 115.

بینا کردن چشم دل به مراحمی از توحید ظریف رسیده اند که خود را در تمام مظاهر با پروردگار عالم روبه‌رو می‌یابند. عارف اهل دل از مرحله‌ای که خدا را علت و مخلوق را معلول بدانند گذشته است، به قول حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد، در علمی که خدا را علت و مخلوق را معلول می‌دانند یک نحوه جدایی بین خدا و مخلوق هست، این نسبت برای خدا و مخلوق مطابق واقع نیست، آنچه واقعاً هست موضوع جلوه و صاحب جلوه است که در آن تمام عالم ظهور حق است به جمال اسماء.

ظرائف توحید تشیع

عارف تا اینجا آمده که حق در صحنه است و خداوند خود را در جمال آیات خود به ما می‌نمایاند و ما را به خود دعوت می‌کند و شیعه در راستای نگاه عرفانی، ظرائف دقیق‌تری از توحید را نیز یافته است و متوجه است حق در عین این‌که در عالم تکوین ظهور دارد و فقط او در صحنه است، در عالم تشریع و برنامه‌دادن و برنامه‌ریزی‌کردن و حکومت و سیاست و تربیت هم باید حق در صحنه باشد. چون فقط او است که حقیقتاً هست و بقیه تجلیات او هستند. شیعه معتقد است حالا که همه جا حق در صحنه است پس ما در هیچ‌کجا نباید خودمان را در صحنه بیاوریم این کفر است و کافر کسی

است که حق را عقب می‌برد و خود را جلو می‌آورد و حق را می‌پوشاند. مثلاً خدا لطفی به ما کرده و نکته‌ای را به قلبمان انداخته به جای آن که با ارائه‌ی آن نکته نظرها را متوجه حق بکنیم، می‌گوئیم «به نظر من» و نظرها را متوجه خود می‌کنیم، این همان پوشاندن خدا است و ضد آن اندیشه‌ی توحیدی است که روشن می‌کند حق باید همه جا در صحنه باشد. توحید شیعه بحمدالله آنقدر ظریف است که می‌گوید نه تنها در تکوین و در وجود، حق در همه‌ی مظاهر در صحنه است، در تشریع و در نظام اختیار بشر و تربیت آن هم باید حق در صحنه باشد. و اگر در این ساحت هم حق را حذف کردیم گرفتار کفر شده‌ایم. در همین رابطه در روایت داریم: «سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَمَلٍ يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَّى الْمَكْتُوبَاتِ وَ صُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ اغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ أَحِبَّ عَلِيًّا ♦ وَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ بَابٍ شِئْتَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ صَلَّيْتُ أَلْفَ عَامٍ وَ صُمْتُ أَلْفَ عَامٍ وَ حَجَجْتُ أَلْفَ حَجَّةٍ وَ غَزَوْتُ أَلْفَ غَزْوَةٍ وَ أَعْتَقْتُ أَلْفَ رَقَبَةٍ وَ قَرَأْتُ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ وَ لَقِيتُ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ وَ عِبَدْتُ اللَّهَ تَعَالَى مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ أَلْفَ عَامٍ وَ جَاهَدْتُ مَعَهُمْ أَلْفَ غَزْوَةٍ وَ حَجَجْتُ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ أَلْفَ حَجَّةٍ ثُمَّ مِتُّ وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِكَ حُبٌّ عَلَيَّ ♦ وَ أَوْلَادِهِ أَذْخَلَكَ اللَّهُ النَّارَ مَعَ الْمُتَذَفِّقِينَ أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ قَوْلِي فِي عَلِيٍّ ♦ فَإِنِّي لَمْ أَقُلْ فِي عَلِيٍّ إِلَّا بِأَمْرِ

جَبْرَائِيلَ وَ جَبْرَائِيلَ لَا يُخِيرُنِي إِلَّا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ لَمْ يَتَّخِذْ أَحَا فِي الدُّنْيَا إِلَّا عَلِيًّا إِلَّا مَنْ شَاءَ فَلْيُحِبَّ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُبْغِضْ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ حَتَمَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يُخْرِجَ مُبْغِضَ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ مِنَ النَّارِ أَبَدًا»⁶ مردی از رسول خدا ﷺ از عملی که به واسطه‌ی آن می‌شود وارد بهشت شد پرسید، رسول خدا ﷺ فرمودند: نمازهای واجب را بخوان و روزه‌ی ماه رمضان را بگیر و غسل از جنابت بکن و علی و اولادش را دوست بدار، وارد بهشت بشو از هر دری که بخواهی. به خداوندی که مرا به حق برانگیخت اگر هزار سال نماز بخوانی، هزار سال روزه بگیر، هزار بار حج به جای آوری، هزار مرتبه در راه خدا جهاد کنی، هزار بنده در راه خدا آزاد کنی، تورات و انجیل و زبور و قرآن را بخوانی، تمام پیامبران را ملاقات کنی و با هر پیامبری هزار سال خدا را عبادت کنی و در رکاب هر پیامبری هزار بار در راه خدا پیکار کنی، با هر کدام هزار مرتبه حج به جای آوری، بعد بمیری و در دل تو دوستی علی و اولادش نباشد خداوند تو را با منافقان وارد جهنم کند. آگاه باشید باید گفته‌ی مرا در فضیلت علی به حاضر و غائب برسانید زیرا که من در باره‌ی علی چیزی را نمی‌گویم مگر از طرف جبرئیل و جبرئیل هم مرا از طرف خدا خبر داده همانا

جبرئیل در دنیا برادری جز علی انتخاب نکرده، آگاه باشید هرکس می‌خواهد علی را دوست دارد و هرکس می‌خواهد دشمن دارد، زیرا خدای تعالی بر خودش واجب فرمود که دشمن علی را هیچ گاه از آتش بیرون نیاورد.

رسول خدا ﷺ با طرح این نوع روایات گوشزد می‌کنند؛ اگر آن نوری که باید در مناسبات انسان ظاهر شود و تربیت و سیاست و دیگر امور انسانی جامعه را در دست گیرد از صحنه‌ی اجتماع کنار برود، عملاً حق پوشانده شده و کفر ظهور کرده هرچند انسان در عبادات فردی تا آن حدّ که روایت می‌فرماید جلو رفته باشد. توحید شیعه تا اینجاها جلو آمده و تا این اندازه حضور حق را می‌شناسد ولی متأسفانه بعضی از عرفا متوجه چنین توحید ظریفی نیستند همین‌طور که بعضی از روشنفکران می‌گویند ما حکومت مسلمانان می‌خواهیم ولی حکومت اسلامی نمی‌خواهیم. این‌ها عملاً ابعادی از توحید را نفی کرده‌اند. حال اگر بناست خدا در همه‌ی مناسبات در صحنه باشد باید کسی در صحنه باشد که تماماً پروریده‌ی رب‌العالمین است و این نشانه‌ی یک توحید ظریف و کامل است.

حضرت امام رضا ♦ در این روایت فوق العاده نورانی این نکته را گوشزد می‌کنند که مگر می‌شود خداوند ما را به عالی‌ترین نحوه‌ی ارتباط با خودش نرساند؟ وقتی بناست نظام «إلیه

راجعون» به عالی‌ترین شکل محقق شود و انسان‌ها به خدا برگردند، باید کسانی که مطلقاً متذکر خدا هستند در صحنه باشند و چنین کسانی پروریده‌ی خاص خداونداند و حضرت رضا ♦ از سوره‌ی یونس، بقره و نساء در همین رابطه شاهد آوردند. در سوره‌ی یونس، آیه‌ی 35 می‌خواستند بفرمایند خداوند انسان‌هایی را می‌پروراند که علم آن‌ها فوق تعلیم و تربیت رسمی است و به حق هدایت می‌کنند. و در سوره‌ی بقره، آیه‌ی 247 مثال حضرت طالوت را زدند که حاصل پرورش خاص الهی بود و فرمود: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ» حضرت طالوت در علم و جسم به وسعتی رسید که شایسته شد تا خداوند ملک خود را به او بدهد. پس ملکش را به کسانی می‌دهد که پرورش خاص دارند. و در همین راستا راز حاکمیت حضرت داود را روشن کردند که به علت شخصیت خاصی که داشت خداوند حاکمیت و حکمت را به او داد «آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»⁷ و برای آن که روشن کنند با علم و حکمتی خاص می‌توان جامعه را اداره کرد به این سخن خدا استناد کردند که به پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»⁸ و به تو علم می‌دادیم که تو هرگز نمی‌توانستی به خودی خود آن را به دست

7 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 251.

8 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 113.

بیاوری. این علم خاصی است برای آن مدیریت خاص که باید پیامبر ﷺ به کمک آن علم نور توحید را در نظام هستی حاکم کنند و در تمام مناسبات سیاسی، تربیتی، اخلاقی و اقتصادی حکم خدا جاری باشد و در رابطه با عترت پیامبر ﷺ آیه 55 سوره نساء را شاهد آورند که موضوع علم و حکمتی را گوشزد می‌کند که به «آل ابراهیم» داده و عده‌ای آن را از عترت رسول خدا ﷺ نپذیرفتند و کارشان به جهنم ختم شد. از آخر آیه بر می‌آید که در جامعه‌ی اسلامی نسبت به حاکمیت آل ابراهیم اختلاف می‌افتد.

حضرت رضا ♦ بعد از شواهد قرآنی که آوردند باب یک نکته‌ی اساسی را باز کردند و فرمودند: «وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْمُؤَرَّعِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ» خداوند وقتی که بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگان انتخاب کرد شرح صدری مخصوص به او می‌دهد. از این جمله قاعده‌ی مهمی پیدا می‌شود که اولاً: همواره خداوند برای امور بندگان یک مرد الهی را اختیار و انتخاب می‌کند. ثانیاً: این انسان الهی دارای فوق العادگی خاصی در داشتن شرح صدر است و لذا او آن افق‌های دور و آن جوانب پنهان را می‌بیند و با توجه به ظرایفی که باید جامعه به آن‌ها برسد، مدیریت جامعه را به عهده می‌گیرد. «وَأُوذِعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ وَ أَطْلُقَ عَلَى

لِسَانِهِ» و خداوند چشمه‌های حکمت را در قلب او قرار می‌دهد تا زبانش براساس حکمت سخن بگوید. «فَلَمْ يَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» در آن حال در جواب هیچ مسئله‌ای در نمی‌ماند و غیر صواب از او نمی‌بینی. در پاسخ‌گویی به نیازهای زمان درمانده نیست. این سؤال برای همه هست که واقعاً در دنیای امروز برای رفع مشکلات بهترین راه حل چیست و چطور باید با کفر جهانی برخورد کنیم؟ آیا اگر در سرمایه‌ی تاریخی ما سیره‌ی امام معصومی در میان بود و در زمان خود فرصت ارائه‌ی مدیریت اسلامی را داشت، مقام معظم رهبری «حفظه الله» با اطمینان بیشتری عمل نمی‌کردند؟ حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» می‌فرمودند ما این غصه را کجا ببریم که نگذاشتند امیرالمؤمنین ♦ حکومت کنند تا ما راه درست را بشناسیم. معلوم است خود حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» با آن همه لطفی که خدا به ایشان کرده بود و واقعاً خداوند افق‌های دقیقی از آینده را در منظر ایشان قرار داد، با این همه، نیاز دارند امامی معصوم در صحنه باشد. با این که طبق سخن امام رضا ♦ خداوند به کسانی که جهت اصلاح امور بندگان به میدان بیایند، لطف خاصی می‌کند ولی مصداق کامل آن لطف در امام معصوم تحقق می‌یابد.

الطاف خاص الهي در زمان غیبت

حاکمیت بر جامعه‌ی اسلامی در زمان غیبت، بر فقها و واجب کفایی است و ائمه^{علیهم‌السلام} فقها را بر جامعه‌ی اسلامی حاکم کردند و بر آن فقیه‌ی که در خود توانایی اداره‌ی جامعه را می‌یابد، واجب است به میدان بیاید و نمی‌تواند از زیر بار آن مسئولیت شانه خالی کند، هرچند کار به خودی خود مشکل باشد.⁹ خداوند به رسول خود فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِّن تَابٍ مَّعَكَ وَ لَا تُطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»¹⁰ بر اساس همان دستوری که خداوند داده خودت و آن‌هایی که با تو هستند، استقامت کنید و کوتاه نیایید که خداوند به آنچه می‌کنید بینا است. آن‌قدر این مسئولیت سنگین بود که رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} فرمودند: «شَيْبَتُنِي سُورَةُ هُودٍ»¹¹ سوره‌ی هود من را پیر کرد. چون خداوند در آن سوره می‌فرماید خودت و آن‌هایی که با تو هستند مسئولید برای تشکیل جامعه‌ی اسلامی استقامت کنید. این خیلی سخت نیست که رسول خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} خودشان مقاومت کنند، سخت‌ترین کار این است که بخواهی یک ملت را در صحنه‌ی توحید و زیر پرچم نور ولایت خداوند قرار دهی. با آن که

9 - الاحتجاج علي اهل اللجاج، احمد بن علي طبرسي، ج 2، ص 458.

10 - سوره‌ی هود، آیه‌ی 112.

11 - مصباح الشریعه، ترجمه‌ی عبدالرزاق گیلانی،

ص 13.

خداوند کمک می‌کند نباید فکر کنیم کار ساده‌ای است.

سنت کمکِ خداوند به کسانی که امور مسلمین را به عهده می‌گیرند در بسیاری از امور جاری است از امام جماعت مسجد بگیر تا مسئول جامعه‌ی مسلمین. به همین جهت اگر کاری از کارهای مسلمین معطل است و شما در خود اندک آمادگی را احساس می‌کنید و کس دیگری هم نیست که کار را بهتر از شما انجام دهد، باید آن را بپذیرید، طبق همان سنت، خداوند به شما کمک می‌کند، آن هم کمکی خاص. در چنین مواردی به بهانه‌ی سنگین‌بودن کار، خودتان را از الطاف خاص الهی محروم نکنید. حتی وظیفه دارید با تمام وجود آن مسئولیت را در اختیار بگیرید که در اختیار نااهل نیفتد. آیت‌الله بروجردی «رحمة الله علیه» وقتی به صحنه آمدند و زعامت مسلمین را به عهده گرفتند به فتوای خودشان حفظ قدرتشان برایشان واجب بود و لذا اجازه نمی‌دادند آن قدرت تضعیف شود و زعامت مسلمین را کسی تضعیف کند. چون آن یک حاکمیت الهی بود و باید حفظ شود. اگر احساس کنید با کنارکشیدن شما شیرازه‌ی نظام اسلامی به هم می‌خورد واجب است بمانید و از تهمت حُب جاه و حُب مقام نترسید چون حفظ حکومت اسلام واجب است و هر آنچه به حفظ حکومت می‌انجامد هم همان حکم را دارد. دنیای جدید احساس وظیفه‌ی الهی را نمی‌فهمد و لذا اگر حاکم اسلام مانع تضعیف نظام شود

می‌گویند مبارزه بر سر قدرت است. وقتی بیش از هفتاد مجتهد بعد از رحلت حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» ادامه‌ی حاکمیت را بر دوش مقام معظم رهبری «حفظه الله» قرار دادند هر چقدر هم ایشان مایل نباشند شرعاً نمی‌توانند آن را ترک کنند، این مثل نماز خواندن نیست که بشود گفت فعلاً نمی‌توانم نماز را بخوانم بعد قضا می‌کنم، این أَوْجَب و اجبات است و ترک آن موجب سقوط اسلام است، اسلامی که اگر در خطر باشد واجب است جان خود را فدای آن کنیم. از آن طرف هم ملاحظه کردید خداوند به مقام معظم رهبری «حفظه الله» در زمان رهبری‌شان الطاف خاص کرده و می‌کند و به‌خوبی محسوس است که رهنمودهای ایشان از افق دیگری است و بر آن اساس کار ملت جلو می‌رود. توجه به چنین الطافی در حرکات و گفتار مقام معظم رهبری «حفظه الله» توجه به الطاف خاص خدا است و پیروی از ایشان و دفاع از ایشان پیروی و دفاع از الطاف الهی است، نباید تصور کنیم این نوع طرفداری‌ها یک نوع سیاسی‌کاری است، چه اشکال دارد وقتی شما نوری می‌بینید از آن پیروی کنید و به رفیق و آشنای خود تذکر بدهید حواست باشد این‌ها الطاف الهی است، مبادا آن‌ها را نادیده بگیرید که در آن صورت حق را نادیده گرفته‌ای؟ بالأخره باید به گوش افراد برسانید حق بزرگی در این عالم هست و نباید آن را نادیده گرفت.

حضرت رضا ♦ در مورد مدد‌هایی که خداوند به امام معصوم می‌کند جهت تحقق بهترین مدیریت ممکن، می‌فرمایند: «فَلَمْ يَعْزِ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ» هرگز بعد از آن که مسئولیت امامت را بر دوش او گذاشت، در دادن جواب ناتوان نخواهد بود، این کمک فی‌نفسه مربوط به امام معصوم است اما ولی فقیه هم بالتبع در راستای همین سنت از مدد‌های خاص الهی محروم نیست. حضرت می‌فرمایند آنچنان خداوند توانایی خاصی را به امام می‌دهد که در بصیرت مطلق قرار می‌گیرد. چون حضرت می‌فرمایند کمک‌های خداوند به امام معصوم جهت مدیریت جهان اسلام، در آن حدی است که هیچ راه حقی نیست که امام در آن ناتوان باشند و لذا تمام زوایای هدایت بشر را می‌شناسد. در نتیجه: «وَلَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» شما هیچ حرکت و گفتار غیر صوابی در او نمی‌بینید. «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ» پس او در کار خود موفق و محکم و مورد تأیید الهی است. آن‌طور نیست که در تشخیص مسیر حق و طی مسیر حق ناتوان باشد. «قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَالِ» مسلماً از خطا و لغزش در امان است. چه ظلم بزرگی به بشریت است که چنین رهبرانی را خداوند برای بشریت قرار داده و آن نادیده گرفته شود. اعتقاد به چنین حقیقتی اعتقاد به حقیقت بزرگی است. عقایدی به این زیبایی و بر این مبنا در کجای دنیا پیدا می‌شود؟ این که دنیای مدرن گرفتار

شکاکیت است به جهت نداشتن فرهنگ امامت است، واقعاً با چه حسابی روی حرف‌ها و نظراتشان بایستند و پافشاری کنند؟ نظراتشان را از کجا آورده‌اند که روی آن تأکید کنند؟ یک نظریه جهت اداره‌ی امور جامعه می‌دهند بعد از ده سال با شکست روبه‌رو می‌شوند، نظریه‌ی دیگری می‌دهند و گمان می‌کنند دنیا باید همین‌طور باشد. شما از خود بپرسید آیا خداوند در این امور ما را با انبوه خطاها رها کرده است تا هر روز گرفتار یک نظریه باشیم؟ یک روز مونتسکیو بیاید و روح القوانین سکولار برای ما بنویسد و یک روز ژان ژاک روسو «قراردادهای اجتماعی» را بنویسد با مشکلاتی به مراتب بدتر از روح القوانین و یک روز جان لاک جامعه‌ی مدنی را طرح کند، آیا باید دنیا همین‌طور بگذرد یا خداوند انسان‌هایی را برای ما پرورانده که در شناخت حقیقت مثل کوه استوارند و قاطعانه حق را بر زبان می‌رانند و «قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَالِ» از هر خطا و لغزشی به دورند؟ «خَصَّهُ بِذَلِكَ» به این کمال مخصوصاند و همه باید به آن‌ها رجوع کنند چون در کسان دیگری چنین کمالی را قرار نداده. «لِيَكُونَنَّ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَيَّ خَلْقِهِ شَاهِداً عَلَيَّ عِبَادِهِ» زیرا امام حجت خدا بر خلق و شاهد بر بندگان خداوند است. امامان نمونه‌ی دین‌داری صحیح در تمام مناسبات سیاسی، فرهنگی، فردی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی هستند. و

در انتها می‌فرمایند: «فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَيِّ مِثْلِي هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارَهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ» آیا مردم می‌توانند به چنین کسی دست یابند تا او را انتخاب کنند و منتخبشان دارای این اوصاف باشد؟

روایت تمام شد منتها بعد از آن که حضرت رضا ♦ منزلت امام را از زوایای مختلف مطرح فرمودند. راستی اگر دوباره به سخنان حضرت با دقت کامل توجه کنیم بدون هیچ تعصب و با نهایت انصاف چه جوابی به سؤال امام می‌دهیم؟ سخنم را با این روایت از امام صادق ♦ تمام می‌کنم که حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ وَأَجَلُّ وَأَعْلَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ احْتِجَّ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يُعَذِّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِمْ»¹² خداوند حکیم‌تر و بزرگ‌تر و داناتر از آن است که بر بندگان خود حجتی بگمارد سپس از امور آنان چیزی را از او مخفی دارد. امام یعنی چنین شخصی که از یک طرف به تمام عالم احاطه و علم دارد و از طرف دیگر از زوایای شخصیت انسان‌ها آگاه است تا بهترین شکل هدایت در عالم واقع شود.

خداوند به حقیقت اهل البیت^{علیهم‌السلام} ما را متوجهی توحیدی کند که در افق آن توحید نمونه‌های کامل انسانی را بیابیم و ارادت و محبت و تبعیت

262.....امام و امامت در تکوین و تشريع

خودمان را نسبت به آن عزيزان به اوج
برسانيم .

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

حدیث طارق

بسم الله الرحمن الرحيم

احساس می‌شود با مباحثی که گذشت اگر حدیثی را که مشهور به حدیث «طارق» است در حدّ متن و ترجمه خدمت عزیزان عرضه بداریم به‌خوبی متوجه مقصود اصلی حضرت امیرالمؤمنین ♦ در مورد مقام و نقش امام خواهند شد و علاوه بر آن، محتوای حدیث تأییدی خواهد بود بر احادیثی که مورد بحث قرار گرفته.

مرحوم نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال معتقد است چنین مطالبی از طرف امام جز برای شیعه‌ی کامل بیان نمی‌شود.¹

الْبُرْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ² عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ♦ أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ! الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَحُجَّةُ اللَّهِ وَوَجْهُهُ اللَّهُ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ.

1 - مستدرکات علم رجال الحديث، نمازی شاهرودی، ج 4، ص 285.

2 - ناقل روایت طارق بن شهاب از اصحاب امیرالمؤمنین ♦ است. به گفته‌ی مامقانی در کتاب تنقیح‌المقال فی علم الرجال 106/2، رجال روایت در اعلی درجه‌ی حسن قرار دارند.

«بُرسی» در مشارق الانوار³ از طارق بن شهاب از امیر المؤمنین ♦ نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ای طارق! امام کلمه الله و حجت الله و وجه الله و نور الله و حجاب و واسطه بین خلق و خدا و آیت خداوند است.

يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ.

خدا انتخابش می‌کند و هرچه می‌خواسته در او قرار داده، به واسطه‌ی همین مقام اطاعتش و ولایتش بر تمام جهان واجب است. او ولی خدا در آسمان‌ها و زمین است.

أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ. فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ.

این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است هر که خود را بر او مقدم بدارد کافر به خدا است. پس او انجام می‌دهد آنچه می‌خواهد و هرگاه که خدا بخواهد او می‌خواهد.

وَ يُكْتَبُ عَلَى عَصَايِهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا فَهُوَ الصَّدُوقُ وَ الْعَدْلُ وَ يُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ.

3 - حافظ شیخ رجب بُرسی تا سال 812 حیات داشته و در حوالی همین سال درگذشته است. وی فقیه، محدث، حافظ، ادیب، شاعر و نویسنده در زمینه‌ی اخبار و غیر آن بود. کتاب «مشارق انوار الیقین» که روایت فوق را نقل کرده، از اوست.

بر بازوی او چنین نوشته می‌شود: «و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا» و کلمه‌ی پروردگارت در راستی و عدل به تمام و کمال رسید⁴ پس امام راستی و عدالت است و برایش استوانه‌ای از نور از زمین تا آسمان برافراشته می‌شود که اعمال بندگان را در آن می‌بیند.

وَ يُدْبِسُ الْهَيْبَةَ وَ عِلْمَ الضَّمِيرِ وَ يَطْلُعُ عَلَى الْغَيْبِ، وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ، وَ يُعْطَى مَنْطَقَ الطَّيْرِ عِنْدَ وَلايَتِهِ.

و بر او جامه‌ی هیبت پوشانده، علم به باطن‌ها به او تعلیم می‌شود، آنچه مابین مشرق و مغرب است می‌بیند. چیزی بر او از ملک و ملکوت پوشیده نیست و در ذیل ولایتی که به او داده‌اند زبان پرندگان را می‌داند.

فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لَوَحْيِهِ وَ يَرْتَضِيهِ لِغَيْبِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلْقِنُهُ حِكْمَتَهُ، وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ وَ يُنَادِي لَهُ بِالسُّلْطَانَةِ وَ يُدْعِنُ لَهُ بِالْأَمْرِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ.

او را برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلع کرده و به کلمه‌ی خود تأیید نموده و حکمتش را به او تلقین نموده، قلبش را جایگاه اراده و خواست خود قرار می‌دهد، سلطنت و پادشاهی او را با صدای بلند اعلام می‌کند و بی‌هیچ

تردیدی امیربودن او را قطعی می‌داند و به اطاعت‌نمودن از وی حکم می‌کند.
وَ ذَٰلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ
مَنْزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ
اللَّهِ فَهِيَ عَصْمَةٌ وَ وَلَايَةٌ وَ سُلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ وَ
إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجْحُ الْمَوَازِينِ.

زیرا امامت میراث انبیاء و مقام
اصفیاء و جانشینی خدا و پیامبران
است. امامت، عصمت، ولایت و سلطنت و
هدایت است. سبب کامل‌شدن دین و موجب
سنگین‌شدن ترازوی عمل است.

الْإِمَامُ دَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ وَ مَنَارٌ لِّلْمُهْتَدِينَ
وَ سَبِيلُ السَّالِكِينَ وَ شَمْسٌ مُّشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ
الْعَارِفِينَ وَ لَايَتُهُ سَبَبٌ لِّلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ
مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عُدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ
عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَقَاعَةُ الْمُذْنِبِينَ وَ نَجَاةُ
الْمُجِبِّينَ وَ قَوْرُ التَّابِعِينَ.

امام راهنمای جویندگان و نشانی
برای هدایت‌جویان، راه رهسپاران و
خورشید درخشان دل‌های عارفان است.
ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش بر
بندگان در دنیا واجب است و ذخیره‌ی
آخرت بعد از مرگ می‌باشد و عزت مؤمنین
و شفیع‌گانه کاران و نجات دوستان و
رستگاری پیروان خواهد بود.

لَأَنْهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ
مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْخِلَالِ
مِنَ الْحَرَامِ، فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ
اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ.

چون او رأس اسلام و کمال ایمان و
عارف به حدود احکام و روشن‌کننده‌ی حلال
از حرام است، این مقامی است که به آن

نمی‌رسد مگر کسی که خدا او را انتخاب کرده و مقدم داشته و به او ولایت و حکومت داده .

فَالْوَلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِيدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ .

ولایت عبارت از حفظ مرزها و تدبیر امور و مراقبت بر روزها و ماه‌ها است .
الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمِإِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى . الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطْلَعُ عَلَى الْغُيُوبِ . الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ .

امام آب خوش‌گوار در تشنگی و راهنمای هدایت است . امام مبرا از گناه و آگاه بر رازهای نهانی است . امام خورشید تابنده بر بندگان است ، به مقام او کسی را یارای چشم بستن یا دست رساندن نیست .

وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»⁵ وَ الْمُؤْمِنُونَ عَلَيَّ وَ عَثَرَتُهُ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِعَثَرَةِ وَ النَّبِيِّ وَ الْعَثَرَةُ لَا يَفْتَرِقَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ .

و آیه‌ی : «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»⁶ به این معنی اشاره دارد که مؤمنین عبارتند از علی و خاندانش ، پس عزت اختصاص به پیامبر و عترتش دارد ، پیامبر و عترت از عزت تا ابد جدا نمی‌شوند .

5 - سوره‌ی منافقون ، آیه‌ی 8

6 - و عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است .

فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ
سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ
الشَّرَفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَضَلُّ الْعِزِّ وَ
الْمَجْدِ، وَ مَبْدُوهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ.

آن‌ها مرکز دائره‌ی ایمان و قطب وجود
و آسمان جود و شرف موجودات و نور
خورشید عظمت و روشنی ماه و پایه و
مبدأ و معنا و مبنای عزت و مجداند.

فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّيْلُ وَ
الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الْتَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ
الْعَجَّاجُ وَ الْبَذْرُ الْمُشْرِقُ وَ
الْعَذِيرُ الْمُغْدِقُ وَ الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ
الْمَسَالِكُ وَ الدَّلِيلُ إِذَا غَمَّتِ الْمَهَالِكُ وَ
السَّحَابُ الْهَاطِلُ وَ الْعَيْنُ الْهَامِلُ وَ
الْبَذْرُ الْكَامِلُ وَ الدَّلِيلُ الْفَاضِلُ وَ
السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ النُّعْمَةُ الْجَلِيلَةُ وَ
الْبَحْرُ الَّذِي لَا يُنْزَفُ وَ الشَّرَفُ الَّذِي لَا
يُوصَفُ وَ الْعَيْنُ الْعَزِيزَةُ وَ الرُّوضَةُ
الْمُطَيَّرَةُ وَ الزَّهْرُ الْأَرِيحُ وَ الْبَذْرُ
الْبَهِيحُ وَ النِّيَرُ اللَّائِحُ وَ الطَّيْبُ الْفَائِحُ
وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ الْمَتَجَرُّ الرَّايحُ وَ
الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ وَ الطَّيْبُ الرَّفِيقُ وَ الْأَبُّ
الشَّفِيقُ.

امام چراغ فروزان و راه و برنامه و
آب ریزان و دریای خروشان و ماه تابان
و آبگیری گوارا و راه آشکار و
راهنمایی دلسوز در گرفتاری‌ها و ابری
باران‌زا و بارانی پی در پی و بدر
کامل و راهنمای فاضل و آسمان
سایه افکن و نعمت بزرگ و دریای
خشک‌نشده و شخصیتی است غیر قابل
توصیف و چشمه‌ای پر آب و باغستانی

شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره‌ای درخشان و کانونی عطرزا و عمل صالح و تجارتی سودمند و راه واضح و طبیب دلسوز و پدري است مهربان.

مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّوَاهِي وَالْحَاكِمُ وَالْأَمِيرُ وَالنَّاهِي مُهَيِّمٌ اللَّهُ عَلَى الْخَلَائِقِ وَآمِينُهُ عَلَى الْحَقَائِقِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَمَحَجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ مُطَهِّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَدِّرٌ مِنَ الْعُيُوبِ مُطْلِعٌ عَلَى الْغُيُوبِ ظَاهِرُهُ أَمْرٌ لَا يُمْلَكُ وَبَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يُدْرَكُ وَاحِدٌ ذَهْرِهِ وَخَلِيفَتُهُ اللَّهُ فِي نَهْيِهِ وَآمُرِهِ.

پناه‌بانندگان در گرفتاری‌ها و حکم‌کننده و فرمان‌دهنده و بازدارنده و مراقب از جانب خدا بر خلائق و امین پروردگار بر خلائق و حجت او بر مردم و راه هموار در زمین خدا و شهرهای او، پاك از گناه و دور از عیوب و آگاه بر اسرار. ظاهرش را نمی‌توان به تصرف آورد و باطنش را نمی‌توان درک کرد، یگانه‌ی روزگار و خلیفه‌ی خدا در امر و نهی الهی است.

لَا يُوجَدُ لَهُ مَثِيلٌ وَلَا يَقُومُ لَهُ بَدِيلٌ فَمَنْ ذَا يَنْزَالُ مَعْرِفَتَنَا أَوْ يَعْرِفُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَشْهَدُ كَرَامَتَنَا أَوْ يُدْرِكُ مَنَازِلَتَنَا حَارَتِ الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ وَتَاهَتْ الْأَفْهَامُ.

مثل و مانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست. چه کسی می‌تواند عارف به مقام ما شود یا به درجات ما واقف گردد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریا بد. عقل و خرد‌ها حیران و اندیشه سرگردان است.

فِيمَا أَقُولُ تَصَاغَرَتْ الْعُظُمَاءُ وَ تَقَاصَرَتْ
الْعُلَمَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ خَرَسَتْ
الْبُلَغَاءُ وَ لَكِنْتُ الْخُطَبَاءُ وَ عَجَزَتْ
الْفُصَحَاءُ وَ تَوَاضَعَتْ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ عَنْ
وَصْفِ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ.

درباره‌ی آنچه می‌گویم بزرگان
کوچک‌اند و دانشمندان ناتوان و شعراء
گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و
فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام
ستایش اولیاء اظهار کوچکی می‌نمایند.
وَ هَلْ يُعْرِفُ أَوْ يُوصَفُ أَوْ يُعْلَمُ أَوْ يُفْهَمُ
أَوْ يُدْرِكُ أَوْ يُمْلِكُ مَنْ هُوَ شُعَاعُ جَلَالِ
الْكِبَرِيَاءِ وَ شَرَفِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ جَلَّ
مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ وَ نَعَتْ
النَّاعِتِينَ وَ أَنْ يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ
الْعَالَمِينَ.

آیا شناخته می‌شود یا وصف می‌گردد و
یا دانسته و فهمیده و یا درک می‌گردد،
یا به دست می‌آید مقام کسی که پرتو جلال
کبریا است و افتخار زمین و آسمان؟
بزرگ است مقام آل محمد ﷺ از وصف
ستایش‌گران و توصیف و صف‌کنندگان و
این‌که احدی را بتوان با آن‌ها مقایسه
نمود.

كَيْفَ وَ هُمْ الْكَلِمَةُ الْعَلِيَاءُ وَ التَّسْمِيَةُ
الْبَيْضَاءُ وَ الْوَحْدَانِيَّةُ الْكُبْرَى الَّتِي
أَعْرَضَ عَنْهَا مَنْ أَذْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ حِجَابُ اللَّهِ
الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى.

چگونه می‌توان کسی را با آن‌ها
مقایسه کرد با این‌که آن‌ها کلمه‌ی اعلا
و نشانه‌ی روشن و وحدانیت کبرائی
هستند، هرکس به آن‌ها پشت کند یا

کناره گیرد، از توحید روی گردانده. و آن‌ها حجاب و واسطه‌ی اعظم خداوندانند. فَأَيُّنَ الْاِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ مِنْ هَذَا وَ مَنْ ذَا عَرَفَ أَوْ وَصَفَ مَنْ وَصَفْتُ ظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ.

چگونه می‌توان چنین شخصیت‌هایی را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل‌ها می‌توانند آن‌ها را درک کنند، چه کسی می‌تواند بشناسد یا وصف کند آن‌هایی را که من توصیف نمودم؟ خیال کردند چنین موقعیت و مقامی می‌تواند در غیر آل محمد باشد.

كَذَّبُوا وَ زَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ رَبًّا وَ الشَّيَاطِينَ حِزْبًا. كُلُّ ذَلِكَ بَغْضَةً لِبَيْتِ الصَّفْوَةِ وَ ذَارِ الْعِصْمَةِ وَ حَسِداً لِمُعَدِّينَ الرِّسَالَةِ وَ الْحِكْمَةِ وَ زِيَّانَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ.

دروغ گفتند و گمراه شدند و آن گوساله را پروردگار خود و شیاطین را حزب خود برگرفتند. تمام این انحرافات به واسطه‌ی دشمنی و شدت کینه و حسادتی بود که با آل محمد و خاندان حکمت و عصمت داشتند و شیطان اعمال‌شان را در نظرشان زیبا جلوه داد.

فَتَبَّأَ لَهُمْ وَ سُخِّقَ كَيْفَ اخْتَارُوا إِمَاماً جَاهِلاً عَابِداً لِلْأَصْنَامِ جَبَاناً يَوْمَ الرُّحَامِ وَ الْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَالِماً لَا يَجْهَلُ وَ شُجَاعاً لَا يَنْكُلُ لَا يَغْدُو عَلَيْهِ حَسَبٌ وَ لَا يُدَانِيهِ نَسَبٌ.

مرگ بر آن‌ها باد چگونه امامی را انتخاب نمودند که نادان و بت پرست بود و در روز ازدحام جمعیت، ترسو. با

این‌که امام باید عالمی باشد که جهل بر او راه نیابد و شجاعی که ترسی او را فرا نگیرد و در نژاد و نسب بی‌مانند باشد.

فَهُوَ فِي الذُّرَّةِ مِنَ قُرَيْشٍ وَ الشَّرَفِ مِنَ هَاشِمٍ وَ الْبَقِيَّةِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ النَّهْجِ مِنَ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَ النَّفْسِ مِنَ الرَّسُولِ وَ الرِّضَى مِنَ اللَّهِ وَ الْقَبُولِ عَنِ اللَّهِ.

او در میان قبیلہی قریش در اوج و در شریفترین بخش از بنی‌هاشم و بازماندگان ابراهیم است و نوع عالی از درخت قوی و ارزشمند و روح و جان پیامبر است، و در کمال خشنودی از جانب پروردگار قرار دارد و از هر جهت مورد قبول از ناحیهی خداوند می‌باشد.

فَهُوَ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ قَائِمٌ بِالرِّئَاسَةِ مُفْتَرَضٌ الطَّاعَةِ إِلَى يَوْمِ السَّاعَةِ.

او افتخار همه‌ی شرافتمندان و شاخه‌ای از دودمان عبد مناف، سیاستمدار و شایسته مقام ریاست، اطاعتش بر مردم تا روز قیامت فرض و لازم است.

وَ أَوْدَعُ اللَّهُ قَلْبَهُ سِرَّهُ وَ أَطْلَقَ بِهِ لِسَانَهُ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُوَفَّقٌ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَ لَا جَاهِلٍ فَتَرَكُوهُ.

خداوند سر خود را در قلب او به ودیعت گذارد و زبانش را به آن گویا کرده، او معصوم و موفق است، نه ترسو و نادان.

يَا طَارِقُ! وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ
مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ
الْإِمَامِ.

اي طارق! چنین امامی را رها کردند
و پیرو هوای خویش گردیدند، چه کسی
گمراه تر است از آن کسی که پیرو هوای
نفس خویش گردد.

يَا طَارِقُ! بَشَرٌ مَلَكِيٌّ وَ جَسَدٌ سَمَآوِيٌّ وَ أَمْرٌ
إِلَهِيٌّ وَ رُوحٌ قُدْسِيٌّ وَ مَقَامٌ عَدْلِيٌّ وَ نُورٌ
جَلِيٌّ وَ سِرٌّ خَفِيٌّ فَهُوَ مَلَكُ الدَّاتِ، إِلَهِيٌّ
الصُّفَاتِ، زَائِدُ الْحَسَنَاتِ، عَالِمٌ
بِالْمُعْتَبَاتِ، خَصًّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نَصًّا
مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِينِ.

اي طارق! امام انسانی است فرشته گون
و پیکری است آسمانی و امري است الهی
و روحی است قدسی و مقامی است والا و
نوری است اعلی و سري است مخفی. او
ذاتش فرشته گون و صفاتش خدائی و
حسناتش فراوان و آگاه به همان امور
غیبی و برگزیده ی پرورد گار، و بیان
صریحی است از جانب خدای صادق امین.

وَ هَذَا كَلِمَةُ لِإِلِّ مُحَمَّدٍ لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهِ
مُشَارِكٌ لِأَنَّهُمْ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى
التَّأْوِيلِ وَ خَاصَّةُ الرَّبِّ الْجَلِيلِ وَ مَهْيَظُ
الْأَمْرِينَ جَبْرَتِيْلُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ سِرُّهُ وَ كَلِمَتُهُ
شَجَرَةُ التُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الصَّفْوَةِ عَيْنُ
الْمَقَالَةِ وَ مُنْتَهَى الدَّلَالَةِ وَ مُحْكَمُ
الرِّسَالَةِ وَ نُورُ الْجَلَالَةِ.

تمام این مقامات اختصاص به آل
محمد ﷺ دارد و کسی با آنها شریک
نیست، زیرا آنها معدن و حی و معنی
تأویل و گوهر و یژه ی پروردگار جلیل و

محل فرود جبرئیل و برگزیده‌ی خدا و سرّ الله و کلمه‌ی او هستند. آن‌ها شجره‌ی نبوت و معدن فتوت، سرچشمه‌ی گفتار و عالی‌ترین راه‌نما با پیامی استوار و نور جلال و عظمت خداونداند.

جَنَّبُ اللَّهِ وَ وَدَّيَعْتُهُ وَ مَوْضِعُ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ مِفْتَاحُ حِكْمَتِهِ وَ مَصَابِيحُ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ يَنَابِيعُ نِعْمَتِهِ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَ السَّلَسِيلُ وَ الْقِسْطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ الْمِنْهَاجُ الْقَوِيمُ وَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَ الْوَجْهُ الْكَرِيمُ وَ الذُّورُ الْقَدِيمُ أَهْلُ التَّشْرِيفِ وَ التَّقْوِيمِ وَ التَّقْدِيمِ وَ التَّعْظِيمِ وَ التَّفْضِيلِ خُلَفَاءُ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَ أَبْنَاءُ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ أَمْدَاءُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»⁷.

همراه خدا و همراه ودیعه‌ی اویند و محل کلمه‌ی خداوند و کلید حکمت او و چراغ رحمت و سرچشمه‌های نعمت‌هایش می‌باشند، راه‌نما به سوی خدا و چشمه‌ی سلسبیل و ترازوی مستقیم و راه و روش محکم و ذکر حکیم و وجه کریم و نور پایدار و شخصیتی شایسته‌ی شرافت و سرافرازی و مقدم‌بودن و برتری‌یافتن و تعظیم و تفضیلند، جانشینان پیامبر کریم و فرزندان رؤوف و حمید و امنای علی‌عظیم، نسلی به هم پیوسته که بعضی از نسل بعضی دیگرند و خدا شنوا و کریم است.

السَّيِّئَاتِ الْأَعْظَمُ وَالطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ مَنْ عَرَفَهُمْ وَ أَخَذَ عَنْهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَإِلَيْهِ الْإِشَارَةُ يَقُولُ بِهِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي. خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ وَ وَلَاهُمُ أَمْرَ مَمْلُكَتِهِ.

ایشان رکن و مقامی والا و راهی استوارند، هر که آن ها را بشناسد و از ایشان بیاموزد از آن ها است. به همین معنی اشاره دارد آیه ی «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» هر کس از من پیروی کند بی گمان از من است. خدا آن ها را از نور عظمت خویش آفریده و اختیار جهان را به آن ها داده.

فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونُ وَ أَوْلِيَائُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَمْرُهُ بَيْنَ الْكَافِ وَ الذَّوْنِ، إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَ عَنْهُ يَقُولُونَ وَ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

اما من سر پنهان خداوند و اولیاء مقرب اویند، و آن ها همان امر خدا بین کاف و نونند، «کُنْ» هستند، دعوت به سوی او می کنند و از جانب او سخن می کنند و به امرش عمل می نمایند.

عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَ سِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ وَ عِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَ الدَّرَّةُ فِي الْقَفْرِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عِنْدَ الْإِمَامِ كَيْدِهِ مَنْ رَاحَتِهِ يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ يَعْلَمُ بَرَّهَا مِنْ فَاجِرِهَا وَ رَطْبَهَا وَ يَابِسَهَا.

علم انبیاء در مقابل علم آن ها و سر اوصیاء در برابر سر ایشان و عزت اولیاء در مقابل عزت آن ها، مانند قطره ای است در مقابل دریا، و ذره ای در مقابل بیابان. آسمان ها و زمین در

نزد امام مانند کف دست اوست، ظاهرش را از باطن و درستیکاریاش را از نافرمان و خشکش را از تر تمیز می‌دهد.
لَإِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهٖ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ
وَ وَرِثَ ذَلِكَ السِّرِّ الْمَصُونِ الْأَوْصِيَاءِ
الْمُنْتَجِبُونَ وَ مَنْ أَنْكَرَتْ ذَلِكَ فَهُوَ شَقِيٌّ
مَلْعُونٌ يَلْعَنُهُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُ اللَّاعِنُونَ.

زیرا خداوند پیامبرش را از علم گذشته و آینده مطلع کرده و او صیاء برگزیده‌ی او آن سرّ محفوظ را ارث برده‌اند، هرکس منکر این مقام باشد شقی و ملعون است که مورد لعنت لعنت‌کنندگان قرار دارد.

وَ كَيْفَ يَفْرُضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةً مَنْ يُحْجَبُ
عَنْهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

و چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب می‌کند که ملکوت آسمان‌ها و زمین را از او پوشانده؟

وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنْصَرِفُ إِلَى
سَبْعَيْنِ وَجْهًا وَ كُلُّ مَا فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ
وَ الْكِتَابِ الْكَرِيمِ وَ الْكَلَامِ الْقَدِيمِ مِنْ
آيَةٍ تُذَكِّرُ فِيهَا الْعَيْنُ وَ الْوَجْهَ وَ الْيَدَ
وَ الْجَنْبَ قَالَمُرَادٌ مِنْهَا الْوَلِيُّ.

یک کلمه از آل محمد به هفتاد وجه معنا و تفسیر می‌شود و هر آیه‌ای که در قرآن مجید و کلام قدیم آمده و در آن از «عین» و «وجه» و «ید» و «جنب» نام برده منظور امام است.

لَإِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ يَغْنِي حَقَّ اللَّهِ وَ عِلْمُ اللَّهِ
وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ يَدُ اللَّهِ، فَهُمْ الْجَنْبُ الْعَلِيُّ وَ
الْوَجْهُ الرَّضِيُّ وَ الْمَنْهَلُ الرَّوِيُّ وَ الصِّرَاطُ

السَّوِيُّ وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ، وَالْوُصْلَةُ إِلَى عَفْوِهِ وَرِضَاهُ.

زیرا امام جنب الله و وجه الله است یعنی حق الله، علم الله، عین الله و یدِ الله، پس آن ها همراهانی والا و چهره‌ی پسندیده و سرچشمه‌ی پر آب و راه هموار و وسیله به سوی خدا و واسطه‌ی عفو و رضای اویند.

سِرُّ الْوَاحِدِ وَالْأَحَدِ فَلَا يُقَاسُ بِهِمْ مَرْنِ الْخَلْقِ أَحَدٌ فَهُمْ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ خَالِصَتُهُ وَ سِرُّ الدِّيَانِ وَ كَلِمَتُهُ وَ بَابُ الْإِيمَانِ وَ كَعْبَتُهُ.

امامان سرّ خداوند یکتا و یگانه‌اند، کسی را نمی‌توان با آن ها همسان گرفت، آن ها گوهر ویژه‌ی خداوند و سرّ خداوند دیان و کلمه‌ی او و باب ایمان و کعبه‌ی او هستند.

وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ مَحَجَّتُهُ وَ أَعْلَامُ الْهُدَى وَ رَايَتُهُ وَ فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ عَيْنُ الْيَقِينِ وَ حَقِيقَتُهُ وَ صِرَاطُ الْحَقِّ وَ عِصْمَتُهُ وَ مَبْدَأُ الْوُجُودِ وَ غَايَتُهُ وَ قُدْرَةُ الرَّبِّ وَ مَشِيَّتُهُ وَ أَمُّ الْكِتَابِ وَ خَاتِمَتُهُ وَ فَضْلُ الْخُطَابِ وَ دَلَالَتُهُ وَ خَزَنَةُ الْوَحْيِ وَ حَقَّقَتُهُ وَ آيَةُ الدُّكْرِ وَ تَرَاجِمَتُهُ وَ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ نِهَائَتُهُ.

و حجت خدا و راه روشن او راهنمای هدایت، و پرچم توحید و فضل خدا و رحمت او و عین الیقین، و حقیقت آن و شاهراه حق و لغزش‌ناپذیر الهی هستند و مبدأ وجود و منتهای آن و قدرت پروردگار و مشیت او و امّ الکتاب و خاتمه‌ی آن و فصل الخطاب و راهنمای به

سوي او و گنجينه‌ي وحی و نگهبان آن و آیه‌ي ذکر و ترجمه‌ي آن و معدن تنزیل و نهایت آن هستند.

فَهُمُ الْكَوَكِبُ الْعُلَوِيَّةُ وَ الْأَنْوَارُ الْعُلَوِيَّةُ الْمُشْرِقَةُ مِنْ شَمْسِ الْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي سَمَاءِ الْعِظَمَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَ الْأَغْصَانُ النَّبَوِيُّ النَّابِتُ فِي دَوْحَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَ الْأَسْرَارُ الْإِلَهِيَّةُ الْمُودَعَةُ فِي الْهَيْكَلِ الْبَشَرِيَّةِ وَ الذَّرِيَّةُ الزَّكِيَّةُ وَ الْعِثْرَةُ الْهَاشِمِيَّةُ الْهَادِيَّةُ الْمَهْدِيَّةُ «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».⁸

آن‌ها ستارگان آسمانی و انوار علوی هستند که از خورشید عصمت فاطمی (می‌درخشند، در آسمان عظمت محمد (ص) و شاخسار نبوی و درخت احمدی و اسرار الهی که در کالبد بشری به ودیعت قرار گرفته‌اند، و فرزندان پاک و عترت هاشمی، راهنمای رهیافته «اینان بهترین آفرینندگان‌اند که هادی و مهدی هستند، آن‌ها بهترین افراد بشرند.

الْأَئِمَّةُ الطَّاهِرُونَ وَ الْعِثْرَةُ الْمَعْصُومُونَ وَ الذَّرِيَّةُ الْأَكْرَمُونَ وَ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ وَ الْكِبَرَاءُ الصَّادِقُونَ وَ الْأَوْصِيَاءُ الْمُنتَجَبُونَ وَ الْأَسْبَاطُ الْمَرْضِيُّونَ وَ الْهَدَاةُ الْمَهْدِيُّونَ وَ الْغُرُّ الْمِيَامِينَ مِنْ آلِ طه وَ ياسين وَ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

آن‌ها امامان پاک و عترت معصوم و ذریه‌ای گرامی و جانشینانی هوشیار و بزرگان راست‌پیشه و اوصیاء برگزیده و

نوادگان پسندیده و هدایت‌گران هدایت‌یافته و چهره های درخشان از آل طه و یاسین و حجت‌های خدا بر اولین و آخرین هستند.

اسْمُهُمْ مَكْتُوبٌ عَلَي الْأَحْجَارِ وَ عَلَي أَوْزَاقِ الْأَشْجَارِ وَ عَلَي أَجْنِحَةِ الْأَطْيَارِ وَ عَلَي أَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَ الذَّارِ وَ عَلَي الْعَرْشِ وَ الْأَفْلَاقِ وَ عَلَي أَجْنِحَةِ الْأَمْلاكِ وَ عَلَي حُجُبِ الْجَلَالِ وَ سُرَادِقَاتِ الْعِزِّ وَ الْجَمَالِ، وَ بِاسْمِهِمْ تُسَبَّحُ الْأَطْيَارُ وَ تُسْتَغْفَرُ لِشَيْعَتِهِمُ الْجِيثَانُ فِي لُجَجِ الْيَحَارِ .

نام آن‌ها بر سنگ‌ها و برگ‌های درختان و بال پرندگان و ابواب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بال و پر ملائکه و بر حجاب‌های نورانی و بر سراپرده‌های عزت و جلال نوشته شده. به نام آن‌ها پرندگان تسبیح می‌کنند، و ماهیان دریا برای شیعیان آن‌ها استغفار می‌نمایند.

وَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ أَحَدًا إِلَّا وَ أَخَذَ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الْوَلَايَةِ لِلذَّرِيَّةِ الزَّكِيَّةِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ إِنَّ الْعَرْشَ لَمْ يَسْتَقِرَّ حَتَّى كُتِبَ عَلَيْهِ بِالنُّورِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «عَلَيْ وَلِيِّ اللَّهِ».⁹

خداوند احدی را خلق نکرده مگر اینکه از او اقرار به وحدانیت و ولایت برای امامان پاک و بی‌زاری از دشمنان آن‌ها گرفته. بی‌گمان عرش استقرار

9 - بحار الأنوار، ج 25، ص 169- مشارق انوار اليقين في حقایق اسرار امیرالمؤمنین ♦، ص 205- الدمعة الساکبه، ج 1، ص 355- القطره، ج 1، ص 160.

نیافت تا اینکه با نور بر آن نوشته شد: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

اهل البيت و زمان شناسي

بسم الله الرحمن الرحيم

اميرالمؤمنين ♦ در آخر خطبه ي 190 مي فرمايند:

«اسْتَعْمَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ بَطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ وَ عَفَا غَدَا وَ عَنْكُمْ بِقَضَائِ رَحْمَتِهِ الزَّمُوا الْأَرْضَ وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى السِّنِّتِكُمْ وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ اسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحٍ عَلَيْهِ وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ فَإِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةٌ وَ أَجَلٌ».¹

خدا ما و شما را به فرمانبرداری خود و رسول خود وارد کند و به فضل رحمت خویش ما و شما را عفو کند! برجای باشید و بر بلا شکیبایی به خرج دهید و دست ها و شمشیرهای خود را در راستای میل زبان های خویش به کار مدارید، و در آنچه خدا شما را بدان

نیانگیخته شتاب میارید، که هرکس از شما در بستر خود جان سپرد در حالی که به حقّ پروردگار خود و فرستاده ی او و اهل بیت وی معرفت داشته باشد، شهید مرده و اجر او بر خداوند است، و مستوجب ثواب کار نیکی است که نیت آن را داشته، نیت وی همچون نیت کشیدن شمشیر است، و برای هر چیز مدّتی و پایانی است.

حضرت در این قسمت از خطبه در عین توصیه به اطاعت از خدا و رسولش و طلب عفو از حضرت حق، میفرمایند: وظیفه ی شما است که در راه دینداری صبر پیشه کنید و به دنبال زبان خود دست و شمشیر خود را به حرکت در نیاورید و خود را وارد معرکه ای نکنید که خداوند شما را در آن قرار نداده. پس از این مقدمه میفرمایند: در این صورت اگر از شما شیعیان - نه تنها در میدان جنگ- حتی در خانه ی خود بمیرد در حالی که منور به معرفت پروردگار و رسول او و اهل بیت پیامبر^{صلی الله علیه و آله} باشد، شهید مرده است و اجر او با خدا است و مستوجب ثواب کار نیکی است که نیت آن را داشته و نیت او همچون نیت کشیدن شمشیر برآنی است در مقابل دشمنان خدا. و بدانید برای هر چیزی مدّت و سرآمدی است، باید منتظر بمانید تا وقت هر کاری فرا برسد و قبل از وقت به آن کار دست نزنید.

ابتدا باید متوجه بود چرا حضرت امیرالمؤمنین ♦ از خداوند تقاضا

میکنند که خود و مؤمنین را توفیق دهد به اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا تا انسانها وارد عالم اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نشوند از نفس امّاره ی خود پیروی می کنند و حرکات خود را مطابق اهدافی که نفس امّاره تعیین کرده انجام می دهند.

تا مقام شهادت و فنا

وقتی انسان از عالم اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد، براساس ادعاهایی که دارد عمل می کند و زبان اوست که دست و شمشیر او را به حرکت می آورد،² انسانی که تحت تأثیر زبان خود عمل کند شخصیتی شکیبا و صبور نیست که براساس وظیفه و بر مبنای اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اعمال خود را تنظیم کند، به راحتی ادعا می کند و براساس آن ادعا دست و شمشیر خود را به کار می گیرد. چنین آدمی هرگز متوجه نیست چه کاری را در چه موقعی باید انجام دهد، همین طور که نمی داند هر کار مشخصی در

2 - مولوی در رابطه با نقش زبان در انجام عمل می گوید:

ای زبان هم آتش و چند این آتش درین خرمن
در نهان، جان از گرجه هر چه گویاش آن
یعنی آنقدر زبان در انجام عمل نقش دارد که اگر به خلاف میل باطنی و بر اساس غضب و حرص و شهوت سخنی بر زبان رانده شود، انسان مطابق آنچه بر زبان رانده عمل می کند. این همان است که بعضی ها می گویند: دست خودمان نبود چون گفتیم عمل کردیم.

زمانی خاص نتیجه‌بخش است و امکان تحقق دارد و مسلم اگر کسی کاری را اراده کند که خداوند اراده‌ی تحقق آن را نکرده، عمر و انرژی خود را ضایع نموده است. فهم چنین نکته‌ای فقط با معرفت به جایگاه پروردگار عالم و رسول خدا ﷺ و اهل بیت او ﷺ ممکن است و در این رابطه حضرت می‌فرمایند: اگر انسان در چنین حالتی قرار گیرد و بدون هیچ جهاد مسلحانه‌ای در خانه‌ی خود بماند، مثل آن است که شهید شده و اجر شهادت نصیب او نخواهد شد، چون هرگونه میلی را زیر پا گذاشته و براساس حکم خدا و رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ عمل کرده است چون میل خود را زیر پا گذاشته و در حکم خدا فانی شده در مقام شهداء قرار می‌گیرد و راهی به سوی حقیقت در مقابل او گشوده می‌شود.

همان‌طور که دریای ژرف صاف و آرام است، انسانی که به حقیقت راه یافته در آرامش است در حالی که دوری از حقیقت انسان را گرفتار انواع شتابزدگی‌ها می‌کند، آیا نمی‌شود با همان آرامش تدریجی که شیر به ماست تبدیل می‌شود ما بر خود حکومت کنیم و بدون هیچ عجله‌ای به اهداف خود دست یابیم، یا همان‌طور که بدن در آرامش کامل، خود را درمان می‌کند ما عمل کنیم؟ اگر وظیفه‌ی هر بشری است که بداند چگونه بر نفس خود مسلط شود، ارزش شناخت

جایگاه اهل البیت ﷺ به خوبی معلوم می شود.

مقدمه ی فوق زمینه ای است برای این که بتوانیم جایگاه سخنان امیرالمؤمنین ♦ را در این قسمت بفهمیم و به تکتک جملات حضرت با دقت بسیار نظر کنیم و از رهنمودی این چنین بزرگ حیرت کنیم. همیشه انسان ها در رفع مشکل، می دانند چه کاری خوب است و لی نمی دانند از چه راهی و چگونه وارد شوند و شناخت و معرفت به جایگاه خدا و رسول ﷺ و اهل البیت ﷺ این نقیصه را برطرف می کند تا بتوانیم با اطاعت از خدا و اسوه قرار دادن معصومین ﷺ جایگاه کارها را درست تشخیص دهیم و درست آن ها را به آخر برسانیم. مشکل اکثر مردم در درست به آخر رساندن کارها و بی آیندگی امور است.

مهم ترین برکت در شناخت اهل البیت ﷺ

همچنان که عرض شد تأکید می کنم ابتدا باید با دقت زیاد به جزء جزء سخنان حضرت توجه کنیم تا بفهمیم چرا حضرت در آخر این خطبه می فرمایند: «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا»³ برای هر چیزی مدت و سرآمدی است. از این طریق روشن می شود نقش اهل البیت ﷺ در شناخت مدت و سرآمد کارها چگونه است و این مهم ترین

برکتي است که از طريق معرفت به سیره ي اهل البيت^{علیهم السلام} مي توان به دست آورد. چون همان طور که مي دانيد عيب اکثر مؤمنين اين است که نمي توانند کارهايي را که در نظر دارند به مرحله ي نهايي برسانند و کار را به آخر نرسانده رها مي کنند و يا نمي دانند آخر هرکاري کجا است و تا آن کار به انتهاي خود نرسد کار بعدي رخ نمي نماياند.

مشکل بشر به خودي خود اين است که فکر مي کند هر کاري را هر وقت مي تواند انجام دهد و هر برنامه اي در هر موقعيتي عملي است. ديروز با تکیه بر دست و شمشير خود و امروز با تکیه بر تکنولوژي مي خواهد بدون توجه به زیر ساخت هاي فرهنگي و شرايط تاريخي، برنامه هاي خود را تحقق بخشد. حضرت تذکر مي دهند: «وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ»⁴ در انجام کاري که خداوند شرايط آن را فراهم نکرده شتاب مکن. زيرا مقلب القلوب خداوند است، وقتي خداوند جهت قلب ها را به سوي موضوعي نينداخته، تلاش ساير انسان ها در تحقق آن بي نتيجه است و البته اين به معني سلب مسئوليت از انسان ها نيست بلکه تذکر به انسان ها است که متوجه باشند مسئوليت امروزشان چيست و بيشتر به مقدمات کاري پردازند که در نهايت منجر به اهداف مهم مي گردد. مگر اميرالمؤمنين ♦ که اصرار دارند در

انجام کاری که خداوند شرایط آن را فراهم نکرده نباید عجله کرد دست روی دست گذاشتند و منتظر ماندند و یا عالمانه فهمیدند چه کاری باید بکنند و چه کاری نباید انجام دهند و از این طریق نقشی بزرگ در تاریخ بشر به‌عهده گرفتند.

وقتی متوجه باشیم هنر ما در شناخت وظایف‌های است که امروز به عهده‌ی ما است و انجام آنچه را که زمانش نرسیده است را به زمان خودش موکول کنیم و دغدغه‌ی شناخت آنچه امروز باید انجام دهیم را در خود ایجاد نماییم، جایگاه اهل‌البیت ﷺ روشن می‌شود که چگونه با سیره و گفتار خود در زمانه‌شناسی به ما مدد می‌رسانند.⁵ با شناخت زمان هر کاری قدرت برداشتن قدم‌های بعدی در ابتدای کار از بین نمی‌رود و با شکیبایی و به موقع به بزرگ‌ترین قدرت دست می‌یابیم، قدرتی که مولوی در حضرت علی♦ یافت و به حضرت عرض کرد:

باز گو دانم که این ز آن‌که بی‌شمشیر
اسرار هوسست کشتن کار اوست
چون معمول آن است که انسان‌ها با
شمشیر رقیب خود را به قتل می‌رسانند
ولی خداوند بدون دست و شمشیر انسان

5 - این‌که در خطبه‌ی فوق تأکید می‌شود وظیفه‌ی مسلمانان است حق رسول خدا ﷺ و حق اهل‌البیت ﷺ آن حضرت را بشناسند، به این معنی نیز می‌تواند باشد که نقش تاریخی آن ذوات مقدس را در طول تاریخ بشناسیم و بفهمیم چگونه آن‌ها می‌توانند در شناخت زمانه به ما کمک کنند.

را می‌کشد، حال اگر کسی از زمان و مکان آزاد شد و از منظر دی‌گر به عالم نگریست ابزارها چشم او را پُر نمی‌کند و می‌تواند کار خدایی کند.

اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} و وقت‌شناسی

شناخت جایگاه پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} و عملکردن با دیدگاهی که از آن‌ها به دست می‌آید تا آن‌جا اهمیت دارد که حضرت امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} می‌فرماید: اگر مطابق سیره‌ی آن‌ها وظیفه‌ی انسان نشستن در خانه باشد، این نشستن اجر شهید را دارد. چون در راستای چنین شناختی بهترین موضع‌گیری از انسان ظهور می‌کند و بهترین نسبتی را که باید با نبی و نبوت در خود ایجاد کند، ایجاد می‌کند و به مقام فنای فی‌الله که مقام شهید است می‌رسد، به همین جهت فرمودند: «وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» و چنین عملکردی اجر انسان را به عهده‌ی خدا قرار می‌دهد تا خداوند مستقیماً به او نظر بفرماید و او را از عالی‌ترین مراتب نوری بهره‌مند سازد. نمونه‌ی زمان‌شناسی دقیق را در سیره‌ی ائمه^{علیهم‌السلام} به خوبی مشاهده می‌کنید که مثلاً چگونه امام حسین^{علیه‌السلام} ده سال در حکومت معاویه مقابله‌ی مستقیم با او نکردند ولی در زمان حاکمیت یزید نهضت امر به معروف خود را شروع می‌کنند. یا حضرت صادق^{علیه‌السلام} وقتی سهل بن حسن خراسانی اصرار دارد که با ضعیفی که در امویان ایجاد شده اقدام به

ایجاد حکومت کنند می فرمایند: «نَحْنُ أَغْلَمُ بِالْوَقْتِ»⁶ ما داناترین افراد به وقت هستیم. حاکی از آن که می دانیم فعلاً وقت اقدام ما جهت ایجاد حکومت نیست و با داشتن چنین بصیرتی نه تنها خود و شیعیان خود را از درگیر شدن بی جا با مسائل نجات دادند، از آن مهم تر مشغول کاری شدند که باید می شدند و به همین سبب نتایج فوق العاده گرفتند. در حالی که عبدالله بن حسن اصرار داشت فرزند خود محمد نفس زکیه را به خلافت برساند و لذا نهضتی تشکیل داد و با منصور عباسی درگیر شد و به قتل رسید و منصور نهایت ظلم و کشتار را بر سادات حسنی اعمال کرد. در حالی که حضرت صادق ♦ متوجه بودند زمانه، برای آنها مناسب حرکت های خاموش است لذا وقتی منصور دوانقی حضرت را احضار کرد تا به قتل برساند و گفت: «قَتَلَنِيَّ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ»⁷ خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا بر علیه حکومت من اقدام می کنی و نقشه برای من می کشی؟ حضرت فرمودند: «وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ وَلَا أَرَدْتُ» سوگند به خدا که من اقدامی این چنین نداشته ام و قصدی در این راستا نکرده ام و به تو دروغ گفته اند. وقتی شخصی که آن خبر دروغ را گفته بود آوردند و اظهار کرد حضرت صادق ♦ چنین گفته اند، حضرت فرمودند:

6 - بحار الأنوار، ج 47، ص 124.

7 - بحار الأنوار، ج 46، ص 140.

سوگند یاد کن و بگو: «بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ وَ التَّجَاثُ إِلَى حَوْلِي وَ قُوَّتِي لَقَدْ فَعَلَ كَذَا وَ كَذَا جَعَفَر»⁸ بیزار باشم از حول و قوت خدا و متکی باشم به حول و قوت خود که جعفر چنین و چنان کرد. همین‌که آن شخص این جمله را گفت، دست و پا زد و مرد. منظور عرض این است که چون حضرت در آن زمان وظیفه‌ی دیگری را برای خود می‌شناختند به خلیفه‌ی ظالمی مثل منصور دوانقی نیز فهماندند بنای سرنگونی حکومت او را ندارند و همین وقت‌شناسی موجب شد از طریق حضرت صادق ♦ این‌همه برکات تاریخی برای بشریت باقی بماند.

حضرت امیرالمؤمنین ♦ به اصحاب خود در آن زمان می‌فرماید: در شرایطی هستید که با قدرت شمشیر کارها جلو نمی‌رود «الزَّمُوا الْأَرْضَ وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ» بر جای خود قرار گیرید و بر بلاها شکیبایی بورزید. در چنین موقعیتی است که راه گشوده می‌شود و نتیجه‌ی شکیبایی ورزیدن و به حکم وظیفه‌ای که خدا و رسول و امامان علیهم‌السلام روشن کرده‌اند، بر جای خود ماندن، در آن حد ظاهر می‌شود که حضرت آن را یک نوع مرگ در مقام شهادت قلمداد می‌کنند. چون منیت خود را از میدان به در کرده‌ای تا خیالات نتوانند برایت برنامه‌ریزی کنند و به ظاهر اوضاع را به نفع تو تغییر دهند و القاء کنند

که تو یک شخصیت قوی هستی و می توانی هر کاری را هر وقت اراده کنی انجام دهی.

بهترین عمل

تا زمانی که انسان فکر کند می تواند هر کاری را هر وقتی که خواست انجام دهد هرگز نمی تواند واقعیات اطراف را آن طور که هست دریابد و بفهمد عوامل موجود در اطراف اجازه ی هر کاری را نمی دهند، در آن صورت است که متوجه تصمیمات اشتباه خود می شویم و می فهمیم هیچ چیز مهم نیست جز اطاعت از خدا که هرگونه کوتاه نظری را به بلند نظری مبدل می کند. کدام بلند نظری بلندتر از ارتباط و اطاعت از خدا است و این حاصل نمی شود مگر با نظر کردن به راهی که انسان های معصوم می نمایند. در آن صورت است که هرگونه خود سري و شتاب و اندیشه ی تاریک از میان می رود و انسان در غرفه ی شکیبائی و صبر به راحتی به بهترین عمل دست می زند و نیازی به خسته کردن خود و دیگران نمی ماند. آری فرمود: «وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سَيْوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ»⁹ دست ها و شمشیرها را به میل گفتارهای خود به حرکت نیاورید. کمی اندیشه کنید تا معلوم شود زمانه اقتضای چه کاری را دارد و از آن طریق قدمی به اهداف مقدس خود نزدیک شوید. «لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ

چون کنار کودکی پر
از سســـــــــــــــال فال
گر ستانی پاره‌ای
گردد بان شهود
چون نباشد طفل را
دانـــــــــــــش دثار
گوید او که روزگارم
می‌بردند
گوید از کارم بر
آوردند خلقه،
وقتی کسی با نظر به وظیفه‌ی الهی،
بلندنظری پیشه نکرد تلاش‌های
خسته‌کننده اش عین بی‌کاری است. انسانی
که توانست خود را در جایگاهی قرار
دهد که آنچه را خداوند برای او شتاب
نکرده، در انجام آن شتاب نکند مانند
صیادی است که تله می‌گذارد تا شکار با
پای خود به سوی دام آید و از اتهام
آن‌که پس چرا بیکار نشسته است
نمی‌هراسد، زیرا عجله‌ناشتن بی‌کاری

نیست حذر از فرسوده شدن در اموري است که وظیفه اي نسبت به آن نداریم. در آن صورت است که فقط به اعمالی دست می‌زنیم که برای ما مقدر شده و امکان انجام آن اعمال فراهم است، نه به اعمالی که در آرزو و خیال ماست و خیال را تسلي می‌دهد و بر رؤیاهایمان می‌افزاید و ما را فرمانبردار خود می‌کنند.

نقش روح زمانه

حضرت امیرالمومنین ♦ به امام حسن ♦ می‌فرمایند: «مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ» فرزندم کسی که خود را از زمانه امن ببیند روزگار به او خیانت می‌کند و ناکامش می‌گذارد. و کسی که روزگار را بزرگ بیندارد او را خوار می‌کند. و هرکس زمانه را عظیم دارد و روی آن حساب باز کند، زمانه او را تحقیر می‌کند. و در ادا می‌فرمایند: «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» چون روح حاکم بر زمانه تغییر کند، زمانه دگرگون شود.

می‌فرمایند: فرزندم چطور می‌خواهی به روزگار تکیه کنی و بدان اصالت بدهی و شخصیت خود را در راستای ارزشهای مطرح در آن شکل دهی، در حالی که چون روح زمانه به هم بریزد همه ارزشها تغییر خواهد کرد. بسیاری از مشکلات روانی ما به این جهت است که خودمان را به طناب سست و لرزان

مشهورات زمانه وصل کرده ایم. حضرت در فرمایش خود روشن می‌نمایند میان انتخاب و جهت‌گیری مردم و زمانه ای که دارند منافات و جود دارد. این که در بعضی از برهه‌های تاریخ اجتماع ملاحظه می‌فرمائید همه چیز به سوی تفرقه و تزویر و نفاق است، بیش از آن که بخواهیم تک تک افراد را اصلاح کنیم باید روح زمانه را تغییر دهیم و بستری فراهم نمائیم تا انسان‌ها با بصیرت بیشتر آنچه را باید انتخاب کنند، انتخاب نمایند.

در روایات ائمه دین^{علیهم‌السلام} در مورد متفاوت بودن روح زمان نکات دقیقی مطرح است، از جمله از امام هادی^{علیه‌السلام} داریم که حضرت^{علیه‌السلام} فرمودند: هرگاه زمانی باشد که عدل، بر جور غلبه کند، حرام است که گمان بد به احدی ببری تا آن که علم پیدا کنی به بدی او، و هرگاه زمانی باشد که ظلم بر عدل غلبه کند، شایسته نیست بر احدی که گمان خوبی برد به احدی تا آن که خوبی را از او ببیند.

در راستای موضوع تغییر روح زمانه امام باقر^{علیه‌السلام} سخنی دارند مبنی بر این که هر زمان اقتضائات خود را دارد و به حمران که تأکید داشته امام در مقابل حاکمان جور قیام کنند، می‌فرمایند: این زمان، زمانی نیست که امام حق بتواند ظهور کند و سپس داستانی را این‌طور نقل می‌فرمایند:

«به‌درستی‌که شخصی از علماء در زمان سابق بود و پسری داشت که در علم پدر رغبت نمی‌مود و از او سؤال نمی‌کرد ولی آن عالم همسایه‌ای داشت که می‌آمد و از او سؤال می‌کرد و علم از او اخذ می‌نمود، پس چون وقت مرگ آن مرد عالم رسید فرزند خود را طلبید و به او گفت: ای فرزندم! تو از علم من چیزی اخذ نکردی و به آن رغبت ننمودی و از من چیزی نپرسیدی ولی مرا همسایه‌ایست که از من سؤال می‌کرد و علم مرا اخذ می‌نمود و حفظ می‌کرد، اگر تو را به علم من احتیاج شود به نزد همسایه‌ی من برو. و آن همسایه را به او شناسانید. پس آن عالم به رحمت ایزدی واصل شد. پس پادشاه آن زمان خوابی دید و از برای تعبیر خواب سؤال کرد از احوال آن عالم، گفتند فوت شد، پرسید که آیا از او فرزندی مانده است؟ گفتند بلی پسری از او مانده است. پس آن پسر را طلبید چون ملازم پادشاه به طلب او آمد گفت والله نمی‌دانم که پادشاه از برای چه مرا می‌خواهد و من علمی ندارم و اگر از من سؤال کند رسوا خواهم شد، پس در این حال وصیت پدرش به‌یادش آمد و رفت به خانه‌ی آن شخص که از پدرش علم آموخته بود. گفت؛ پادشاه مرا طلبیده است و نمی‌دانم که از برای چه مطلب مرا خواسته است و پدرم مرا امر کرده است که اگر به علمی محتاج شوم به نزد تو بیایم. آن مرد گفت من می‌دانم پادشاه تو را از برای چه کار طلبیده

است اگر تو را خبر دهم آنچه از برای تو حاصل شود میان من و خود قسمت خواهی کرد؟ گفت بلی، پس او را سوگند داد و نوشته‌ای در این باب از او گرفت که وفا کند به آنچه شرط کرده است. پس گفت که پادشاه خوابی دیده است و ترا طلبیده تا از تو بپرسد این زمان چه زمان است، تو در جواب بگو که زمان گرگ است. چون پسر به مجلس پادشاه رفت، پرسید: من تو را از برای چه مطلب طلبیده‌ام؟ گفت مرا طلبیده‌ای از برای خوابی که دیده‌ای که این زمان چه زمان است، پادشاه گفت راست گفتی، بگو این زمان چه زمان است؟ گفت زمان گرگ است. پادشاه امر کرد جایزه‌ای به او دادند، جایزه را گرفت و به خانه برگشت ولی به شرط خود وفا نکرد و حصه‌ای از آن جایزه به آن شخص عالم نداد. پیش خود گفت شاید پیش از این که این مال را تمام کنم بمیرم و بار دیگر محتاج نشوم که از آن مرد سؤال کنم، پس چون مدتی از این بگذشت پادشاه خواب دیگری دید، و آن پسر را طلبید، با طلبیدن پادشاه، او نسبت به عهده‌ای که وفا نکرده بود پشیمان شد، با خود گفت من علمی ندارم که به نزد پادشاه روم، از طرفی چگونه به نزد آن عالم بروم و از او سؤال کنم و حال آن‌که با او مکر کردم و وفا به عهد او نکردم، به هر حال بار دیگر می‌روم به نزد او و از او عذر می‌خواهم و سوگند می‌خورم که در این مرتبه وفا کنم شاید

که از علم خود در این مورد مرا تعلیم کند، پس نزد آن عالم آمد و گفت کردم آنچه کردم و وفا به پیمان تو نکردم و آنچه در نزد من بود همه پراکنده شده است و چیزی در دست نمانده است و اکنون به تو محتاج شده ام، تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا محروم مکن و پیمان می‌کنم با تو و سوگند می‌خورم که آنچه در این مرتبه به دست من آید میان تو و خود قسمت کنم، هم اکنون نیز پادشاه مرا طلبیده است و نمی‌دانم که از برای چه چیز می‌خواهد از من سؤال نماید. عالم بار دیگر با او شرط کرد و سپس گفت تو را طلبیده است که باز از خوابی که دیده است از تو سؤال کند که این زمان چه زمانی است؟ بگو زمان گوسفند است. پس چون به مجلس پادشاه داخل شد، از او پرسید از برای چه کار تو را طلبیده ام؟ گفت خوابی دیده ای و می‌خواهی که از من سؤال کنی که چه زمان است؟ پادشاه گفت راست گفتی، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت زمان گوسفند است. پادشاه فرمود تا صیله به او دادند. ولی چون به خانه برگشت متردد شد که آیا به عهد خود با آن عالم وفا کند یا مکر کند و چیزی به او ندهد، بعد از تفکر بسیار گفت شاید من بعد از این محتاج به او نشوم تصمیم گرفت به عهد خود وفا نکند. اتفاقاً بعد از مدتی دوباره پادشاه او را طلبید. او از خیانت خود بسیار نادم شد و گفت بعد از دو مرتبه خیانت

دیگر چگونه به نزد آن عالم بروم، خودم هم علمی ندارم تا جواب پادشاه را بگویم. باز رأیش بر آن قرار گرفت که به نزد آن عالم برود، پس چون به خدمت او رسید او را به خدا سوگند داد و التماس کرد که باز تعلیم او بکند و گفت در این مرتبه وفا خواهم کرد و دیگر مکر نخواهم نمود، بر من رحم کن و مرا بدین حال مگذار. آن عالم پیمان و نوشته‌ای از او گرفت و گفت باز تو را طلبیده است تا سؤال کند از خوابی که دیده است که این زمان چه زمان است، بگو زمان ترازو است. چون به مجلس پادشاه رفت از او پرسید که برای چه کار تو را طلبیده‌ام؟ گفت مرا طلبیده‌ای برای خوابی که دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی که این زمان چه زمان است؟ گفت راست گفתי. اکنون بگو چه زمان است؟ گفت زمان ترازو است. پس امر کرد که صله به او دادند، آن جایزه‌ها را به نزد عالم آورد و در پیش او گذاشت و گفت این مجموع آن چیزی است که برای من حاصل شده است و آورده‌ام که میان خود و من قسمت نمایی. عالم گفت: زمان اول چون زمان گرگ بود تو از گرگان بودی لهذا در همان اول مرتبه عزم کردی که به عهد خود وفا نکنی، و در زمان دوم چون زمان گوسفند بود گوسفند عزم می‌کند کاری بکند و نمی‌کند تو نیز اراده کردی که وفا کنی و نکردی، و این زمان چون زمان ترازو است و ترازو کارش وفا

کردن به حق است تو نیز وفا به عهد کردی، مال خود را بردار که مرا احتیاجی به آن نیست.»¹⁰

10 - «إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيهَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَرْغَبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَ يَسْأَلُهُ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلُ الْمَوْتَ فَذَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَرْهَقُ فِيهَا عَنِّي وَ ثَقِلَ رَغْبَتُكَ فِيهِ وَ لَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَ لِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِيَنِي وَ يَسْأَلُنِي وَ يَأْخُذُ مِنِّي وَ يَحْفَظُ عَنِّي فَإِنْ اخْتَجْتُ إِلَيَّ شَيْءٌ فَأْتِهِ وَ عَرَفَهُ جَارُهُ فَهَلْكَ الرَّجُلُ وَ بَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلِكٌ ذَلِكَ الزَّمَانَ رُؤْيَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَلْ تَرَكَ وَلَدًا فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ ابْنًا فَقَالَ ابْنُ أَبِي بِيَهٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِ لِيَأْتِيَ الْمَلِكَ فَقَالَ الْغُلَامُ وَ اللَّهُ مَا أَذْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَ مَا عِنْدِي عِلْمٌ وَ لَكِنِّ سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ لَأَقْتَضِيَنَّ فَذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَ لَسْتُ أَذْرِي فِيهِ بَعَثَ إِلَيَّ وَ قَدْ كَانَ أَبِي أَمْرَنِي أَنْ أَتِيكَ إِنْ اخْتَجْتُ إِلَيَّ شَيْءٌ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ لَكِنِّي أَذْرِي فِيهِمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَ اسْتَوْثِقَ مِنْهُ أَنْ يَفِيَّ لَهُ فَأَوْثَقَ لَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذُّبِّ فَأَتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أُرْسَلْتُ إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذُّبِّ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةٍ فَقَبَضَهَا الْغُلَامُ وَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَبِي أَنْ يَفِيَّ لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لَعَلِّي لَا أَتَّفِقُ هَذَا الْمَالُ وَ لَا أَكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَ لَعَلِّي لَا أَحْتَاجُ وَ لَا أَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سَأَلْتُ عَنْهُ فَمَكَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَتَدِيمَ عَلَى مَا صَنَعَ وَ قَالَ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي عِلْمٌ أَتِيهِ بِهِ وَ مَا أَذْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَ قَدْ عَذَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تَبِينْهُ عَلَيَّ كُلَّ حَالٍ وَ لَا تُعْتَذِرَنَّ إِلَيْهِ وَ لِأَخْلِفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يُخْبِرُنِي فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَنَعْتُ الَّذِي صَنَعْتُ وَ لَمْ أَفِ لَكَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ تَعَرَّفَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَ قَدْ اخْتَجْتُ إِلَيْكَ فَأَنْشُدْكَ اللَّهَ أَنْ لَا تَخْذُلَنِي وَ أَنَا أَوْثِقُ لَكَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا

همچنین در رابطه با روح منفي بعضي از زمان ها حضرت اميرالمؤمنين ♦ در خطبه سي و دوم نهج البلاغه مي فرمايند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي ذَهْرٍ عَذُودٍ وَ زَمَنٍ كَذُودٍ يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُدُوًّا لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا

كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَ لَسْتُ أَذْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكِبْشِ فَأَتَى الْمَلِكُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكِبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ فَقَبَضَهَا وَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ تَذَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَفِيَّ لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَفِيَّ لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَ مَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أُحْتَاجَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَدًا وَ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْعُذْرِ وَ تَرَكَ الْوَفَاءَ فَكَثَرَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ قَتِيمَ عَلَى مَا صَنَعَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صَاحِبِهِ وَ قَالَ بَعْدَ عَذْرِ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْنَعُ وَ لَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى اثْنَانِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنْ هَذِهِ الْمَرَّةُ يَفِيَّ مِنْهُ وَ أَوْثَقَ لَهُ وَ قَالَ لَا تَدْعُنِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَى الْعُذْرِ وَ سَأَفِي لَكَ فَاسْتَوْثَقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ يَسْأَلُكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلَكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَأَتَى الْمَلِكُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ فَقَبَضَهَا وَ انْطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِمَا خَرَجَ لِي فَقَاسِمْنِيهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانُ الذُّبَابِ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الذُّبَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِي كَانَ زَمَانُ الْكِبْشِ يَهُمْ وَ لَا يَفْعَلُ وَ كَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِي وَ كَانَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَا لَكَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَ رَدَّهُ عَلَيْهِ» الكافي، ج 8، ص: 363- منتهي الآمال، انتشارات اسلاميه، تأليف شيخ عباس قمي، ج 2، ص 377 و 376.

و لَا تَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا» مردم!
ما در روزگاری به سر می‌بریم،
ستیزنده و ستمکار و زمانه‌ای ناسپاس،
که نیکوکار در آن بدکردار به شمار
آید و جفا پیشه در آن سرکشی افزاید.
از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم، و آنچه
را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم و از بلایی، تا
بر سرمان نیامده، نمی‌ترسیم.

ملاحظه می‌فرمائید که در حرکات و
سکناات امامان ﷺ موضوعی مطرح است به
آن معنی که به یاران‌شان متذکر می‌شدند
تا زمان انجام عملی فرا نرسیده به
انجام آن مبادرت نکنند

در تاریخ داریم که زید بن علی بن
الحسین، خدمت امام باقر ♦ رسید و
نامه‌هایی از اهل کوفه همراه داشت که
زید را به طرف خود خوانده و از
اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت
داده بودند، امام باقر ♦ به او
فرمودند: این نامه‌ها از خود آن‌ها
شروع شده یا جواب نامه‌ای است که به
آن‌ها نوشته‌ای و ایشان را دعوت
کرده‌ای؟ گفت: ایشان شروع کرده‌اند،
زیرا حق ما را می‌شناسند و قرابت ما
را با رسول خدا ﷺ می‌دانند و در کتاب
خدای عز و جل وجوب دوستی و اطاعت ما
را می‌بینند و فشار و گرفتاری و بلا
کشیدن ما را مشاهده می‌کنند. امام
باقر ♦ فرمودند: اطاعت (مردم از
پیشوا) از طرف خدای عز و جل واجب
گشته و روشی است که خدا آن را در

پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا می‌کند، و اطاعت نسبت به يك نفر از ماست و دوستی نسبت به همه ي ما «وَأَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي لِأُولِيَّائِهِ بِحُكْمٍ مَوْضُوعٍ وَ قَضَاءٍ مَفْضُولٍ وَ حَنْمٍ مَقْضِيٍّ وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى لِّوَقْتٍ مَّعْلُومٍ» و امر خدا نسبت به اولیائش جاری می‌شود طبق حکمی و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودنی انجام شدنی و اندازه‌ای بی‌کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم حاصل این‌که امور مربوط به امام از طرف خدا اندازه و مدتش معین می‌شود و حتمی و قطعی و لایتغیر است. مبادا کسانی که ایمان ثابتی ندارند، تو را سبک کنند، ایشان تو را در برابر خواست خدا هیچ‌گونه بی‌نیازی ندهند «فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْقِئَنَّ اللَّهُ فِتْنَعِزَّكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ» شتاب مکن که خدا به واسطه‌ی شتاب بندگان‌ش شتاب نمی‌کند تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانت کند و به خاکت اندازد. زید در اینجا خشمگین شد و گفت: امام از ما خاندان، آن‌کس نیست که در خانه نشیند و پرده را بپندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما خاندان کسی است که از حوزه‌ی خود، دفاع کند و چنان‌که سزاوار است، در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند.

امام باقر ♦ فرمودند: آیا ای برادر، تو آنچه را به خود نسبت دادی، حقیقتاً

هم در خود می‌بینی به طوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر^ص بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی؟ همانا خدای عز و جل حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را واجب ساخته و مثل‌هایی زده و سنت‌هایی را مقرر داشته و برای امامی که به امر او قیام می‌کند نسبت به اطاعتی که برای او واجب ساخته، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن و قتش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرارسیدن موقعش جهاد کند. در صورتی‌که خدای عز و جل در باره‌ی شکار می‌فرماید: «وقتی که محرم هستید شکار را نکشید آیا کشتن شکار مهم‌تر است یا کشتن انسانی که خدایش محترم شمرده، خدا برای هر چیز موعدی معین کرده، چنانچه می‌فرماید: «چون از احرام در آمدید شکار کنید» و فرموده است «شعائر خدا و ماه‌های حرام را حلال نکنید» و ماه‌ها را شماره معلومی قرار داد (دوازده ماه) و چهار ماه از آن را حرام ساخت و فرمود: «چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نسازید» سپس فرمود: «چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید». پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است: «قصد بستن عقد زناشوئی نکنید تا مدت مقرر به سر رسد» پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته‌ای مقرر

داشته است. اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت به امر خود یقین داری و کارت در نزد خودت روشن است خود دانی وگرنه امری را که نسبت به آن شك و تردید داری پیرامونش نگردد و برای از میان رفتن سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و به پایان خود نرسیده و موعد مقررش نیا مده قیام مکن، که اگر پایانش برسد و روزیش بریده شود و موعد مقررش برسد، حکم قطعی بریده شود و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر (دولت باطل) خواری و زبونی در پی آرد، به خدا پناه می‌برم از امامی که از وقت‌شناسی گمراه گردد، (وقت قیام و خروج خود را نشناسد) و فرمانبران نسبت به آن داناتر از فرمانده باشند . برادرم! تو می‌خواهی ملت و آئین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و نافرمانی پیغمبرش کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند؟ برادرم! برای تو به خدا پناه می‌برم از این‌که فردا در کناسه به دار آویخته شوی- آنگاه از چشمان حضرت اشک جاری شد- و فرمود: میان ما و آنکه پرده ما را درید و حق ما را انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را بغیر جدمان نسبت داد و در باره ما چیزی گفت که

خود نگفتیم، خدا داور باشد. ¹¹.
روحیه ی امام باقر ♦ و فرزندان، امام

11 - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ♦ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ♦ دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ مَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ يُخَيِّرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ يَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع هَذِهِ الْكُتُبُ ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ أَوْ جَوَابٌ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ بَلِ ابْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَ بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لِمَا يَجِدُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ وَجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرَضِ طَاعَتِنَا وَ لِمَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الصِّيقِ وَ الضَّنْكِ وَ الْبَلَاءِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ♦ إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةٌ أَمْضَاهَا فِي الْأَوَّلِينَ وَ كَذَلِكَ يُجْرِيهَا فِي الْآخِرِينَ وَ الطَّاعَةُ لَوَاحِدٍ مِمَّا وَ الْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ وَ أَمْرُ اللَّهِ يُجْرِي الْأَوَّلِيَّاتِ بِحُكْمِ مَوْصُولٍ وَ قَضَاءِ مَفْصُولٍ وَ حَتْمِ مَقْضِيٍّ وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ أَجَلٍ مُسَمًّى لَوْ قُتِلَ مَعْلُومٌ فَ لَا يَسْتَجِزُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْقِنَنَّ اللَّهَ فَتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَضْرَعَكَ قَالَ فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَيْسَ الْإِمَامُ مِمَّا مِنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ أَرْخَى سِتْرَهُ وَ ثَبُطَ عَنِ الْجِهَادِ وَ لَكِنَّ الْإِمَامَ مِمَّا مَنْ مَنَعَ حَوَازَتَهُ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ دَفَعَ عَنِ رَعِيَّتِهِ وَ ذَبَّ عَنِ حَرِيمِهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ♦ هَلْ تَعْرِفُ يَا أَحِبِّي مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً مِمَّا تَسَبَّطَتْهَا إِلَيْهِ فَتَجِيءَ عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ تَضْرِبَ بِهِ مَثَلاً فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَلَّ حَلَالاً وَ حَرَّمَ حَرَاماً وَ فَرَضَ فَرَائِضَ وَ ضَرَبَ أَمْثَالاً وَ سَنَّ سُنَناً وَ لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ شُبْهَةً فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ خُلُوعِهِ - وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّيْدِ - لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَ فَقَتَلَ الصَّيْدَ أَعْظَمُ أَمْ قَتَلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ* وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلًّا وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ إِذَا خَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةَ حُرُمًا وَ قَالَ فَسِيخُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَجَعَلَ لَذَلِكَ مَحَلًّا وَ قَالَ - وَ لَا تَعَزَّمُوا عَقْدَةَ النُّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلاً وَ لِكُلِّ أَجَلٍ

صادق ♦ روحیه‌ی تاریخ‌سازی بود و روش آن‌ها ریشه در «زمان‌شناسی» آن‌ها داشت و تلاش برای اصلاح فرهنگی تاریخ خود. روحیه‌ی زید و فرزند گرامی‌اش یعنی یحیی، ریشه در دفع فساد داشت بدون آن‌که به صورتی عمیق به فرهنگی بیندیشند که در تاریخ آن زمانه منشأ آن فسادها شده بود، به همین جهت در ادامه‌ی تاریخ، ما امروز با اقلیتی از زیدیه روبه‌رو هستیم که از نظر خلأ فرهنگی تا آن حد فقیرند که فقه آن‌ها همان فقه اهل سنت است ولی موضع‌گیری امام باقر «علیه‌السلام» موجب شد که امروز شما با شیعه‌ای روبه‌رو باشید که تاریخ جهان امروز را تحت تأثیر خود قرار داده و آینده‌دارترین جریان‌های فکری موجود در جهان معاصر است.

كِتَابًا فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ فَشَأْنُكَ وَ إِلَّا فَلَا تَرَوْمَنْ أَمْرًا أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَ لَا تَتَّعَاطِ زَوَالَ مَلِكٍ لَمْ تَنْقُضْ أَكْلُهُ وَ لَمْ يَنْقُطِعْ مَذَاهُ وَ لَمْ يَبْلُغْ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَذَاهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ لَأَنْقَطَعَ الْقَصْلُ وَ تَتَابَعَ النَّظَامُ وَ الْأَعْقَبُ اللَّهُ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتَّبِعِ الدَّلُّ وَ الصَّغَارُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتَّبِعِ أَتُرِيدُ يَا أَخِي أَنْ تُخَيِّي مِلَّةَ قَوْمٍ - قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا رِسُولَهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ ادَّعَوْا الْخِلَافَةَ بِلَا بُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رِسُولِهِ أَعِيذُكَ بِاللَّهِ يَا أَخِي أَنْ تَكُونَ غَدَاً الْمَمْلُوبَ - بِالْكَنَاسَةِ ثُمَّ ارْقَضْتُ عَيْنَاهُ وَ سَأَلْتُ دُمُوعَهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هُنَاكَ سِتْرُنَا وَ جَحَدْنَا حَقَّنَا وَ أَفْشَى سِرَّنَا وَ نَسَبْنَا إِلَى غَيْرِ جَدَّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا .

حضرت علي عليه السلام ♦ در رابطه با شناخت زمان و زمانه مي فرمايند: «أَعْرِفَ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ»¹² داناترين مردم به زمان کسی است که از تحولات آن دچار شگفتی نشود و خويشتن را نبازد.

حضرت رو شن مي کنند چنانچه انسان زمانه ي خود را بشناسد مي داند مقتضاي آن زمان چه رويدادهاي خواهد بود و لذا پديد آمدن رويدادهاي که ممکن است براي سايرين غير منتظره باشد، براي او غير منتظره نيست تا دچار شگفتي و تعجب شود، و از اين طريق ما را تشويق مي کنند زمانه شناس باشيم تا بفهميم هر آنچه ما مي خواهيم در هر زماني واقع نمي شود. اين نگاه به خصوص در امور فرهنگي بسيار مهم است زيرا تا ملتي از نظر فرهنگي به مرحله اي از کمال نرسد، شرايط تحقق آرمان هاي بلند را پيدا نمي کند و از طرفي مي فهميم جا يگاه ملت ما نسبت به اهداف مد نظر کجاست.

امام صادق عليه السلام ♦ مي فرمايند: «قَالَ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ»¹³ در دستورهاي حکيمانه ي آل داود چنين آمده است که وظيفه ي انسان خردمند است که زمانه ي خويش را بشناسد.

12 - تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص 480.

13 - الكافي، ج 2، ص 116.

زیرا در شناخت زمانه است که انسان می‌تواند برنامه‌ریزی صحیح داشته باشد و قدم به قدم کارها را جلو ببرد تا به مقصد نهایی برسد و نیز می‌فهمد در کجای تاریخی که پشت سر گذاشته و یا باید به آن برسد، قرار دارد. مثلاً می‌فهمد هنوز به آن مرحله‌ای نرسیده‌ایم که بتوانیم از غربزدگی خود آگاه شویم و عزم عبور از آن را پیدا کنیم.

حضرت صادق ♦ می‌فرمایند: «الْعَالَمُ يَزْمَانُهُ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الدَّوَابُّ»¹⁴ آن کس که نسبت به زمان خود عالم باشد، امور نامعلوم به او هجوم نمی‌آورد.

انسان‌هایی که روح زمانه‌ی خود را نشناختند در خلأ تحلیل فرو می‌افتند و در مقابل اموری که باور نمی‌کردند پیش آید، تحلیل ندارند. در حالی که اگر انسان روح زمانه‌ی خود را بشناسد می‌پذیرد که بالاخره ما باید منتظر چنین موضع‌گیری توسط مردم می‌بودیم و باید می‌دانستیم نخبگان ملت تا کجاها با مردم انقلابی همراهی می‌کنند و از کجا متوقف می‌گردند. رهبران بزرگ با توجه به همین امر است که بر اساس توانایی ملت، مردم را جلو می‌برند و با نخبگان نیز مدارا می‌کنند و از مردود شدن بعضی از نخبگان جا نمی‌خورند. آیا وقتی علوم انسانی موجود در دانشگاه‌های ما انسانی را تعریف می‌کند که آن انسان هیچ سنخیتی

با اهداف انقلاب اسلامي در خود احساس نمي‌کنند نبايد منتظر رويکرد تحصيل‌کردگان به کانديدايي شد که اصالت را به غرب مي‌دهد؟ آگاهي به اين امر که در زمانه‌اي قرار داريم که علوم انساني‌اش اين‌چنين است موجب مي‌شود که منتظر آنچنان حادثه‌اي باشيم و به صورتي زيربنايي نسبت به علوم انساني اسلامي فکري بکنيم تا آينده از آن انقلاب اسلامي باشد.

حضرت علي عليه السلام مي‌فرمايند: «النَّاسُ بزمانهم اَشبهَ منهم بآبائهم»¹⁵ شباهت اخلاقي مردم به زمان‌شان بيشتر از شباهت آن‌ها به پدران‌شان است.

راز بزرگي در اين سخن نهفته است زيرا حضرت مي‌فرمايند: ريشه و شخصيت و افکار افراد را در روح زمانه‌اي سراغ بگيريد که انسان‌ها در آن زندگي مي‌کنند و اگرچه انسان مختار و انتخابگر است و مي‌تواند ماوراء ارزش‌ها و معيارهاي زمانه‌ي خود، چيزي را انتخاب کند ولي اين طور نيست که اين انسان مختار در انتخاب‌هاي خود ملاک‌ها و ارزش‌هاي زمانه را دخالت ندهد و اگر هم به افقي نظر دارد که ماوراء ارزش‌هاي موجود است نمي‌تواند براي رسيدن به آن افق در بيرون از کانال زمانه‌ي خود عبور کند. توجه به اين نکته اختيار انسان‌ها را نفي نمي‌کند

بلکه نقطه‌ی آغازین انتخاب انسان‌ها را متذکر می‌شود. باز به سخن امام توجه بفرمایید که چگونه مردم آن قدر که به زمانه‌ی خود شباهت دارند به پدران خود شباهت ندارند؟

قرآن در سوره‌ی سباء مکالمه‌ی بین مستکبرین و مستضعفان را در قیامت در محضر خداوند مطرح می‌کند که چگونه مستضعفانی که تحت تأثیر مستکبران به گناه افتادند می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن می‌شدیم و مستکبران می‌گویند: مگر ما مانع شما شدیم وقتی هدایت الهی به‌سوی شما آمد؟ معلوم است که خودتان انسان‌های مجرم بودید. مستضعفان در جواب می‌گویند: «...بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ...»¹⁶ ولی مکر لیل و نهار و فضایی که در آن زمان ساختند و دستورات و تشویقاتی که در امر کفر داشتید کار ما را به آن‌جا کشاند که نتوانیم راه هدایت را انتخاب کنیم. این آیه ما را متوجه می‌کند که چگونه بعضاً روح زمانه قدرت انتخاب را سخت می‌کند و چگونه شباهت مردم به زمانه شان از شباهت آن‌ها به پدران‌شان بیشتر است.

حضرت علی ♦ می‌فرمایند: «لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون

لزمان غير زمانكم»¹⁷ آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خویش تحمیل نکنید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند. مسلم حضرت در این سخن توصیه نمی کنند که ما همرنگ زشتی های روزگار خود شویم و هرکس چیزی را به نام آداب زمانه مطرح کرد تسلیم آن آداب من درآوری گردیم، ولی ما را متوجه امر مهمی می کنند که بدانیم در هر زمانی اقتضائات و جهت گیری هایی هست که نباید نادیده گرفته شوند و بخواهیم فرزندان ما در اقتضائات و جهت گیری زمانی که ما در آن بودیم زندگی کنند. آیا اقتضائات زمانی که رضاخان حاکم است و آن نوع دینداری که باید در آن زمان داشت با اقتضائات زمانی که ولی فقیه حاکم است یکی است؟ در یک زمان باید با مبارزه ی منفی کار را جلو برد و از نظام فاصله گرفت و در یک زمان باید نظام اسلامی را بستری شناخت که جامعه را به هدف اصلی خود می رساند. زمان شناسی نه تنها انسان ها را از جمود می رهاند بلکه اگر درست با آن برخورد شود عبور جامعه را به سوی اهداف اصلی آسان می گرداند. شاید در همین رابطه برناردشاو متفکر انگلیسی در مورد اسلام می گوید:

17 - تحریر المواعظ العددیة، علی مشکینی، ص 98.

«من همیشه نسبت به دین محمد به واسطه‌ی خاصیت زنده‌بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. چنین پیش‌بینی می‌کنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود. روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب، شمایل تاریکی از آیین محمد رسم می‌کردند. او به چشم آن‌ها از روی کینه و عصبیت، ضد مسیح جلوه کرده بود. من در باره‌ی این مرد، این مرد فوق‌العاده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه‌تنها ضد مسیح نبوده بلکه باید نجات‌دهنده‌ی بشریت نامیده شود. به عقیده‌ی من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید بشود، طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تأمین خواهد شد».¹⁸

آیا چنین استعدادی در اسلام به جهت زمان‌شناسی اولیاء دین نیست که معتقدند هر زمانی ظرفیت هر کاری را ندارد و چه زمانی ظرفیت چه کاری را دارد؟

پیامبر اکرم^ﷺ می‌فرمایند: «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ»¹⁹ با روزگار از در

18 - مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج 19، ص

101.

19 - الخصال، ج 2، ص 396.

دشمنی و ستیز وارد نشوید که او نیز با شما دشمنی خواهد کرد.

این به جهت آن است که روزگار برای خود روحی دارد که باید شناخته شود و بر اساس بستری که زمانه فراهم کرده کار را جلو ببریم، ولی اگر آن بستر را نادیده بگیریم با انواع بن‌بست‌ها روبه‌رو می‌شویم، بدون آن که بدانیم چرا کارها جلو نمی‌رود سپس خسته و ناامید از ادامه‌ی کار باز می‌مانیم. در این حال باید خود را ملامت کرد و یا مردم را؟ انسان مرتجع انسانی است که تسلیم آداب روزگار خود می‌شود و امکان هیچ حرکتی را به سوی آرمان‌های بلند نمی‌دهد. ولی انسان مصلح، انسانی است که در عین شناخت شرایط تاریخی زمانه‌ی خود، به آرمان‌های بلند می‌اندیشد و می‌داند چگونه از بستر تاریخی موجود، جامعه را به سوی آرمان‌های بلند سوق دهد. آیا روشنفکران غرب‌زده‌ای که روح ملت ما را نشناختند و شرایط تاریخ ما را ندیدند توانستند با فشارهای رضاخان یک‌شبه ملت ما را فرنگی کنند؟ این‌ها نه غرب را و شرایط تاریخی آن دیار را درست می‌شناختند و نه ما را.

حضرت علیؑ می‌فرمایند: «مَنْ كَابَرَ الزَّمَانَ عَطِبَ»²⁰ کسی که با روزگار دشمنی کند هلاک می‌شود.

دشمنی با روزگار به معنی نادیده‌گرفتن شرایط تاریخی یک ملت

است، آن‌هایی که این را فهمیدند، همچون انبیاء و اولیاء^ص واقعیات تاریخی ملت‌ها را در نظر می‌گیرند و آن‌ها را قدم به قدم جلو می‌برند. به همین جهت هر ملتی با هر درجه از حیات اجتماعی می‌تواند از دین خدا استفاده کند و قدمی جلوتر برود. این را مقایسه کنید با کسانی که می‌خواهند ملتی را با فشار به رنگی که خود در نظر گرفته‌اند در آورند، این‌ها به سرنوشت صدام حسین و آریل شارون خواهند رسید.

امام جواد ♦ نیز می‌فرمایند: «الْأَيَّامُ تَهْتِكُ لَكَ الْأَمْرَ عَنِ الْأَسْرَارِ الْكَامِنَةِ»²¹ گذشت زمان پرده‌ها را می‌درد و اسرار نهان را بر تو آشکار می‌کند.

پس طبق سخن حضرت باید جهت تاریخی ملت را شناخت و بر اساس آن برنامه‌ریزی کرد تا بهترین نتیجه نصیب آن ملت شود. مسلم وقتی زمانه عزم عبور از لیبرال دموکراسی را دارد و آن را فریب احزاب سیاسی می‌داند، جهت‌گیری آن به سوی اندیشه‌ای است که حقایق قدسی را جهت حاکمیت امور اجتماعی مردم گوشزد می‌کند. در این حال اگر کسی توانست جایگاه امامتی را که تشیع متوجه آن است درست تبیین کند علاوه بر آن که زمانه را درست تشخیص داده و می‌داند گذشت زمان در حال پاره‌کردن پرده‌های نظام لیبرال

دموکراسی است، میفهمد چه چیزی را جایگزین کند تا جواب صحیحی به گذشت زمان داده باشد.

امیرالمؤمنین ♦ میفرمایند: «مَنْ فَهَمَ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ لَمْ يَسْكُنْ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَيَّامِ»²² هرکه پنندهای زمانه را بفهمد، به خوشگمانی، به روزگار دل نسپارد.

مواعظ زمان آن است که هیچ چیزی جز حق در افق تاریخ مدنظر نیست و به جریان های باطل زمانه ی خود خوشبین مباش که چون کف روی آب رفتنی هستند، آیا درک چنین موعظه ای از زمان موجب نمی شود تا انسان ها وارد بهترین تحرک در زندگی خود شوند و فریب وضع موجود جهان را که می خواهد ناپایداری خود را پایدار نشان دهد، نخورند؟

با توجه به این نکات است که حضرت علی ♦ میفرمایند: «مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ»²³ هرکس نسبت به زمانه ی خود احساس امنیت کند و متوجه نباشد قواعد آن پایدار نمی ماند، زمانه به او خیانت می کند و هرکس زمانه ی خود را بزرگ بیندارد و گمان کند حقیقت همان است که فعلاً واقع است، توسط زمانه خوار می شود زیرا چیزی نمی گذرد که معلوم می گردد که اشتباهاً آن زمان را بزرگ داشته و از دگرگونی آن غفلت کرده.

22 - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 472.

23 - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 137.

آیا این سخن ما را متوجه این امر نمی‌کند که زمانه‌ی خود را درست بشناسیم بدون آن‌که به آن اعتماد کنیم و یا بیش از حد آن را بزرگ و واقعی بدانیم؟

فرهنگ مدرنیته با بی‌تاریخ‌کردن ملت‌ها کاری کرد که ما حادثه‌های تاریخی خود را بدون ارتباط با روح تاریخی‌مان، به صورت منقطع بنگریم و در آن صورت از آگاهی تاریخی لازم بی‌بهره باشیم و تا تاریخ فکر و عقیده‌ی خود را نشناسیم نمی‌فهمیم ما در کجای تاریخ خود قرار داریم تا معلوم شود کجا باید برویم و موانع تاریخی ما کدام است و آن موانع جایگاه تاریخی‌شان کجا است تا وقت عبور از آن‌ها معلوم شود.

منظور از طرح این روایات آن است که متوجه شویم باید به روح زمانه توجه داشت و بر اساس روح حاکم در زمان اقدامات خود را انجام داد.

برکات شناخت روح زمانه

روح زمانه که جهت دل و جان انسان‌ها، آن را تشکیل می‌دهد چیزی نیست که ما بخواهیم هویت و شخصیت خود را در آن پیدا کنیم وگرنه هر روز با یک نحوه بی‌هویتی روبه‌رو هستیم. شناخت روح زمانه برای آن است که بدانیم در هر زمان مطابق آرمان‌های خود چه اقدامی می‌توان انجام داد. ولی

همچنان که قبلاً روشن شد اگر بدان اعتماد کردیم هم ناکام می شویم و هم تحقیر می گردیم. زیرا هرگز امور بیرونی نمی توانند تکیه گاه خوبی برای شخصیت ما باشند. آنچه تکیه گاه حقیقی شخصیت ما است ارتباط ما با خدا است. امور بیرونی آنچنان لرزان اند که با یک حادثه همه چیز عوض می شود. در دوران اخیر تجربه کرده اید که چگونه یک مرتبه یک شغل به کلی بی معنی می گردد، حال اگر افرادی که مشغول آن شغل بودند، هویت خود را به آن گره زده بودند با بی هویتی رو به رو می شوند، در حالی که هویت اصلی آن ها می توانست بندگی خدا باشد، همان چیزی که در هیچ شرایطی دگرگون نمی شود و به همین جهت حضرت می فرمایند: «وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتُ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ» مطمئن ترین رابطه، رابطه ای است که بین تو و خدا می تواند برقرار باشد. آری برای تصمیمات بزرگ باید زمانه را آماده کرد زیرا با هر همراهی نمی توان به اهداف بلند دست یافت.

عموماً اهل بیت علیهم السلام به یارانشان که اصرار داشتند در مقابل بنی امیه قیام کنند می فرمودند: هنوز وقت آن نرسیده است. سَدير صیرفی می گوید:

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ♦ فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهُ مَا يَسْعُكَ الْقُعُودُ فَقَالَ: وَ لِمَ يَا سَدِيرُ؟ قُلْتُ: لِكثْرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ♦ مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمَعَ

فِيهِ تَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ. فَقَالَ: يَا سَدِيرُ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا؟ قُلْتُ: مِائَةٌ أَلْفٍ قَالَ: مِائَةٌ أَلْفٍ: قُلْتُ نَعَمْ وَ مِائَتِي أَلْفٍ قَالَ: مِائَتِي أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَ نِصْفُ الدُّنْيَا قَالَ: فَسَكَتَ عَدِيٌّ ثُمَّ قَالَ يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعْنَا إِلَى يَنْبُعٍ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِجِمَارٍ وَ بَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْجِمَارَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ أَ تَرَى أَنْ تُؤْثِرَنِي بِالْجِمَارِ قُلْتُ الْبَغْلُ أَزِينُ وَ أَنْبِلُ قَالَ الْجِمَارُ أَرْفُقُ بِي فَنَزَلْتُ فَرَكِبْتُ الْجِمَارَ وَ رَكِبْتُ الْبَغْلَ فَمَضَيْنَا فَحَانَتْ الصَّلَاةُ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ انْزِلْ بِنَا نُصَلِّ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضُ سَبِيحَةٍ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسَرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ وَ نَظَرُ إِلَى غُلَامٍ يَزْعَى جِدَاءً فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شَرِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشَرَ».²⁴

خدمت امام صادق ♦ رسیدم و عرض کردم: «به خدا که در خانه نشستن برای شما روا نیست. فرمود: چرا ای سدير؟ عرض کردم: به جهت دوستان و شيعيان و ياوران بسياري که داريد، به خدا که اگر اميرالمؤمنين ♦ به اندازه ي شما شيعه و ياور و دوست مي داشت، «تيم» و «عدي» - قبيله ي خليفه ي اول و دوم - نسبت به او طمع نمي کردند. فرمود: اي سدير، فکر مي کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صدهزار. فرمود: صدهزار؟ عرض کردم

آري، بلکه دويست هزار، فرمود: دويست هزار؟ عرض کردم: آري و بلکه نصف دنيا. حضرت سکوت کرد و سپس فرمود: برايت آسان است که همراه ما تا يَنْبُع بيائي؟ گفتم: آري. سپس دستور فرمود الاغ و استري را زين کنند، من پيشي گرفتم والاغ را سوار شدم. حضرت فرمود: اي سدير؛ مي خواهي الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زيباتر و شريف تر است، فرمود: الاغ براي من رهوارتر است، من پياده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتاديم تا وقت نماز رسيد؛ فرمود: پياده شويم نماز بخوانيم، سپس فرمود: اين زمين شوره زار است و نماز در آن روا نيست، پس به راه افتاديم تا به زمين خاك سرخي رسيديم. حضرت به سوي جواني که بزغاله مي چرانيد نگريست و فرمود: اي سدير به خدا اگر شيعيانم به شماره ي اين بزغاله ها مي بودند، خانه نشستن براي ما روا نبود. آن گاه پياده شديم و نماز خوانديم. چون از نماز فارغ شديم به سوي بزغاله ها نگريستم و آن ها را شمردم، هفده رأس بودند».

عنايت داشته باشيد اين سخنان در زمان ساقط شدن بني اميه بود و هر روز از اطراف جهان اسلام به خصوص از خراسان به حضرت پيغام مي دادند که ما آماده ايم تا شما قيام کنيد. با اين همه حضرت متوجه بودند وقت قيامي که ذهن ها را متوجه مکتب تشيع کند نرسيده است. اين طرز فکر که حضرت

صادق ♦ به آن متذکر می‌شوند عظمت زیادی دارد. طرح آن در این جا صرفاً برای این بود که معلوم شود چگونه باید یک فکر زمان ظهورش فرا رسد تا جای خود را در تاریخ باز کند.

با توجه به سخن امیرالمؤمنین ♦ در آخر خطبه‌ی 190 که اساس بحث ما را تشکیل می‌دهد، این عالم به «حق» بنا شده و به «حق» ادامه می‌یابد و هرکس هر اندازه از حق فاصله بگیرد از واقعیات عالم فاصله گرفته و به خیالات خود مشغول شده و در هر کاری خود را صاحب حق می‌داند و فکر می‌کند دیگران او را درک نمی‌کنند و لی اگر به حق رجوع کند با اولین چیزی که روبرو می‌شود: «حق ربّه» است جایگاه و نقش پروردگارش را در عالم می‌شناسد و می‌فهمد پروردگار عالم جایگاهی خاص دارد که رعایت آن جایگاه رعایت واقعی‌ترین واقعیات است و از این طریق به ماوراء محدودیتها و خیالات خود سفر کرده است و به جای زندگی با پژمردگی خود خواهی، با گلدستان ارتباط با حق پروردگار روبرو می‌شود و این است معنی عبور از خود خواهی و رسیدن به حق خواهی. آری «حق رب» واقعی‌ترین واقعیات است و به همان اندازه انسان با «وجود» مرتبط می‌شود و نه با «رؤیا های خیالی». در راستای رعایت «حق رب»، هر اقدامی، اقدامی است واقعی و نظر به روح زمانه دارد، دیگر میلهای زبان نیست که دستها و شمشیرها

را به حرکت در می‌آورد و به سوی ناکجاآباد نشانه می‌رود و بیکاری‌ها را کار به حساب می‌آورد و انبوه سفال‌ها را ثروت می‌پندارد.

معجزه‌ی بزرگ رعایت حق

دانش حقیقی دانشی است که به حق اشاره داشته باشد و از این طریق به تلاش انسان معنی ببخشد، در آن حال خنده‌ها و گریه‌های انسان ریشه در واقعیت پیدا می‌کند در حالی که وقتی مسیر انسان به سوی دانش حقیقی و رجوع به «حق رب» نبود همچون کودکانی است که گریه و خنده‌هایشان را خیالات واهی تشکیل می‌دهد که گفت:

چون نباشد طفل گریه و خندش
حضرت در راستای برکات شناخت «حق رب» و «حق رسول» و «حق اهل‌البیت» می‌فرمایند: «فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً» هرکس از شما که در خانه‌ی خود بمیرد در حالی که به حق پروردگار و حق رسول او و حق اهل‌البیت رسول معرفت داشته باشد، شهید مرده است. ملاحظه کنید حضرت بر چه چیزی تأکید دارند، چرا می‌فرمایند اگر کسی در خانه‌اش بمیرد و نه در میدان جنگ و لی آن حقوق را بشناسد، همچون شهیدی است که اجر او بر خدا است یعنی به عالی‌ترین درجه‌ی شهادت نایل شده. مگر رعایت این حقوق چه

نقشی دارد که این همه برکات به همراه می آورد. رعایت «حق رب» و «حق رسول» و «حق اهل البیت» انسان را به مقامی می رساند که به کلی میل و نظر خود را نفی می کند و فقط هر آنچه از آن ها صادر می شود را می پذیرد و این معجزه ی بزرگ رعایت حق است و این تنها راهی است که هرکس در این دنیا به آن دست یافت از خود فانی و به حق باقی می شود و دیگر خطا و پوچی و شتاب به سوی ناکجا آباد از میان می رود چون مطابق آنچه حق پیش می آورد عمل می کند و راه رسیدن به اهداف بزرگ را در مسیری دنبال می کند که خداوند بر روی انسان ها گشوده است. در آن حالت هر چیزی در جای خود قرار می گیرد و می بینی که چه زیبا است وقتی به جای آن که بخواهی عالم را هماهنگ خود کنی، خود را هماهنگ عالم نمایی و در چیزی که خدا برای تو شتاب نورزیده برای رسیدن به آن شتاب نمی ورزی تا مجبور به اعمال خشونت بی جا شوی، دائماً باید به خود بگویی: خداوندی که مرا به زندگی در دنیا فرستاده هرکاری را از من نمی خواهد همان طور که چشمه ی آب به سوی سربالایی حرکت نمی کند.

رعایت حق خداوند به پذیرش این نکته است که دنیا «رب» دارد و نه تنها عالم وجود بر اساس مدیریت پروردگار عالم اداره می شود بلکه بشریت باید با مدیریت پروردگار عالم اداره شود و در این راستا پیامبرانی را ارسال فرموده

و با پذیرش شریعت الهی و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله حق رسول خدا رعایت شده و رعایت حق اهل بیت رسول خدا به شناختن جایگاهی است که خداوند و رسول او برای اهل بیت علیهم السلام مشخص نموده اند و خداوند بر موَدّت فی القربی تأکید کرده تا جامعه برای ادامه ی دینداری خود به انسان هایی معصوم رجوع کند و بهترین بهره را از دینداری ببرد لذا می فرماید: « مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ »²⁵ آنچه در راستای اجر رسالت من برای شماست، برای خود شما است.

عمده آن است که متوجه شویم رعایت حقوق فوق، انسان را از بیهوده کاری نجات می دهد و به اموری اصیل راهنمایی می کند که تحت مدیریت و ربوبیت خداوند است، اگرچه این کار دشوار است ولی دشواری آن بیشتر از تلاش های بیهوده نیست، کافی است بتوانیم بر احساسات و امیال خود مسلط باشیم و آن ها را در مدیریت شریعت الهی در آوریم در آن صورت همه چیز در اطراف ما در جایگاه خود دیده می شوند و سعی می کنیم ما نیز در جایگاه خود قرا بگیریم و بفهمیم چرا بعد از آن که فرمود: آنچه در آسمان ها و زمین است خدایی را تسبیح می کنند که آن خدا مَلِکِ قدوس عزیز حکیم است.²⁶ می فرماید: آن خدای عزیز حکیم،

25 - سوره ی سبأ، آیه ی 47.

26 - سوره ی جمعه، آیه ی 1.

پیامبري را از میان درسناخوا نده ها، برای شما مبعوث کرد تا آیات الهی را برای شما بخواند و به شما تعلیم دهد و شما را تزکیه کند. آری ابتدا ما را متوجه جایگاه موجوداتی کرد که در اطراف ما تسبیح‌گوي خداوند هستند و حقّ پروردگار خود را به صورت تکوینی اداء می‌کنند و سپس فرمود در راستای آن که انسان‌ها نیاز دارند تا حقّ پروردگار خود را رعایت کنند رسول خود را مبعوث نمود تا دیگر انسان‌ها براساس احساسات شخصی زندگی نکنند و از واقعیات فاصله بگیرند.

رعایت حقّ ربّ عمل کردن به خیالات را متوقف می‌کند. آنچه روح انسان برای آراش نیاز دارد فقط رعایت تکلیفی است که از طریق رعایت حق خدا و رسول و امام معصوم ممکن می‌گردد و این کار بسیار آسان‌تر از آن است که در ابتدای امر خود را می‌نمایاند. زیرا در این مسیر کنترل کردن خود از کارهای بیهوده در برنامه‌ی کار قرار می‌گیرد و یک نوع عمل به حساب می‌آید. رسول خدا ﷺ در این راستا به اباذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَرَكُ فُضُولَ الْكَلَامِ وَ حَسْبُكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَّتَكَ»²⁷ ای اباذر: از سخن گفتن زیاد پرهیز کن، تو را آن اندازه سخن گفتن کافی است که بتوانی منظور خود را برسانی. تا آن جا که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ صَمَتَ

نَجَا»²⁸ هرکس سکوت پیشه کند نجات میابد. تا این حد باید هر نوع خودنمایی را در خود خاموش نمود تا «حق» در ما زنده شود و همچون گُلّی زیبا در جان ما ظاهر گردد و ما را به تماشای خود بخواند، این به شرطی است که به سخن مولی الموحّدین ♦ نظر کنیم که فرمودند: «وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سِوْفَكُمْ فِي هَوَى السِّنِّتِكُمْ» در پیروی از امیال زبانتان، دستها و شمشیرهایتان را به حرکت نیاورید. چنین شخصیتی را که بدون اندیشیدن عمل می‌کند، در خود متوقف و خاموش کنید تا معنی زندگی در فنای فی الله برای شما ظاهر شود و نظرتان به اعمال صالحی بیفتد که در نیت خود نگه داشته‌اید. حضرت خضر ♦ به موسی ♦ فرمودند: اگر می‌خواهی از من پیروی کنی و در عالمی وارد شوی که خداوند مرا در آن وارد کرده باشد هیچ سؤالی نکنی تا این‌که هوشیاری خاص آن عالم برای‌ت ظاهر شود «قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»²⁹ چون حضرت موسی ♦ با سؤال از حضرت خضر ♦ عملاً موسی‌بودن خود را ادامه می‌دادند در حالی‌که آمده‌اند در عالم خضر وارد شوند پس باید به افقی دیگر نظر کنند تا آن افق گشوده شود و کسی که هنوز بر ادعاهای خود نظر دارد و با آن نظرات اقدام می‌کند

28 - إرشاد القلوب، ج 1، ص 103.

29 - سوره ی کهف، آیه 70.

و شمشیر خود را به حرکت می‌آورد نمی‌تواند به افقی ماوراء آنچه می‌شناسد وارد شود مگر آن‌که از آن نوع شخصیت دست بردارد.

مولوی در رابطه با این که عده‌ای همواره کار زیاد می‌کنند و مردم را از کار اصلی خود باز می‌دارند داستان کُره سبی را به میان می‌آورد که در حال آب‌خوردن بود تا تشنگی خود را رفع کند و صاحب اسب‌ها که با سوت‌زدن مانع آب خوردن آن کره اسب می‌شد و نتیجه می‌گیرد همواره از این کارافزاها بوده و هستند، تو کار خود را انجام بده. می‌گوید:

گفت مادر، تا جهان	کـــار
بوده است از این	افزا بـــــــــــــــــــــــــان، بُدند
هین تو کار خویش کن	زود، کایشان ریش
ای ارحمنـــــــــــــــــــــــــــــــــد	خود نـــــــــــــــــر مـــــــــــــــــکنند
وقت تنگ و می‌رود آب	پیش از آن کز هجر
فـــراخ	گردد شاخ شاخ
شهره کهریزی‌ست پر،	آب کش، تا بر دمَد
آب حـــات	از تو نـــــــــــــــــــــــــات
آب خضر از جوی نطق	می‌خوریم ای
اهلـــاء	تشنه غافل بـــــــــــــــــا
ما چو آن کُره، هم	سوی آن وسواس
آب حـــرم	طاعـــــــــــــــــن نـــــــــــــــــگرم
وقتی انسان متوجه شد کارافزایان	
عالم دام‌هایی برای زندگی ما پهن	
کرده‌اند، راه خود را پیدا کرده‌ایم. و	
فرصت را جهت نوشیدن آب زندگانی از	
دست نمی‌دهیم و با شناختن حق ربّ و حق	
رسول و حق اهل بیت راه خود را از	
بقیه جدا می‌نماییم و می‌فهمیم بقیه‌ی	
راه‌ها قیل و قالی بیش نیست که حضرت	

رضا ♦ در آن مورد فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْقَيْلَ وَالْقَالَ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ»³⁰ خداوند، قیل و قال، و ضایع کردن مال، و کثرت سؤال را دشمن دارد. راه حل مشکلات ریشه در آرامشی دارد که ماوراء حرص ها و ولع ها قرار دارد.

وقتی زمانه ظرفیت فهم افکار بلند و آرمان های متعالی را ندارد نه می توان آرام گرفت و نسبت به آن امور بی تفاوت بود و نه می توان مردم را به راهی کشاند که آمادگی ورود به آن راه را ندارند، اینجاست که سیره ی اهل البیت عليهم السلام به کمک ما می آید که چگونه عمل کنیم. مردم متوجه خطرات بنی امیه و به خصوص معاویه نشدند و گر نه در یاری علی ♦ و امام حسن ♦ بیش از آنچه انجام دادند، انجام می دادند و همین کوتاهی ها موجب شد تا امام حسن ♦ راهی را پیشه کنند که نه به بن بست ختم شود که معاویه می خواست و نه حضرت به مردمی که در یاری امام جدی نیستند جنگ را تحمیل کنند و نتیجه ی چنین روش فوق العاده ای آن شد که بالأخره جهان اسلام جایگاه امر به معروف و شهادت حضرت سیدالشهداء ♦ را فهمید و رجوع به اهل البیت عليهم السلام در زمان امام باقر و امام صادق عليهما السلام در حدی شد که مبنای کلی نظریه پردازی در همه ی جهان اسلام به وسیله ی آن دو امام پایه ریزی شد.

ماوراء تلاشها

حضرت امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: نیاز نیست خود را به آب و آتش بزنی، راهی هست که اگر آن را بشناسی در رختخواب هم که بمیری، شهید مرده‌ای و آن راه عبارت است از رجوع به خدا و رسول او و اهل بیت پیامبر ﷺ. وقتی در چنین راهی قرار بگیری در بعضی موارد سکوت شما بیشتر از سخن شما و توقف شما بیشتر از تحرک شما منشا اثر خواهد بود و ماوراء تلاشها زندگی خواهید کرد. همان‌طور که چنین مواردی در مورد خود حضرت پیش آمد و برای دستیابی به این‌گونه زندگی می‌فرمایند: «الزُّمُّوا الْأَرْضَ وَ اضْبِرُّوا عَلَى الْبَلَاءِ» بر جای خود بنشینید و بر بلاها شکیبائی به خرج دهید و خودتان را نبازید تا مجبور شوید وقار خود را از دست بدهید و مواضعی سطحی اتخاذ کنید و به اسم تنش‌زدائی و برای آن که جهان استکباری شما را منزوی نکند از مواضع اصولی خود کوتاه بیایید، غافل از این که می‌توان در عین تنش‌زدائی بر اصول خود پا بر جا ماند، که نمونه‌ی آن در مواضع حضرت امام‌خمینی «رضوان‌الله‌علیه» بود که هیچ انگیزه‌ی منطقی برای مخالفت جهان استکبار با نظام اسلامی باقی نمی‌گذاشتند، بدون آن‌که کفرشان را تأیید کنند. همین‌طور که می‌توان به رئیس‌جمهور آمریکا نامه نوشت و در آن نامه آمریکا را محاکمه کرد، شبیه

نامه هايي كه اميرالمؤمنين ♦ به معاويه دارند.

پس اگر ما سخني داريم كه فرهنگ غرب نمي تواند درك كند و جريان هاي غرب زده ي داخلي هم تحت تأثير مخالفان نظام اسلامي قرار مي گيرند اين ها ما را وادار نمي كند كه از مواضع خود دست برداريم بلكه با صبر و حوصله و بدون درگيري و عجله منتظر مي مانيم تا آنچه را خداوند در ازاء عقايد حق به حق پرستان و عده داده فرا برسد.³¹ در همين راستا به گفته ي مستشرقين، شيعه هميشه حكومتي بوده در دل حكومت خلفا و براي خود سازماندهي و برنامه داشته و همين روش منجر شد تا بالاخره حكومتي شيعي در زمان صفويه در تاريخ ظهور كرد. اگر درست حركت كنيم همان طور كه در آن زمان حكومت شيعه ظهور كرد در اين زمان قدرتي از طريق انقلاب اسلامي ظهور مي كند كه براي جهان غرب چاره اي جز پذيرفتن جا ي گاه آن نمي ماند.³² اساسي ترين موضوع براي رسيدن به چنين مقصدي توجه به روشي است كه حضرت اميرالمؤمنين ♦ در اينجا مطرح مي كنند

31 - همين طور كه در دفاع مقدس هشت ساله، نظام اسلامي شروع كننده ي جنگ نبود ولي در دفاع از انقلاب اسلامي چون سدي استوار در مقابل دشمن ايستادگي كرد و وارد اقدامي شد كه بايد به آن دست مي زد و از اين طريق قدم هاي بلندي را به سوي هدف الهي خود به جلو برداشت.

32 - مقام معظم رهبري «حفظه الله» چندين بار متذكر شده اند براي رهايي از توطئه هاي دشمنان بايد كاري كرد كه آن ها از نتيجه گيري مأیوس شوند.

و سایر ائمه علیهم السلام همین روش را ادامه دادند و چون یک نحوه خودداری خاص می‌خواهد اجر آن شهادت است. حضرت در وصف چنین روشی در ادامه‌ی سخن خود می‌فرمایند: «وَقَامَتِ الْيَتِيمَةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ» و نیت خاص او که عجله به خرج ندادن است جای شمشیرکشیدن او را می‌گیرد و انسان با چنین رویکردی به چیزی نمی‌رسد. نمونه‌ی بارز آن را شما در انقلاب اسلامی دیدید که مردم به جای مبارزه‌ی مسلحانه با تظاهرات پیروز شدند.

دشمن انقلاب اسلامی در شرایطی است که گمان می‌کند قدرت تسلیحاتی او امتیازی است که منجر به پیروزی او می‌شود در حالی که می‌بیند انقلاب اسلامی همچنان جلو می‌رود و روز به روز در جایگاه برتری قرار می‌گیرد و چون دشمن چشم خود را از اسلحه‌هایش بر نمی‌دارد، راز این پیروزی‌ها را درک نمی‌کند تا آن جایی که نفس بودن نظام اسلامی به معنی شکست نظام سلطه شده است. این است معنی این که عرض شد گاهی سکوت شما از سخن گرفتن شما بیشتر منشأ اثر خواهد بود. فرهنگ مدرنیته چهارصد سال تبلیغ کرد که یک فکر صحیح بیشتر در دنیا برای زندگی کردن وجود ندارد و آن هم فکر غربی است که چاره‌ای در پذیرفتن آن نیست، حال انقلاب اسلامی آمده است تا روشن کند، می‌توان با تفکری غیر از تفکر غربی زندگی کرد و

به تبعات و آفات زندگی غربی هم دچار نگشت، همین که این فکر در صحنه هست به معنی نفی غرب است و به معنی آن است که اجل آن فکر فرا رسیده، چون مدعی است تنها فکر غربی، فکر صحیح است و تنها آن نوع زندگی، زندگی است.

مگر حضرت هادی علیه السلام چه نوع فعالیت داشتند که متوکل به اطرافیان خود می گوید: «وَيَحْكُمُ قَدْ أَغْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرُّضَا»³³ وای بر شما که کارهای ابن الرضا مرا ناتوان و مستأصل کرده. جز این است که حضرت نشان دادند راه حق کدام است و راه باطل کدام و متوکل چنین فضایی را نمی توانست تحمل کند؟

سال های سال غرب کاری کرده بود که هرکس می خواست اندک آبرویی داشته باشد باید خود را به آن فرهنگ نزدیک می کرد حتی امثال آقای مهندس مهدی بازرگان کتاب می نوشت که ثابت کند اسلام هم همان حرف هایی را می زند که غرب می گوید پس اسلام دین عقب افتاده ای نیست. غافل از این که با این کار به غرب اصالت داده می شد و عملاً برای جوانان مسلمان انگیزه ای نمی ماند که بر اسلامی پای بند باشند که نهایت آن همانی است که غرب به آن رسیده و همین طرز فکر موجب شد که ملای مذهبی ها یعنی طرفداران آقای بازرگان، با ولایت فقیه که مبتنی بر فقه سخن می گوید و موضع گیری می کند و

نه مبتنی بر فرهنگ غربی، مقابله کنند.

وقتی نظام اسلامی برای ارزش‌های غربی اصالت قائل نباشد و معرفت به حق ربّ و حق رسول ﷺ و حق اهل بیت ﷺ در آن اصالت داشته باشد، حیات فرهنگ غربی متزلزل می‌شود و همین نظر به رعایت حقوق الهی، بدون درگیری با شمشیر، غرب را از پای در می‌آورد. در نتیجه به تعبیر امیرالمؤمنین ♦ «وَ اسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ» انسان سزاوار عمل صالح می‌شود که در نیت داشت و آن سرنگونی حاکمیت کفر بر جهان بشری است.

همین‌که فکر و فرهنگی مقابل دیانت بایستد یقیناً ادامه‌ی خود را به مخاطره انداخته و کافی است متدینین بر مواضع خود پایداری و شکیبائی بورزند و سرسوزنی از مواضع خود کوتاه نیایند، در آن صورت یا شهید می‌شوند و لی دینشان پایدار می‌ماند - مثل شهدای کربلا - و یا در رختخواب می‌میرند و لی اجر شهید دارند، مثل شیعیان امام صادق ♦ در زمان حاکمیت امویان و عباسیان. و ما نیز پس از دفاع هشت ساله و تقدیم شهدای آنچنان بزرگوار، اگر بتوانیم معرفت به «حق ربّ» و «حق رسول» و «حق اهل بیت رسول» را به دست آوریم نه تنها ثواب شهداء را کسب کرده‌ایم بلکه به نتایجی دست می‌یابیم که به ظاهر در جنگ هشت ساله نتوانستیم به دست آوریم و آن اضمحلال

نظام سلطه است. زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وعده دادند: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلَ» برای هر چیزی مدتی و پایانی هست و نظام سلطه با نفي ديانت، چنین اضمحلالی را بر پیدشانی خود ثبت نمود. عمده آن است که جایگاه سخن حضرت را بشناسیم که می‌فرمایند: «وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ» در تحقق آن چیزی که خداوند هنوز مقرر نکرده تعجیل نکنید و با معرفت به حقوق خدا و رسول و ائمه راهی را بگشائید که اقتضای رعایت حقوق آن‌ها است، شبیه عمل حضرت امام خمینی علیه السلام «رضوان الله تعالی علیه» که در زمان مناسب کار را تا سرنگونی نظام شاهنشاهی جلو بردند. ایشان نه مثل چریک‌های فدایی خلق شتاب به خرج دادند و نه مثل انجمن حجتیه‌ای‌ها اصالت را به فرهنگ غرب و نظام شاهنشاهی دادند. معنی معرفت به حقوق خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام این است که حضرت امام خمینی علیه السلام «رضوان الله تعالی علیه» مطابق دستورات الهی و سیره‌ی معصومین علیهم السلام جایگاه خود را مشخص و مواضع خود را معلوم نمودند و معلوم است در چنین مواضعی نظام شاهنشاهی نمی‌توانست ادامه‌ی حیات دهد لذا تصور کرد با تبعید ایشان می‌تواند ادامه‌ی حیات خود را تضمین کند، غافل از این که با این کار جاده‌ی اضمحلال خود را هموارتر می‌نماید و تحلیلی که مردم باید از نظام شاهنشاهی داشته باشند که مقابل فقها و مرجعیت است روشن‌تر می‌شود. نتیجه آن شد که چهارده

سال تبعید حضرت امام برابر شد با چهارده سال زمان برای هر چه بیشتر فرورفتن نظام شاهنشاهی در مرداب سرنگونی، بدون آن که حضرت امام شمشیری بکشند بلکه «وَقَامَتِ الْيُثُوءُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ» در آن حال که مطابق معرفت به حقوق الهی عمل کردند و با چنین روحیه ای، نیت سرنگونی نظام، نقش شمشیرکشیدن را بازی کرد. آیا نکرد؟ و قتش که رسید به سرعت نتایج چهارده سال صبر و شکیبایی در دل بصیرت و معرفت، خود را ظاهر نمود و این است نقش اهل البیت^{علیهم السلام} در حفظ اسلام در ادامه ی تاریخ که نشان می دهند در چه زمانی چه اقدامی لازم است و در چه زمانی باید از اقدام مستقیم خودداری نمود. حضرت امام خمینی^{رضوان الله علیه} به همان اندازه که معتقد به جنگ مسلحانه با رژیم شاهنشاهی نبودند، معتقد به اقدامات مردمی بودند و در سال های 1356 و 1357 یک لحظه سکون و سکوت را حرام می دانستند زیرا سیره ی اهل البیت^{علیهم السلام} در هر شرایطی اقدام مناسب آن شرایط را می نمایند.

راز تأخیر پیروزی

کسانی مانع پیروزی اهل البیت^{علیهم السلام} شدند که نتوانستند خودداری لازم را داشته باشند. حضرت باقر^{علیه السلام} به یکی از یاران خود می فرمایند: «يَا ابْنَ النُّعْمَانِ... فَلَا تَعْجَلُوا فَوَّ اللَّهُ لَقَدْ قَرُبَ هَذَا الْأَمْرُ ثَلَاثَ

مَرَاتٍ فَأَدْعُكُمْوهُ فَأَخَّرَهُ اللهُ وَاللهُ مَا لَكُمْ سِرٌّ إِلَّا وَ عَدُوَّكُمْ أَغْلَمُ بِهِ مِنْكُمْ»³⁴ مبادا عجله كنيد به خدا قسم اين امر سه مرتبه نزديك شد ولي شما افشا كرديد و خداوند آن را به تأخير انداخت، خدا را سوگند ياد مي كنم كه شما اسراري نداريد مگر اين كه دشمن شما بهتر از آن اطلاع دارد. حضرت باقر ♦ در اين روايت از شيعة ان گله مندند كه با عدم خودداري و كنترل خود، پيروزي فرهنگ تشيع را به تأخير انداختند. حضرت صادق ♦ در همين رابطه مي فرمايند: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِيَّ فَأَخَّرَهُ اللهُ وَ يَفْعَلُ بَعْدُ فِي ذُرِّيَّتِي مَا يَشَاءُ»³⁵ ظهور دولت آل محمد را خداوند در من قرار داده بود، ولي آن را به تأخير انداخت و بعد از من هر طور صلاح بداند در باره ي ذريه ام عملي مي سازد. ابو حمزه ثمالی مي گويد: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ♦ إِنَّ عَلِيًّا ♦ كَانَ يَقُولُ إِلَى السَّبْعِينَ بَلَاءً وَ كَانَ يَقُولُ بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءً وَ قَدْ مَضَتْ السَّبْعُونَ وَ لَمْ نَرَ رَخَاءً فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ♦ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ سَنَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعُكُمْ الْحَدِيثَ وَ كَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ فَأَخَّرَهُ اللهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ وَ قُلْتُ

ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ♦ فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَاكَ»³⁶
 به امام محمد باقر ♦ عرض کردم: امیر
 المؤمنین ♦ فرموده اند تا هفتاد سال
 بلا هست و بعد از بلاها آسایش خواهد
 بود، در صورتی که هفتاد سال گذشت و ما
 آسایشی نمی بینیم؟ حضرت فرمود: خداوند
 مدت ناراحتی را تا هفتاد سال قرار
 داده بود ولی چون امام حسین ♦ کشته
 شد، غضب الهی بر مردم روی زمین شدت
 یافت و آن مدت را تا سال صد و چهل به
 تأخیر انداخت. ما این مطلب را به شما
 گفتیم و شما این راز را آشکار
 نمودید، خداوند هم آن مدت را به
 تأخیر انداخت و دیگر وقتی برای آن
 تعیین نکرد. «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ
 وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»³⁷ خداوند آنچه را
 بخواهد از میان می برد و آنچه را
 بخواهد باقی می گذارد و اُمّ کتاب در
 نزد اوست. حضرت صادق ♦ نیز
 می فرمایند: «قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ وَ
 كَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ
 وَ أَدْعَيْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»³⁸ ظهور
 دولت آل محمد وقت معینی داشت که سال
 يك صد و چهل بود، ولی شما آن را
 بازگو کردید و منتشر ساختید خداوند
 هم آن را به تأخیر انداخت.

چنانچه ملاحظه می فرمائید خداوند
 راهی برای رسیدن به اهداف بلند برای

36 - بحار الأنوار، ج 52، ص 105.

37 - سوره ی رعد، آیه 39.

38 - بحار الأنوار، ج 52، ص 117.

ما قرار داده که البته مشروط به آن است که آن راه را درست طی کنیم و بدانیم هرگونه افراط و یا تفریطی نتیجه را به تأخیر می‌اندازد. و زمان‌شناسی به معنی آن است که همواره متوجه باشیم در کجای تاریخ هستیم و چگونه باید موقعیت خود را نسبت به اهداف بزرگمان بازخوانی کنیم که نه از ادامه‌ی راه مأیوس شویم و وضع ظلمانی موجود را بپذیریم و نه برای آبادکردن دِهی، شهری را خراب کنیم و با درگیر شدن در مسائل جزئی هدف بزرگ زندگی را به حاشیه برانیم.

اگر در داشتن تحلیل درست نسبت به رابطه‌ی خود با اهداف بزرگ الهی دچار بحران شده‌ایم و حسّ می‌کنیم به بن بست رسیده‌ایم باید خود را ملامت کنیم که راه را درست تشخیص نداده‌ایم زیرا نفهمیدیم راه ما از طریق معرفت به جایگاه هدایت‌گران‌ه‌ی اهل‌البیت ﷺ گشوده می‌شود و صادقانه باید آن‌ها را راه رسیدن به مقصد بدانیم و در راستای اظهار اعتقاد خود به خدا عرض کنیم: «هُمُ السَّبِيلُ إِلَيْكَ» آن‌ها راه‌های رسیدن به تو هستند. امیرالمؤمنین ♦ در جای دیگر می‌فرمایند: «فَانْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَإِنْ لَبَدُوا فَلَابَدُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فَاَنْصُرُوهُمْ...»³⁹ همواره به اهل‌البیت پیامبرتان بنگرید، اگر آن‌ان ساکت شدند و در خانه نشستند،

شما نیز سکوت کرده به زمین بچسبید، و اگر از شما یاری طلبیدند، به یاری آنان بشتابید. همه‌ی این تأکیدات برای آن است که عالی‌ترین نتیجه و کامل‌ترین تلاش نصیب انسان‌ها بشود و این ممکن نیست مگر از طریق فهم جایگاه اهل البیت^{علیهم‌السلام} و رعایت حقی که آن‌ها در راهنمایی بشریت دارند.

از کجا شروع کنیم؟

اگر مَلَّتِی به دنبال رسیدن به هدفی بزرگ است باید ابتدا شرایط تاریخی خود را بشناسد و بفهمد در چنین شرایطی چه موانعی در میان است و چگونه باید با درک شرایط تاریخی، آن موانع را برطرف کند. سپس باید شرایطی که آن هدف بزرگ در آن تحقق می‌یابد را درست ترسیم کند تا دست و زبان و روح و روان ملت همه هماهنگ با هدفی شوند که باید به آن دست یابند. آیا این تصور، تصویری خام نیست که فکر کنیم بدون عبور روح‌ها از تمدن غربی، تمدن اسلامی رخ می‌نماید؟ اگر چنین است آیا نباید از خود بپرسیم برای رسیدن به تمدن اسلامی چه وظایفی پیش رو داریم که باید برای تکتک آن‌ها برنامه‌ریزی کرد؟ آیا با علوم انسانی غربی می‌توان نسل موجود را در فضای نظام اسلامی حفظ کرد؟ اگر نه، از کجا شروع کنیم که توانسته باشیم هرچه می‌گذرد قدمی به جلو برداشته باشیم. وقتی هدف اصلی را

درست نشناسیم خود را مطابق آن هدف تربیت نمی‌کنیم و در نتیجه زمان رسیدن به هدف همچنان به تأخیر می‌افتد، غافل از این‌که با رجوع جدی به فرهنگ اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} و تدبّر در سیره و گفتار آن‌ها نه تنها می‌توانیم انقلاب اسلامی را محقق کنیم و در تجاوز هشت ساله‌ای که دنیای استکبار به کمک صدام بر ما تحمیل کرد، پیروز بیرون بیائیم، بلکه می‌توانیم از شرایط تاریخی که فرهنگ غربی بر ما تحمیل کرده نیز به راحتی آزاد شویم، به شرطی که جهت‌گیری خود را با در نظر گرفتن سیره‌ی انسان‌های معصوم مدیریت کنیم و بفهمیم از کجا باید شروع کرد و همچون امام صادق^{علیه‌السلام} که در سال‌های 148 تا 105 طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که حضرت مهدی^{علیه‌السلام} در آینده در امور خود به مشکل نیفتند، عمل کنیم حضرت در مورد حضرت مهدی^{علیه‌السلام} می‌فرمایند: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»⁴⁰ اگر او را درک کنم در خدمت او قرار می‌گیرم. در حالی که امامت حضرت مهدی^{علیه‌السلام} تازه در سال 260 شروع شد و هنوز شرایط حاکمیت حضرت فراهم نشده تا ظهور کنند ولی حضرت صادق^{علیه‌السلام} کار را طوری شروع کردند که حضرت مهدی^{علیه‌السلام} در حاکمیت خود بتواند بهترین نتیجه‌گیری را بکند.

وقتی فهمیدیم برای عبور از زمانه‌ای که حقیقت انسان را به حجاب می‌برد، باید ابتدا افق شخصیت‌ها را تغذیه داد، در آن صورت می‌فهمیم رجوع به انسان‌های معصوم چه اندازه راه‌گشا است و هرگز گرفتار انواع یأس‌هایی که روشنفکران ما را در بر گرفته نمی‌شویم و چون رزمندگان دفاع مقدس مطمئن به پیروزی و امیدوار به عبور از وضع موجود خواهیم بود و با امیدواری زایدالوصفی به آینده نظر می‌اندازیم، در چنین شرایطی است که اگر در رخت‌خواب هم بمیریم شهید مرده‌ایم و عالی‌ترین نتیجه را از خداوند دریافت می‌کنیم و پاداش تحقق صالح‌ترین عمل را نصیب خود خواهیم کرد، یعنی: «ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحٍ عَمَلِهِ» پاداش آن عمل صالحی که در نیت دارد به او داده می‌شود.

مهم‌ترین عامل پیش‌برنده‌ی یک جامعه نظریه‌ها و نظریه پردازان هستند که بر فراز مسیرها ارائه‌ی طریق می‌کنند. سردرگمی در جهت‌گیری‌ها همه‌ی انرژی‌ها را از بین می‌برد و فرسوده می‌کند. نظریه‌پردازان باید ظرفیت‌ها را درست بشناسند و هدف اصلی را همواره مد نظر داشته باشند تا زلزله روانی در جامعه ایجاد نشود و افراد احساس خستگی نکنند. اگر به گذشته‌ی انقلاب اسلامی بنگریم در مواقعی که نظریه‌پردازان با تمام وجود به فرهنگ اهل بیت^{علیهم‌السلام} رجوع داشتند، هم رعایت ظرفیت و توان مردم

شد و هم چشم‌ها از هدف بزرگ انقلاب اسلامی به جای دیگری نیفتاد. ولی در مواقعی که نظریه‌پردازان با تئوری‌های دیگری به میدان آمدند نه طاقت مردم را در نظر گرفتند و نه اهداف اصلی انقلاب اسلامی را، زیرا این نوع تئوری‌ها نه ریشه در جان انسان‌ها دارد و نه به سنت‌های جاری در هستی توجه می‌کند. با توجه به چنین آفاتی است که حضرت می‌فرمایند به «حق رب» و «حق رسول» و «حق اهل بیت» باید معرفت پیدا کنید. تا بفهمید دوری از این جایگاه انسان‌ها را سرگردان می‌کند و نزدیکی به چنین جایگاهی چگونه نتیجه‌ی نهایی را به نفع شما تمام می‌کند و آنجایی که پایان حادثه‌ها ظاهر می‌شود پیروز معركة شما خواهید بود.⁴¹

41 - نظریه‌پردازي‌هاي دور از فرهنگ اهل‌البیت ﷺ در سال‌هاي بعد از انقلاب آنقدر خسارت‌بار بود که با عنوان «اصلاحات سياسي» اساس نظام اسلامی را مورد تهاجم قرار داد در آن حد که در زیر ادبیات علمی، اندیشه‌های مقابله با نظام جمهوری اسلامی را عرضه کردند. اصل را بر آن گذاشته بودند که نظام جمهوری اسلامی مردم سالاری نیست. سعی دارند با تئوری‌های به ظاهر علمی نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی کنند و اگر ما نتوانیم جایگاه ولایت فقیه را در سخنان امامان معصوم ﷺ درست معرفی کنیم عملاً با دست خود بهانه به دست دشمن خود داده ایم. تحت عنوان «اصلاحات سياسي» سعی دارند چنین القاء کنند که «جمهوری اسلامی» یک حکومت مطلقه است که از توسعه‌ی سیاسی به دور می‌باشد. فرهنگ سیاسی شیعه را فرهنگ تابعیت معرفی می‌کنند تا نتیجه بگیرند آن فرهنگ استبدادپذیر و دموکراسی‌گریز است، ولی مقام امام و امامت را معرفی نمی‌نمایند تا معلوم شود تبعیت از امام

آفات غفلت از حق اهل‌البیت^{علیهم‌السلام}

اگر معاویه توانست بر گرده‌ی مسلمین
سوار شود به جهت آن بود که مردم

معصوم عین پیروی از عقل برتری است که انسان و جامعه را به شکوفایی می‌کشانند در حالی‌که استبداد عامل سرکوبی عقل و فطرت است.

در تئوری «اصلاحات سیاسی»، جامعه‌ی مدنی کعبه‌ی مقصود به حساب می‌آید و نیروهای مذهبی، مخالفان آن معرفی می‌گردند و این‌طور القاء می‌شود که رهبران مذهبی مخالف جامعه‌ی نهادمند و تلاش می‌کنند با توده‌ای کردن جامعه به مقاصد خود برسند و تأکید رهبران به جامعه‌ی مدینه‌ی النبی^ص را ادامه‌ی همان دیکتاتوری می‌دانند. در نظریه‌پردازی اصلاحات سیاسی اظهار می‌شود رهبری مذهبی با جامعه‌ی توده‌ای پیوند خورده و جامعه‌ی ایدآل را تنها جامعه‌ی سکولار معرفی می‌نمایند و نه جوامع دینی با آرمان‌های خاص خود. حضور توده‌های میلیونی جهت مشارکت در سرنوشت خود را شیوه‌ای پوپولیستی می‌خوانند و آن را شبه دموکراسی و دموکراسی صوری می‌دانند و تنها جبهه‌ی اصلاحات را مظهر همه‌ی خوبی‌های تاریخ ایران به حساب می‌آورند زیرا نظریه‌پردازان آن جبهه متن مردم را که در قالب ساکنان روستاها، شهرهای کوچک و طبقات پایین شهرهای بزرگ به سر می‌برند «توده» می‌نامند و توجه به آن‌ها را «پوپولیسم» می‌خوانند و تنها طبقات متوسط به بالا شهروند محسوب می‌شوند. از نظر آن‌ها دموکراسی زمانی حاصل می‌شود که در تصمیم‌گیری‌ها آرمان‌های طبقات بالا مد نظر قرار گیرد و عملاً اعضاء جبهه‌ی اصلاحات گونه‌ای از قیم‌مآبی برای خود قائل‌اند، و به این صورت نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی می‌نمایند و این‌جاست که ضرورت طرح امامت‌صدچندان می‌شود تا روشن شود نظام اسلامی به کدام عقل رجوع دارد و با چه مبنایی می‌خواهد خود را شکل دهد. (در این مورد می‌توانید به کتاب‌های حسین بشیریه تحت عناوین «جامعه‌شناسی سیاسی» و «موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران» و «دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران» یا به کتاب «عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌یافتگی ایران» از محمود سریع‌القلم رجوع فرمایید.)

معرفت به حقوق ائمه ﷺ نداشتند و با توجه به این امر امام حسن ♦ به معاویه نامه نوشتند: «أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لِي وَالْخِلَافَةَ لِي وَالْأَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهَا لَمْ حَرَمَتْهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَوْ وَجَدْتُ صَائِرِينَ عَارِفِينَ بِحَقِّي غَيْرَ مُنْكَرِينَ مَا سَلَّمْتُ لَكَ وَ لَا أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ»⁴² حکومت و خلافت، مال من و خاندان من است و برای تو و خاندان تو حرام است، این را از رسول خدا ﷺ شنیده ام. مسلم اگر اشخاصی صابر و عارف به حق خود می یافتم هرگز خلافت را به تو تسلیم نمی کردم و آنچه را می خواستی به تو نمی دادم. در روایات ما تأکید زیادی شده بر شناخت حقوق اهل البيت ﷺ تا آنجایی که حضرت صادق ♦ در ثواب زیارت قبر امیرالمؤمنین ♦ می فرمایند: «مَنْ زَارَ جَدِّي عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً مَقْبُولَةً وَ عُمْرَةً مَقْبُولَةً وَ اللَّهُ مَا يُطْعِمُ اللَّهُ الذَّارَ قَدَمًا تَغَيَّرَتْ فِي زِيَارَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ♦ مَاشِيًا كَانَ أَوْ زَاكِيًا»⁴³ هرکس جد مرا زیارت کند، و عارف به حق او باشد، خداوند برای هر قدمش ثواب یک حج و عمره می نویسد، سوگند به خدا خداوند قدمی را که در راه زیارت امیرالمؤمنین ♦ برداشته شده، طعمه می

42 - الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج 2، ص 576.

43 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 2، ص 443.

آتش نمی‌کند، چه سواره برود و چه پیاده.

باید با دقت هر چه بیشتر به این نکته توجه شود که حضرت امیرالمؤمنین ♦ در خطبه‌ی صد و نود که بحث این جلسه بر آن متمرکز است می‌فرمایند: وقتی آن حقوق شناخته شد انسان در مقام شهداء قرار می‌گیرد و با توجه به این که «حق رب» و «حق رسول» به عنوان رعایت شریعت الهی معلوم است، بیشترین توجه باید بر روی «حق اهل‌البیت^{علیهم‌السلام}» قرار گیرد و تمام ضرباتی که بر جامعه‌ی مسلمین وارد شد از ناحیه‌ی غفلت از این حق بود و به اندازه‌ی عدم رعایت این حق، مسلمانان نتوانستند از برکات اسلام در امور فردی و اجتماعی خود برخوردار شوند و وارد آن نوع زندگی نشدند که نتیجه‌ی آن شهادت باشد هرچند در رختخواب بمیرند. حساسیت موضوع آنقدر زیاد است که حضرت می‌فرمایند غفلت از آن موجب می‌شود که مسلمانان گرفتار عمل زدگی و افراط شوند و در معرکه‌هایی قدم بگذارند که خداوند برای آن‌ها نخواسته و معلوم است که در آن صورت چگونه گرفتار کلاف سر درگمی می‌شوند که هیچ راه گریزی در آن نیست و به جای آن که در شرایطی قرار گیرند که هر جا قدم می‌گذارند راهی گشاده در جلو خود بیابند، در شرایطی فرو می‌روند که هر جاده‌ای که انتخاب کنند بن بست است. اعم از آن که آن جاده در امور عبادی

و فردي باشد - مثل سلوكي كه امام معصوم راهنماي آن نباشد- و يا در امور اجتماعي و سياسي - مثل مسائل اجتماعي كه امروزه جهان اسلام با آن روبه رو است- .

حضرت اميرالمؤمنين **♦** مي فرمايند: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلَ» هر چيزي اعم از يك درخت يا يك حادثه و پيش آمد، مدتي و پاياني دارد و تا پايان آن فرا نرسيده مي تواند براي اطرافيان خود مفيد باشد، هرچند ممكن است براي خودش سراسر ضرر به همراه داشته باشد، مثل وجود شيطان كه با وسوسه هاي خود موجب كمال اولياء خواهد بود. در همين رابطه هم خداوند مي فرمايد: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى»⁴⁴ ما آسمان و زمين و آنچه در بين آن دو است را خلق نكرديم مگر به حق و با سرآمدي از قبل تعيين شده. پس به اين اعتبار هر چيزي در جاي خودش «حق» است و به مشيت الهي در صحنه است، حال انساني كه گرفتار شتابزدگي نيست مي فهمد چگونه با آن شئي يا آن حادثه برخورد كند تا قبل از آن كه پايان آن فرا رسد بهترين برخورد را با آن كرده باشد ولي انسان شتابزده از ابتدائي امر تمام تلاش خود را انجام مي دهد كه آن حادثه را نادیده بگیرد و همين امر موجب مي شود تا بدون آن كه ساعتی در به پايان رساندن آن حادثه نقشی داشته باشد، نه

تنها هیچ بهره‌ای از وجود آن حادثه نبرده بلکه خود را خسته و فرسوده کرده است.

این موضوع را که هر شیئی و حادثه‌ای سرآمد و پایانی دارد، در کلمات اهل البیت^{علیهم‌السلام} می‌توان یافت که چگونه از آینده‌ی خود و دیگران خبر دارند⁴⁵ و از آن طریق می‌دانستند تکلیف مسلمانان نسبت به آن حادثه یا آن شخص در هر زمانی چگونه باید باشد، چون جایگاه هر چیزی را می‌شناختند و بر آن اساس روح و روان انسان‌ها را کنترل می‌کردند که برخورد شتاب‌آلود با آن حادثه یا آن شخص ننمایند و فقط در حد وظیفه‌ای که امامان تعیین می‌نمودند موضع‌گیری کنند. حضرت علی^{علیه‌السلام} در میان لشکر خود صدای غوغای شدیدی را شنیدند، پرسیدند این صدای چیست؟ عرض کردند: معاویه کشته شده. حضرت فرمودند: «كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ لَنْ يَهْلِكَ حَتَّى تَجْتَمِعَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ» ابدأ این طور نیست، کشته نمی‌شود تا همه‌ی امت بر او گرد آیند. گفتند: یا امیرالمؤمنین! پس چرا با او می‌جنگیم؟ فرمودند: «الْأُتْمَسُ الْعُذْرَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ» برای اتمام حجت و یافتن عذر در پیش خود و خدا با او جنگ می‌کنیم.⁴⁶ وقتی حضرت در مقابل

45 - به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 2، صفحات 286 به بعد رجوع شود که چگونه حضرت از آینده‌ی امور و افراد خبر می‌دادند.

46 - الخرائج و الجرائح، ج1، ص 199.

معاويه فقط به عنوان انجام وظيفه عمل
 كند و با توجه به آينده اي كه از
 معاويه مي شناسند مسلمانان را به جنگ
 با او تشويق نمايند، نتيجه ي كار
 بسيار فرق مي كند با اين كه مثل يك
 انسان عادي، فكر كنند مي توانند همه
 چيز را در اختيار بگيرند و با
 ناآرامي تمام هر چه بيشتر شتاب به
 خرج دهند تا بيشتر آينده را در
 اختيار داشته باشند. خداوند براي
 بشریت چنين رهبراني بصير را پرورانده
 است تا بتوان در زير سايه ي رهبري
 آنان بهترين موضوع گيري ها را انجام
 داد و به بهترين سرنوشت ها كه شهادت
 است دست يافت، چه در معركه ي جهاد
 بميريم و چه در رختخواب.

خدايا! به حقيقت آن نوري كه در نزد
 اهل البيت ﷺ به ودیعت گذاردي تا
 انسان ها بتوانند با اطاعت از آن ها با
 آرامش تمام و بدون هرگونه شتابي،
 زندگي كنند و به زيبايي تمام بميرند،
 ما را توفيق رعايت «حق ربّ» و «حق
 رسول ﷺ» و «حق اهل البيت ﷺ» عطا
 بفرما.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

مستدرک الوسائل

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد

اثبات الهدى

تصنيف غرر الحكم و درر الكلم

إرشاد القلوب إلى الصواب

تحف العقول عن آل الرسول

صحيفه ي امام خمينى «رحمة الله عليه»

تفسير الميزان، علامه طباطباي «رحمة الله عليه»

كشف الغمة في معرفة الأئمة، محدث اربلى

تشيع و انتظار، محمد تقى خلجي

مصباح الشريعة، ترجمه ي عبدالرزاق گيلاني

پرتوى از اصول كافى، سيد محمد حسينى همدانى

تحرير المواعظ العددية، على مشكينى

مجموعه ي آثار استاد شهيد مطهرى

الخرائج و الجرائح، قطب راوندى

مستدرکات علم رجال الحديث، نمازي شاهرودي

الاحتجاج علي اهل اللجاج، احمد بن علي طبرسي

مناقب آل ابي طالب

الخصال

وسائل الشيعة

كنز العمال

ترجمه ي الغدير

سنن دارمي

صحيح بخاري

صحيح مسلم

سنن بيهقي

سيره ي پيشوايان، مهدي پيشوايي

ترجمه ي الغدير

من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزینشتکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد 1 و 2)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین ♦
- فرزندان اینچنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن «علیهما السلام» ، نهج البلاغه ، نامه 31)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت ♀
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه ❀
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم

- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا (ع)
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون‌رفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- جایگاه اشرافی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت (ع)
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- صلوات بر پیامبر (ص)؛ عامل قدسی‌شدن روح
- زن، آن‌گونه که باید باشد
- خطر مادی‌شدن دین
- چگونگی فعلیت‌یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین (ع) ♦ در قتلگاه

- تمدن زایي شیعه
- حقیقت نوري اهل البيت
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- امام و امامت در تکوین و تشریع
- عوامل ورود به عالم بقیت الهی
- آخر الزمان شرایط باطني ترین بعد هستي
- اسماء حسناء، دریچه های ارتباط با خدا
- بصیرت و انتظار فرج